



وضع سیاسی ایران، تقابل راست و چپ و موقعیت حزب حکمتیست

گفتگو با آذر مدرسی

کمونیت: یکی از مباحث پلنوم اخیر کمیته مرکزی اوضاع سیاسی و تقابل راست و چپ در ایران بود که شما به پلنوم ارائه دادید. بحران اقتصادی، تلاطمهای سیاسی، انتخابات، اعتصابات کارگری، برجام، بحران برق، بحران کرونا و ناکارآمدی حاکمیت در قبال آن، رابطه با کشورهای منطقه کدامیک شاخص اوضاع سیاسی امروز در ایران است؟

آذر مدرسی: قطعاً برای بررسی اوضاع سیاسی امروز در ایران و روندها و صفتبندی نیروهای سیاسی میتوان به مولفه های متعددی، چه در داخل ایران و چه در سطح منطقه ای و جهانی، پرداخت. ما اساساً با ارجاع به دو اتفاق سیاسی مهم در ایران به بررسی این اوضاع، موقعیت جمهوری اسلامی، رابطه طبقه کارگر و مردم معترض به حاکمیت و روندها و صفتبندی نیروهای سیاسی پرداختیم و مولفه های دیگر را در حاشیه این دو مسئله بررسی کردیم. انتخابات و اساساً برخورد مردم به آن و اعتصابات کارگری، بخصوص اعتصاب کارگران نفت، گاز و پتروشیمی، دو مولفه ای هستند که مهر خود را بر اوضاع امروز زده اند.

صفحه ۵

جنبش کارگری و وظایف حزب

حکمتیست (خط رسمی)

مصاحبه با خالد حاج محمدی



کمونیت ماهانه: پلنوم ۵۰ کمیته مرکزی حزب حکمتیست در روزهای دهم و یازدهم ژوئیه برگزار شد. یکی از دستاوردهای پلنوم جنبش کارگری و وظایف حزب بود که توسط شما معرفی شد و در نهایت، پلنوم قطعنامه ای در همین زمینه زیر عنوان "جنبش کارگری و وظایف حزب حکمتیست (خط رسمی)" تصویب کرد. اینجا در مورد این قطعنامه و مفاد و اولویتهای پلنوم که در این قطعنامه آمده است سوالاتی را با خالد حاج محمدی عضو رهبری حزب در میان خواهیم گذاشت.

به عنوان سوال اول، قطعنامه در مقدمه خود به تحولات جدی در این دوره و ورود جامعه به دوره ای جدید و کشمکشهای تعیین کننده اشاره کرده است. لطفاً توضیح دهید که این دوره جدید و مولفه های آن و کشمکشهای تعیین کننده کدامند؟

خالد حاج محمدی: بحث تحولات این دوره جامعه ایران، با پیش گذاشتن طبقه کارگر و جدلهایی که در جریان است بارها توسط حزب ما و رفقای مختلف رهبری حزب بیان شده است. اینجا نکاتی را که در قطعنامه پلنوم هم اشاره شده است مقداری بیشتر توضیح میدهم.

ما در چند سال گذشته شاهد خیزشهای بزرگ توده ای علیه فقر، استثمار، تعرض هر روزه سودپرستان حاکم به سطح زندگی طبقه کارگر و اقتدار محروم، بیکاری و گرانی و بربریت و علیه استبداد سیاسی، در دیماه ۹۶ و بعلاوه آبان ۹۸ بودیم. این اعتراضات که بیان نفرت عمیق جامعه علیه افسار گسیختگی بورژوازی ایران و حکومتش بود، اساساً توسط توده محروم جامعه، کارگران، جوانان و زنان، بیکاران و ... رقم خورد. این خیزشها پایه های جمهوری اسلامی را لرزاند و دیوارهای قدر قدرتی حاکمیت و همه ارگانهای سرکوب آنرا پایین کشید و توازن قوای میان حاکمیت و مردم آزدیخواه را به نفع پایین جامعه عوض کرد. همزمان و در امتداد این خیزشها شاهد اعتصابات وسیع کارگری در بسیاری از مراکز تولیدی و خدماتی



هفت تپه و کابوس جن گیرها

فواد عبداللهی

"روزگاری دلاوری توهم داشت که انسانها تنها به خاطر این در آب غرق می شوند که دچار وسواس ایده جاذبه شده اند. و اگر این ایده را مثلاً با اعلام خرافاتی و مذهبی بودن آن از سر انسانها بیرون کنیم، آنها به گونه ای و لامتنشانه در مقابل هر خطری از ناحیه آب مصون می شوند. دلاور مادر سراسر عمر خود علیه توهم جاذبه، که همه آمارها شواهد جدید و متعددی از نتایج زیانبار آن بدست داده بود، جنگید. این دلاور از قماش همین فیلسوفان انقلابی جدید در آلمان بود."

ایدنولوژی آلمانی - کارل مارکس و فردریک انگلس

مقدمه

جمهوری اسلامی بعد از موج اعتراضات گسترده دیماه ۹۹ تاکنون لحظه به لحظه در مقابل پیشروی جامعه در حال پسروی است. به موازات این تغییر تناسب قوا، داغترین جدال سیاسی و طبقاتی در ایران حول این شرایط ویژه در گرفته است. جنبشها و احزاب سیاسی بر سر چند و چون آینده بعد از جمهوری اسلامی در دل استراتژیترین کشور خاورمیانه به جنب و جوش افتاده اند. جامعه ای که نزدیک به یک قرن زیر چکمه های حاکمیت دو نظام استبدادی (سلطنت و اسلامی) به خشنی استثمار و سرکوب شده است، امروز با پشت گرمی به دخالت پرستاب سیاسی طبقه کارگر، به اشکال مختلفی میداندار شده است؛ طبقه ای که اعلام کرده است "چه می خواهد و از آن کوتاه نمی آید!" اجتماعی ترین و ایمن ترین افق عبور از جمهوری اسلامی را کمونیستها و رهبران رادیکال - سوسیالیست طبقه کارگر در راس مبارزات متحدانه و قدرتمند خود، خاطرنشان کرده اند. اعلام "اداره شورایی"، آلترناتیو طبقه کارگر در مقابل همه آلترناتیوهای بورژوازی است که اکنون مطرح است و به ناگزیر تمام جنبشها و احزاب سیاسی را حول خود قطبی کرده است.

صفحه ۷

حلقه گم شده در فعالیت کمونیستی در کردستان کدام است؟

اهمیت تعیین کننده جایگاه جنب رهبران عملی و سازماندهندگان!
محمد فتاحی صفحه ۱۴

طبقه کارگر و انتقام ناگزیر از میراث سیاه دولت روحانی

مصطفی اسدپور صفحه ۱۳

قطعنامه

جنبش کارگری و وظایف حزب حکمتیست (خط رسمی)

صفحه ۱۶

مصوب پلنوم ۵۰ کمیته مرکزی حزب

در این شماره می خوانید:

یک گام به پیش بعد از انتخابات (صفحه ۶)

آقای پهلوی و خلاصی از قید سلطنت / اسعد کوشا (صفحه ۱۷)

آپارتاید قومی، معضل فلسطین و بشریت متمدن / مصاحبه رادیو نینا با آذر مدرسی (صفحه ۱۸)

جنبش "می تو" بررسی یک "کیس" / ثریا شهابی (صفحه ۲۰)

سوسیالیسم در تئوری و سنت کارگری منصور حکمت / سخنرانی در بزرگداشت هفته حکمت - سال ۲۰۲۱ / مصطفی اسدپور (صفحه ۲۴)

منصور حکمت و تئوری دولت در دوره های انقلابی / سخنرانی در هفته منصور حکمت ۲۰۲۱ / فواد عبداللهی (صفحه ۲۵)

طبقه کارگر، حزب کمونیستی و انقلاب کارگری / متن کتبی سخنرانی در هفته منصور حکمت ۲۰۲۱ خالد حاج محمدی (صفحه ۲۷)

خارج کشور و جهنمی اعتراضی برای موشها (صفحه ۲۸)

زنگنه آمد! هوشیار باشید! (صفحه ۲۹)

این صف برای پیروزی به میدان آمده است، اعتصابات سراسری کارگران نفت (صفحه ۲۹)

اطلاعیه پایانی پلنوم ۵۰ کمیته مرکزی حزب کمونیست کارگری حکمتیست (خط رسمی) - (صفحه ۳۰)

پیام پلنوم ۵۰ کمیته مرکزی حزب حکمتیست (خط رسمی) به مردم ایران! (صفحه ۳۰)

پیام پلنوم ۵۰ کمیته مرکزی حزب حکمتیست (خط رسمی) به کارگران نفت (صفحه ۳۱)

کمونیت را

بخوانید، کمونیت

را بدست کارگران

و فعالین کارگری

پرسافید.

آزادی، برابری، حکومت کارگری!

جنبش کارگری و …

بودیم. در چند سال گذشته هزاران اعتراض و اعتصاب کارگری اتفاق افتاده که نمونه های آن اعتصابات در فولاد اهواز ، هفت تپه، هپکو، آذر آب، معادن کرمان، پتروشیمی ها، راه آهن و متاخرترین آنها نفت و گاز و … هستند.

اعتصابات این دوره کلا سیمای جامعه را عوض کرده است. طبقه کارگر مستقل از اینکه در کدام مرکز و کدام اعتصاب پیروزی کوچک یا بزرگ کسب کرده است و یا به خواست و مطالبات خود رسیده یا نرسیده است، کل جامعه را متوجه خود کرده است. خواست این اعتصابات بطور اساسی بر یک محور مشترک چرخیده است و آنهم بهبود زندگی و معیشت و سد بستن در مقابل تعرض افسار گسیخته بورژوای ایران و حکومتش به زندگی طبقه کارگر و اقشار محروم جامعه بوده است.

توجه داشته باشید که جمهوری اسلامی در حال حاضر به تمامی کلاپس کرده است. مردم قبولش نمیکنند، انتخاباتش به صحنه محاکمه حاکمیت در تهران و هر جا امکانی برای ابراز وجود مردم فراهم بود، تبدیل شد. کرونا جان توده وسیعی را گرفت و حاکمیت اقدامی جدی برای مقابله نکرد. گرسنگی از سر و کول جامعه بالا میرود، گرانی کمر اکثریت مردم را شکسته، و این در حالیست که همه امکانات زندگی به وفور موجود بوده اما مردم توان خرید آنرا ندارند و حاکمت از تامین ابتدایی ترین امکانات زنده ماندن هم خودداری میکند. بیکاری وسیع به یکی از بزرگترین معضلات تبدیل شده است و دامنه آن روزانه بالا میرود و حکومت جوابگو نیست. دارو و درمان بدلیل فقر دیگر در دسترس بخشی از مردم نیست، برق هم امروز به معضل نه تنها مردم که بیمارستانها هم تبدیل شده است. اینها دیگر از خود صدا و سیمای جمهوری اسلامی بیان میشوند و پایین جامعه بیش از این تحمل نمیکند و بالا هم در کمال بی مسئولیتی نظاره گر است، وقت میخرد و مردم را به تحمل دعوت و همزمان افسار سودجویان برای خالی کردن ته مانده های جیب کارگران و اقشار محروم را آزاد گذاشته است. انسجام بالایی حاکمیت هم به هم ریخته است، تقریبا کل قدرت در دست جناح اصول گرا است، آنهم بدلیل این اعتراضات، دچار تشنت جدی است. این وضع در شرایطی که هیچ دورنمایی روشنی در چشم انداز نیست نمیتواند ادامه پیدا کند. این در شرایطی است که علیرغم فقر و فشار کمر شکن گرانی و بیکاری، جامعه مستاصل نشده است و هر روز دامنه اعتراضات و اعتصابات کارگری وسیعتر می شود.

اعتصابات این دوه و مقاومت قهرمانانه کارگران در بسیاری از این اعتصابات، خواست و مطالبه برابری طلبانه آن، حمایت کارگران از همدیگر و حمایت مردم آزادیخواه به اشکال مختلف از مطالبات کارگران که چیزی جز رفاه و آزادی و برابری نیست، به قطب بندی های اساسی حول طبقه کارگر و بورژوازی و حکومتش شکل داده است. حاکمیت تلاش میکند وقت بخرد، کارگران و اقشار محروم را خسته کند و نهایتا آنها را مستاصل و ناچار به تسلیم کند. این امید با مقاومت و ایستادگی کارگران و با آمدن کارگران نفت و گاز و گسترش آن به پتروشیمی ها، بورژوازی ایران و حکومتش را در وحشت فرو برده و جنبش کارگری را وارد دوره ای جدید و جامعه را وارد جدالی اساسی کرده است. اعتصابات نفت دیگر نه برای حقوق معوقه بلکه با پرچم افزایش دستمزدها، لغو قرار دادهای موقت و سفید امضا، لغو شرکتهای پیمانکاری و … ، کلا سطح توقع و مطالبات کل طبقه کارگر را بالا میبرد.

امروز طبقه کارگر به عنوان یک طرف اصلی این جدال با حاکمیت، مهر خود را بر بسیاری از تحولات جامعه زده است و سوالاتی جدی را روی میز هر سه قوه و روی میز همه اتاقهای فکری و سیاسی بورژوازی در پوزیسیون و اپوزیسیون گذاشته است. این ماجرا آینده جمهوری اسلامی را با مخاطرات جدی روبرو کرده است و نوید یک تحول انقلابی را به رهبری طبقه کارگر و کمونیستهای آن در فضای عمومی جامعه میدهد. همچنانکه گفتم بعد از انتخابات جمهوری اسلامی، مستقل از هارت و پورت دولت جدید بر همه کس عیان شد که جامعه با یک حکومت ضعیف تر و حکومت جدید هم با یک جامعه متعرض تر، امیدوارتر و با یک طبقه کارگر حق طلب و متحدتر طرف است.

این اوضاع رنگ خود را به کل فضای سیاست در ایران زده است. به معنایی یک پلاریزاسیون در سطح جامعه شکل گرفته است و دو صف بورژوازی و طبقه کارگر بطور روشنتر با افقهای مختلف در مقابل هم قرار گرفته اند. در سطح عمومی دو الترناتیو در مقابل جامعه است، یا راست بورژوایی یا طبقه کارگر و کمونیسم آن تحولات آتی را رقم میزند. این وضعیت، احزاب اصلی راست از یک طرف و از طرف دیگر حزب ما و کمونیسم را هم در موقعیت دیگری قرار داده است. چپ و راست بورژوایی فاصله شان کم شده است، احزاب و جریانات بینابینی سردرگم و بی خاصیت شده اند و الترناتیو سوسیالیستی که حزب ما نمایندگی

میکند، شانس دارد. به معنایی هیچ دوره ای به اندازه این دوره تفاوتها روش نبوده اند و نزدیکها و دوستی و دشمنی ها در میان احزاب و سازمانهای سیاسی در اپوزیسون برجسته نبوده است. اینها همگی گواه یک دوره پرتلاطم و تعیین کننده جدید است که قطعنامه هم بر آن تاکید دارد.

کمونیست ماهانه: فکر میکنید در حال حاضر پیروزی این اعتصابات چقدر ممکن است؟ آیا جمهوری اسلامی توان سرکوب آنرا ندارد؟ آیا نمیتواند به اشکال مختلف با حربه های معین بخشی از کارگران را قانع و با دادن امتیازاتی سر کار بفرستد و بقیه را با تهدید و اخراج و جایگزینی نیروی بیکار حل کند و به این معضل پایان دهد؟

خالد حاج محمدی: ابتدا اشاره کنم که نفت و گاز تنها نیستند و حاکمیت با موجی از اعتصابات و اعتراضات روبرو است که خاموش شدنی نیستند. همین الان ما دوباره شاهد اعتصاب وسیع در هفت تپه هستیم.

پیروزی این اعتصابات بستگی به ایستادگی متحد کارگران دارد. هیچ پیروزی بدون تلاش و ایستادگی و تامین نیروی این پیروزی ممکن نیست. حلقه اصلی در تامین پیروزی حفظ اتحاد کارگران این مراکز و بعلاوه دامنه حمایتهای عملی بخشهای دیگر طبقه کارگر از همدیگر و میزان حمایت مردم آزادیخواه از آن است.

جمهوری اسلامی قطعا ساکت نمی نشیند و تاکنون هم ساکت نبوده است. تلاش بری قانع کردن بخشی از کارگران و خصوصا کارگران رسمی و نیروی متخصص و ماهر در این مراکز حتی با وعده تامین بخشی از مطالبات آنها و جدا کردن این بخش از بخشهای دیگر، یک حربه جدی است. وجود انواع قراردادها، اشکال و میزان متفاوت دستمزد، وجود کارفرمایان مختلف، امکانی است که حاکمیت و نمایندگان و عوامل آنها با کارفرمایان و… با اتکا به آن تلاش میکنند صفوف کارگران را شقه شقه کنند. بعلاوه دامن زدن به نفاق های قومی و منطقه ای … را نیز اضافه کنید، اینها در کنار فشار اقتصادی که تا کنون هم کارفرمایان و هم دولت به آنها متکی بوده اند، از سرکوب مستقیم کارا تر است. این در کنار فعالیتهای تبلیغاتی و فریب و حقه بازی و وعده های سرخرمن و…، همگی ابزار اصلی حکومت در کنار سرکوب است.

در مورد سرکوب قطعا حکومت توان سرکوب را دارد و اما اولاً میترسد که سرکوب باعث عکس العمل شدید جامعه و از دست رفتن کنترل اوضاع شود و بعلاوه سرکوب اعتصاباتی با این گستردگی در جامعه ای که دیماه ۹۶ و آبان ۹۸ را همراه با هزاران اعتراض و اعتصاب کارگری و بخشهای محروم جامعه داشته، کار ساده ای نیست. ضمنا نفت و گاز از مراکز اصلی صنعتی و شاهرگ اقتصادی مملکت است. ادامه این اعتصابات علاوه بر زبان بزرگ مالی به حاکمین و کارفرمایان، خطر گسترش آن به بخشهای دیگر از جمله وسعت آن در پتروشیمی ها و حتی ماشین سازی ها و… را دارد که این کار را به مراتب مشکلتر میکند و تاثیرات آن میتواند ادامه کاری بخش وسیعی از مراکز تولیدی و خدماتی را مختل کند.

اگر اتحاد کارگران حفظ شود جایگزینی کار ساده ای نیست. وسعت اعتصابات و سطح سمپاتی جامعه به آن جایگزینی را با مشکل مواجه کرده است. بعلاوه جایگزینی بخش فنی و کارگران ماهر در نفت ممکن نیست و به همین دلیل حفظ اتحاد کارگران مهمترین فاکتور در تضمین موفقیت است.

اشاره کردم پیروزی ممکن است و حاکمیت مجبور است عقب بنشیند به شرط اینکه کارگران بتوانند متحد در دفاع از حق خود بایستند و هر اقدام نفاق افکنانه به هر بهانه ای و از جانب هر ارگان و جریانی را افشا و خنثی کنند. حفظ اتحاد و تامین این اتحاد کار خستگی ناپذیر هر روزه فعالین کارگری، برای قانع کردن کارگران، مطلع کردن هر روزه و دخیل کردن آنها در سرنوشت اعتصاب است. خطاب قرار دادن کارگران از کانال نمایندگان آنها، خطاب قرار دادن کارگران بیکار به عنوان اعضا خانواده کارگری با درد مشترک که فریب حاکمیت نخورند و… همگی دنیایی کار است که باید انجام داد. لذا اتکای کارگران به مجامع عمومی خود، تامین دخالت توده کارگران در تصمیم گیری ها و تبدیل روزهای اعتصاب به تجمع و سخنرانی رهبران و فعالین و اظهار نظر کارگران و بحث و مشورت و تصمیم گیری های مشترک، شاهرگ حیاتی تامین اتحاد برای پیروزی است. بازگشت کارگران به خانه هایشان در بخشهایی و البته فشار کارفرمایان و دولت هم برای مجبور کردن کارگران برای ترک محل و خوابگاهها، قطع امکانات زیستی و سرویسه‌ها و… هم به این امر کمک کرده است و این یک مشکل است که باید فعالین کارگری مد نظر داشته باشند. اما این روزها روزهای بالا بردن اتحاد و یکپارچگی، بالا بردن هوشیاری و خودآگاهی صفوف کارگران و خانواده های آنان است.

کمونیست ۲۵۵

خانواده های کارگران هم یک پای جدی این اعتصابند که به اشکال مختلف راه دخالت و کمک به پیروزی آنرا دارند. از تشکیل صندوقهای کمک به اعتصاب در محلات زندگی خود، تلاش برای تامین غذا و آب و امکانات مورد نیاز کارگران اعتصابی به کمک مردم شریف و آزادیخواه تا تجمع در محلات کارگری، تجمع در مقابل ادارات و دفاتر مقامات دولتی و هر جا که مناسب میدانند و جلب حمایت عملی بخشهای مختلف طبقه کارگر و مردم آزادیخواه از این اعتصابات. ضمنا این اقدامات روابط خانواده های کارگری در بخشهای مختلف و مردم زحمتکش محلات را تحکیم و کلا به اتحاد کارگران در بعد غیر صنفی و رشته ای هم کمک میکند.

کارگران نفت و گاز علاوه بر تجارب خود در دوره های قبل، استفاده از تجارب بقیه اعتصابات کارگری از جمله تجربه گرانیهای اعتصابات متحد در فولاد اهواز و هفت تپه که شهرهای اهواز و شوش را به حمایت خود تسخیر کردند، همگی دستمایه ارزشمندی است که امروز در دسترس رفقای نفتی آنها است.

بهر صورت ورود کارگران نفت و گاز به اعتصابات با خواست و مطالباتی که اشاره کردم، با سمپاتی وسیعی که در میان طبقه کارگر و مردم آزادیخواه از این حرکت هست، کلا وزن و نقش مهم این طبقه در تحولات آتی جامعه را برجسته کرده است و به این اعتبار نه تنها طبقه کارگر که بعلاوه مردم آزادیخواه در ایران را در مقابل حاکمیت در توازن قوای بهتری قرار داده است.

کمونیست ماهانه: قطعنامه به لزوم پیروزی کارگران در اعتصابات این دوره و بعلاوه بر ایجاد آمادگی در این طبقه برای انقلاب کارگری اشاره دارد. در این راستا به اهمیت یک افق سیاسی روشن و نقش کمونیستها در این راستا و خود حزب حکمتیست اشاره دارد. فکر میکنید واقعا اعتصابات این دوره میتواند این مسیر را طی بکند و نه تنها کسب پیروزی و تامین مطالبات که زمینه انقلاب سوسیالیستی هم آماده شود؟ آیا این یک بلند پروازی دور از حقیقت و بیان آرزوها بجای واقعیت نیست؟

خالد حاج محمدی: اجازه بدهید از بخش آخر سوال شروع کنم. من فکر میکنم انقلاب کارگری نه تنها بلند پروزانه نیست بلکه به هزار و یک دلیل یک قرن عقب افتاده است و امر فوری هر کمونیست و هر حزب کارگری کمونیستی باید باشد. حزب ما اساسا برای تامین ملزومات و سازمان دادن نیروی طبقه کارگر برای این انقلاب درست شده است. به این اعتبار هر تاکتیک و سیاستی که اتخاذ میکنیم، هر جنگ و جدالی که پیش میبریم، در دل هر اعتراض کارگری و توده ای، تامین پیش شرط های این انقلاب، تامین آمادگی در صفوف طبقه کارگر برای این انقلاب، تقویت کمونیستهای این طبقه و اتحاد صفوف کارگران کمونیست و تقویت توان و قدرت خود حزب حکمتیست (خط رسمی) را با هدف تامین این ملزومات هدف قرار میدهیم.

اکنون از کمون پاریس ۱۵۰ سال و از انقلاب اکتبر هم بالای صد سال میگذرد و به این اعتبار یک قرن و نیم انقلاب کارگری به عقب افتاده است. دنیا راه نجاتی برای تامین یک زندگی برابر و انسانی جز انقلاب کارگری و جز انقلاب کمونیستی ندارد و ما اتفاقا از آن نیروو هایی هستیم که تلاش میکنیم نیروی این انقلاب را برای به سرانجام رساندن آن که شامل آمادگی کمونیستهای ایران، تغییر موقعیت خود حزب ما به عنوان یک حزب کمونیستی و ایجاد آمادگی در صفوف طبقه کارگر برای انقلاب خود را بطور جدی و فوری در دستور داریم. اگر مانعی در این مسیر هست عدم آمادگی خود حزب ما و عدم آمادگی کمونیستهای طبقه کارگر برای چنین انقلابی است. و وقتی از ملزومات میگویم دقیقا منظورم تقویت موقعیت کمونیستهای درون طبقه کارگر و گرایش کمونیستی این طبقه و تغییر موقعیت حزب است. مسئله این است که خود حزب ما بطور عملی به حزب دبرگیرنده طیفی از فعالین و رهبران رادیکال و بانفوذ طبقه کارگر و به این اعتبار به حزبی بزرگ و توده ای تبدیل شود که کارگران و فعالین کمونیست طبقه، آن را قابل انتخاب، قابل اتکا و حزب خود برای انقلاب کارگری بدانند.

پیروزی اعتصابات کارگری اخیر برای ما حیاتی است. هر ذره از پیروزی در اعتصابات اخیر اولاً بهبودی را در زندگی حداقل بخشی از طبقه ما تامین میکند که ارزشمند است. بعلاوه توقع بخشهای دیگر را از زندگی بالا میبرد و امید به تحمیل مطالبات خود به بورژوازی ایران و حکومتش و اعتماد بنفس و اتحاد صفوف کارگران را افزایش میدهد. لذا پیروزی کارگران نفت و گاز و پتروشیمی ها یک قدم بزرگ و مهم به پیش است. همچنانکه گفتم این پیروزی ممکن است. اما اشاره کردم این پیروزی در دل یک جدال و جنگ واقعی با یک حکومت هار و یک بورژوازی آگاه به منافع خود تامین میشود. شرط پیروزی در این جدال تامین اتحاد کارگری و وجود یک صف متحد و همبسته است که قبلا اشاره کردم.

←

جنبش کارگری و …

اما آیا اینکه این زمینه انقلاب کارگری را مهیا میکند یا نه، جواب آری یا نه ندارد و بستگی به بسیاری فاکتور ها و اقدامات و کارهای معینی دارد که خودبخود و از دل این اعتصابات بیرون نمی آید. اما در این شکی نیست که پیروزی کارگران در این اعتصابات طبقه کارگر را تعرضی تر، امیدوارتر و متحد تر و بورژوازی ایران و حکومتش را در موقعیت ضعیف تری قرار میدهد.

همچنانکه در قطعنامه پلنوم و در بسیاری از مباحث و اسناد ما اشاره شده است، پیروزی طبقه کارگر برای انقلاب کارگری احتیاج به تحولاتی جدی و آمادگی کمونیستهای این طبقه دارد. این بیش از هر چیز بمعنای آمادگی ما کمونیستها و حزب ما و بعلاوه آمادگی در طبقه کارگر و تامین نیروی این پیروزی است. تاکید کنم که سرنگونی جمهوری اسلامی قدم اول در این راه است. اما مسئله این است که در این پروسه و در مسیر سرنگونی جمهوری اسلامی، نیروی کمونیستی و افق و آرمان آزادیخواهانه کارگری مهر خود را بر این تحولات بزند. مسئله این است که سرنگونی به شکلی صورت بگیرد که موقعیت طبقه کارگر و حزب کمونیستی آن را چنان تغییر دهد و چنان نیرویی را حول افق برابری طلبانه خود جمع کند، که با سرنگونی بتواند وسیعترین امکان را برای انقلاب کارگری مهیا کند، حتی اگر نتواند پروسه سرنگونی را فوری به انقلابی کارگری تعمیق دهد.

لذا و همچنانکه در قطعنامه هم اشاره شده است، نفس اتحاد صفوف کارگران و تقویت همبستگی کارگری برای ما مقدس است و از همین سر است که ما دشمن هر نوع نفاق افکنی در صفوف این طبقه و تقابل با آنرا امر خود میدانیم. از همین زاویه است که بحث تقویت موقعیت یک گرایش معین در جنبش کارگری که گرایش کمونیستی این طبقه است را امر فوری و جدی خود میدانیم.

کمونیست ماهانه: بحث از گرایش کمونیستی درون طبقه کارگر کردید، چیزی که در خود قطعنامه هم اشاره شده و وظیفه حزب را تقویت موقعیت این گرایش و انسجام فکری و سیاسی آن تعریف کرده است. ابتدا ارزیابی شما از موقعیت این گرایش چیست و رابطه حزب با این گرایش را چگونه ارزیابی میکنید ؟ ضمنا منظورتان از انسجام فکری، سیاسی و پراتیکی چیست؟ اینها کلا چه اقداماتی را در دستور حزب قرار میدهد؟

خالد حاج محمدی: ابتدا اشاره کنم که این میتواند بحثی مفصل باشد و اینجا نمیتوان همه جانبه به آن پرداخت. لذا نکاتی را در جواب سوال بیان میکنم. ما همیشه گفته ایم که کمونیسم یک گرایش معین در طبقه کارگر است که با عروج پرولتاریای صنعتی تولد یافته است. گفته ایم که طبقه کارگر توده بی شکل نیست و گرایشات مختلفی در خود دارد، رهبران و شبکه رهبران عملی و محافل خود را دارد و اشکال مختلف سازمانیابی درونی خود را دارد. کمونیسم تنها یک گرایش در درون این طبقه است که منافع عمومی طبقه کارگر را نمایندگی و نقد پایه ای به نظام کاپیتالیستی دارد. موقعیت این گرایش در هر دوره ای متفاوت است و بستگی به موقعیت خود جنبش کارگری، وزن طبقه کارگر و بعلاوه موقعیت جنبشهای سیاسی اصلی در جامعه دارد.

در جنبش کارگری در هر دوره ای بدلیل و فاکتورهای مختلفی یک گرایش میتواند قوی و یکی دیگر ضعیف باشد، اما جا پای گرایشات مختلف قوی یا ضعیف همیشه موجود است. در ایران و در این دوره گرایش کمونیستی جابای برجسته ای دارد، همچنانکه مثلا در کشورهای غربی گرایش رفرمیستی در جنبش کارگری اروپا که در شکل جنبش اتحادیه ای خود را نشان میدهد، جا پای بزرگی دارد.

اکنون در جنبش کارگری گرایش سوسیالیستی این طبقه با پدیده هایی تداعی شده است. مثلا نقد عمیق ضد کاپیتالیستی و یا اعتراض به نفس وجود کار مزدی و موقعیت خود به عنوان نیرویی که برای تامین زندگی باید نیروی کارش را بفروشد. و یا برابری طلبی و دشمنی با هر نوع نفاق در صفوف طبقه کارگر از نفاق جنسی، قومی، مذهبی تا نفاق صنفی و …. و تاکید بر همسرنوشتی همه کارگران مستقل از جنس، رنگ، نژاد، ملیت، مذهب و …

این گرایش برای تامین اتحاد کارگران بر مجامع عمومی و دخالت و تصمیم جمعی تاکید دارد، خودش را جزو جنبش شورایی میداند و خواهان بیشترین اصلاحات فوری برای بهبود زندگی و همزمان افق او لغو کار مزدی و لغو سیادت بورژوازی است. این گرایش بعلاوه خواهان برداشتن همه تبعیضات از تبعیض جنسی تا مذهبی، قومی و غیره، در جامعه است و خواهان برابری همه انسانها است. این گرایش مستقل از همه محدودیتهایی که دارد، در جنبش کارگری و در همه اعتصابات و اعتراضات مشهود است و

به میزانی که امکان سربرآوردن یافته است، وسیعترین سمپاتی در میان طبقه کارگر و بخش محروم جامعه جلب کرده است، خوشبینی و امید ایجاد کرده و به این اعتبار جایگاه مهمی دارد.

حزب حکمتست (خط رسمی) از نظر سیاسی نه تنها این گرایش را نمایندگی کرده است، بعلاوه در میان فعالین کمونیست و رهبران و فعالین کارگری خوشنام و معتبر است، بعلاوه در بسیاری از مسائل کلان سیاسی هم جهت است و در یک مسیر قرار دارند. نزدیکی سیاسی جدی میان ما با رهبران کمونیست در طبقه کارگر و حتی در کل جامعه امری مشهود و قابل اندازه گیری است.

در مورد رابطه حزب ما و این گرایش و جایگاه انسجام فکری و سیاسی آن و اهمیت آن برای ما چند نکته را بیان کنم. احزاب کمونیستی و از جمله حزب ما بخشی از جنبش کارگری هستند. این حزب بخش متحزب کمونیسم درون خود طبقه کارگر است و حزب سوسیالیستهای این طبقه است. به اعتباری ما و حزب ما از گرایش کمونیستی درون این طبقه خود را جدا نمیدانیم و در حقیقت مستقل از درجه دوری و نزدیکی سازمانی ما با این گرایش، خود را بخش متحزب آن میدانیم. ما فکر میکنیم تفوق این گرایش در جنبش کارگری، تامین رهبری اعتصابات و اعتراضات کارگری به همت این گرایش و در همکاری نزدیک با فعالین مختلف این جنبش، هم در پیروزی اعتصابات موثر است و هم در تقویت این گرایش و هم در تامین اهداف بلند مدت تر جنبش کمونیستی و کارگری و به این اعتبار ایجاد امکانات و آمادگی در جنبش کارگری برای انقلاب کارگری.

با توجه به این شرایط، تلاش حزب ما تقویت این گرایش از هر نظر و تلاش برای انسجام سیاسی و فکری آن، جواب به معضلات و موانع ذهنی و سیاسی آن است. توجه داشته باشید که کارگران کمونیست و فعالین طبقه کارگر مثل هر آدم سیاسی دیگر علاوه بر مبارزه روزمره بر سر انواع مطالبات در عین حال به عنوان آدم کمونیست به عنوان محافل و جمع و شبکه های کمونیستی در این طبقه به دنیا و مافیای فکر میکنند. سرنوشت بشریت، تحولات مهم سیاسی، آینده جامعه، چگونگی سرنگونی جمهوری اسلامی، چگونگی پیروزی در جدالهای مختلف و موانع انقلاب کارگری و چگونگی رفع آن، حق زن، کودک، محیط زیست، مقابله با انواع ناسیونالیسم و مذهب به عنوان سمومی که در طبقه کارگر اشاعه داده میشود و …. همه و همه جزو مشغله های ذهنی و فکری یک کارگر کمونیست است.

جدال طبقاتی و تقابل جنبشهای مختلف سیاسی در جامعه از کانال احزاب و در سطح روبنایی و در عرصه سیاسی پیش میرود. فعالین این طبقه هم در این جدالها با هر محدودیتی که شرایط زندگی و کار برایشان ایجاد کرده است سهیم هستند. برای حزب ما مهم است که این جریان را در سیاست ایران نمایندگی کنیم و بعلاوه مشکلات و موانع سیاسی، تئوریک و پراتیکی و سوالات و … آنها را جواب بدهیم. این راهی است که کمونیستهای طبقه کارگر را هم افق و هم جهت و از زاویه سیاسی (نه الزما سازمانی) متحد و هم خط میکند. تلاش برای هم خطی، هم جهتی سیاسی و هم نظری با فعالین این گرایش و تامین فکری و سیاسی آنها کار هر حزبی است که خود را به این جنبش متعلق میداند.

تلاش ما برای اتحاد در صفوف کمونیستهای طبقه کارگر، تلاش برای متحزب شدن آنها و فراتر رفتن از محافل و شبکه های موجود و متحد شدن در کمیته های کمونیستی، کمیته و جمع های متحزب در هر مرکز کارگری و سرانجام متحزب شدن آنها در حزب حکمتیست(خطر رسمی) امر جدی ما است. تردیدی نیست و تمام تجربیات تاریخ جنبش ما نشان میدهد که بدون تامین اینها با هر درجه وسعت اعتراضات کارگری و با هر درجه پیروزی در اعتراضات برای بهبود و با هر درجه جانفشانی و فداکاری، تصور پیروزی بر بورژوازی ایران و سازمان دادن انقلاب کارگری متصور نیست.

کمونیست ماهانه: بحث تقابل با جنبشهای بورژوایی و نقد سیاسی افق آنها در جنبش کارگری و همزمان در یک بند دیگر قطعنامه از دخالت جدی در جدلهای سیاسی اشاره شده است، لطفا اینها را کمی تشریح کنید.

خالد حاج محمدی: جامعه ایران وارد دوره تعیین کننده شده است. فضای جامعه حول جنگ دو طبقه اصلی یعنی طبقه کارگر و بورژوازی ایران قطبی شده است. عروج طبقه کارگر و افزایش دامنه اعتراضات کارگری، حق طلبی این طبقه و عروج رهبران و سخنگویان آن با مطالبات آزادیخواهانه در میان کارگران و اقشار محروم سمپاتی گسترده کسب کرده است. این وضع همراه خود موقعیتی طلایی برای ایفای نقش کمونیستهای این طبقه را فراهم کرده است. این دوره ای است که هر حزب و جریان متعلق به طبقه کارگر و خواهان انقلاب کارگری را به قلب جامعه پرتاب

میکند، بزرگ میکند و موقعیت او را تغییر میدهد. این اتفاق در مقابل حزب ما هم هست و صد البته خود بخود انجام نمیگیرد و به تصمیم گیری جدی و دخالت همه جانبه و به نقشه روش محتاج است . این مرحله ای جدی از مبارزه طبقاتی در این جامعه است، دوره ای ویژه است و فرجه ای را برای کمونیستها باز کرده است که تا ابد بروی ما باز نخواهد ماند و بلاخره روزی بسته میشود. تعجیل ما در این دوره و تلاش ما برای عطف توجه فعالین کمونیست در طبقه کارگر و همه کمونیستهای جامعه ایران به این شرایط از این سر است. البتهایی که فضای سیاسی ایران را گرفته است و عطف توجه جامعه به نقش طبقه کارگر و کمونیستها همیشگی نیست و یک دوره است و بصورتی این دوره پایان می پذیرد یا با شکست و عقب راندن و حاشیه رفتن ما و یا با پیروزی ما که شانسش را داریم.

بعلاوه ما تنها نیرویی نیستیم که در این جامعه فعالیت میکنیم و تلاش داریم جنبش خود را به پیروزی برسانیم. ما تنها نیرویی نیستیم که تلاش میکنیم بر اعتراضات و اعتصابات کارگری در خدمت اهداف کوتاه و بلند مدت خود تاثیر بگذاریم. مستقل از ما سایر جنبشها و احزاب سیاسی حتی با امکانات بسیار بزرگتر برای تاثیر گذاری بر طبقه کارگر تلاش میکنند. امکان مالی و میدیای آنها عظیم است و ضمنا حمایت دولتها از آنها هم یک فاکتور جدی است، چیزی که ما نداریم. اما زمینه واقعی برای بزرگ شدن ما، برای تاثیر گذاری و ایفای نقش ما و همه کمونیستهای این جامعه مهیا است، سمپاتی به جریان ما به افق و آرمانهای ما در این جامعه کم نیست، همزمان ما چشم به حمایتهای هم طبقه ای های خود در همه کشورها هستیم و در این راه تلاش میکنیم، چیزی که دیگران ندارند.

اکنون همه جنبشهای اصلی سیاسی، از حاکمیت تا اپوزیسیون جمهوری اسلامی بطور جدی روی طبقه کارگر و اقشار محروم به عنوان نیروی انقلاب ما کار میکنند. این صف از حاکمیت تا احزاب و گروهها و شخصیتهای مختلف راست و چپ بورژوایی را شامل میشود. همه این نیرو به طبقه کارگر احتیاج دارد و رمز پیروزی آنها تاثیر گذاشتن بر روی کل جامعه و بخصوص طبقه کارگر است. به میدان آمدن طبقه کارگر در این دوره و تجاربی که کل این نیروها از نقش این طبقه، از خوشنامی و اعتبار رهبران رادیکال آن و از ظرفیت عظیم و فضای رادیکال آن کسب کرده اند، همه را شکه و در عین حال نگران کرده است. ترس از تحولاتی انقلابی بر دوش این طبقه و بار رهبری کمونیستهایش همه را هراسانده است. جمهوری اسلامی به هزار شیوه حتی ممکن است با کودتایی درونی سرنگون شود، اما ترس این است که این پروسه با انقلابی چپ، با قیامی قهری به رهبری کمونیستها اتفاق بیفتد و آینده طبقات دارا را تیره و تار کند و خاورمیانه شاهد یک تحول عظیم آزادیخواهانه با پرچم کمونیستها شود.

اینکه همه پرچم کارگر و دفاع از کارگران و اقشار محروم را برداشته اند، اگر از طرفی پیشروی و نقش انکار ناپذیر و فشار جنبش ما را نشان میدهد، از طرف دیگر کمین کردن همه را برای به کج راهه بردن این طبقه، برای سرباز گرفتن از این طبقه در خدمت جنبش طبقات دیگر نشان میدهد. لذا ما شاهد تعجیل همه نیروهای اصلی در سیاست ایران هستیم.

اگر توجه کرده باشید این دوره همه نیروهای اصلی اپوزیسون به جنب و جوش افتاده اند، اتحاد و ائتلافهای جدیدی چه رسمی و چه غیر رسمی در حال شکل گیری است و فاصله بعضی ها بیشتر و بعضی ها هم کمتر شده است. بخشی از راست حکومتی با قطع امید از جمهوری اسلامی مسیر پیوستن به اپوزیسون راست پرو غرب را در پیش گرفته است. اپوزیسیون چپ بورژوایی زیر پرچم «نه به جمهوری اسلامی» به عنوان آرمان نهایی و کل هویت خود، با پرچم چپ و کمونیستی مسیر نزدیکی جدی با اپوزیسیون راست پرو غرب را هموار میکند. اینها حتی در سطح ماکروتر و در سطح نزدیکی و امید بستن به قطب بندی های جهانی و منطقه ای با این و آن جناح و دولت و خصوصا نزدیکی و اتکا به دولتهای غربی و سیاست و برنامه های آنها از سالهای قبل حتی در جناح چپ بورژوایی مشهود است.

اینها جنگ و جدالهای جدی را در مقابل ما قرار میدهد و باید با تمام قدرت وارد آن شد، اهداف و برنامه های آنها را نقد و افشا کرد و مانع سربازگیری آنها از طبقه کارگر و مردم آزادیخواه ایران شد. در این جدالها باید همواره منافع طبقه کارگر را نمایندگی و اهمیت سرنگونی انقلابی جمهوری اسلامی به رهبری طبقه کارگر و کمونیستهایش را به نفع منافع اکثریت مردم ایران نشان داد و حول آن نیرو جمع کرد و جبهه و جنبش خود را تقویت کرد. این مسیری است که باید بطور جدی نیروی این طبقه و خصوصا رهبران و فعالین و سخنگویان این طبقه، فعالین و شخصیهای اصلی رادیکال و برابری طلب در جنبش حق زن، در میان معلم ، پرستار، باننشسته، دانشجو و نسل جوان را به زیر پرچم سوسیالیستها کشاند و به نیروی انقلاب کارگری تبدیل

جنبش کارگری و ...

کرد. این مسیری است که خود حزب ما باید در آن دگرگون شود. به این اعتبار این دوره کلا دوره ای جدی و سرنوشت ساز است. باید این دوره را درک کرد و راستش مهمتر از همه، رفتن به استقبال این دوره و بالا بردن ظرفیتهای خود حزب ما در این کشمکش و تبدیل آن به حزبی که نه تنها به استقبال این تحولات برود بلکه و بعلاوه نیروی جنبش خود را جمع کند، توان رهبری این جنبش را در خود ایجاد کند.

کمونیست ماهانه: قطعنامه پلنوم در بخش وظایف حزب بحث دفاع از رهبران و سخنگویان و نمایندگان کارگری را هم در مقابل پلیس سیاسی و هم جریانات ضد کارگری را طرح کرده است؟ چرا این اندازه حزب به موقعیت رهبران کارگری و به ضرورت دفاع از آنها حساس است؟ آیا این قدوسیت دادن به رهبران کارگری و گارد گرفتن در مقابل نقد آنها نیست؟

خالد حاج محمدی: ما همیشه نسبت به موقعیت رهبران و سخنگویان طبقه کارگر با حساسیت برخورد کرده ایم، دفاع ما از آنها همیشه بی قید و شرط بوده است و همیشه از آنها حتی اگر از نظر سیاسی با ما فاصله زیادی هم داشته و حتی اگر مخالف سیاسی خط و جهت ما بوده اند، دفاع از حرمت و کرامت آنها، دفاع از شخصیت آنها برابمان خط قرمز بوده است و بکرات به همین دلیل خودمان هم مورد حمله قرار گرفته ایم.

دلیل این حساسیت بیش از هر چیز، ارزش و جایگاه طبقه کارگر و حساسیت ما به این جنبش است. رهبران و نمایندگان و سخنگویان کارگری تا زمانی که نماینده اعتراض کارگر یک مرکز کارگری، یک نهاد و تشکل کارگری هستند، برخورد و رفتار با آنها تابعی از رفتار با خود نهاد یا مجمع کارگری است. سخنگو و نماینده کارگری تجسم اراده جمعی کارگران یک مرکز است و به همین دلیل برای ما جایگاه ویژه و حساسیت خاصی در موردشان به خرج میدهیم. کسی که مستقل از اینکه کمونیست است یا رفرمیست و... زمانی که از جانب کارگران یک مرکز یا یک نهاد کارگری انتخاب و سخنگوی آنها است، قطعاً رفتار و برخورد به آنها تابعی از ارزش و جایگاه کارگران آن مرکز، آن تشکل و با آن اعتراض معین کارگری است. حساسیت ما در دفاع از نهاد کارگری و اعتراض کارگری و ارزش آنها در رفتار و مسئولیت ما در قبال نماینده و سخنگوی آنها تجسم پیدا میکند.

علاوه بر اینها رهبران کارگری نقش ویژه ای در اعتراضات کارگری، در جهت و آینده هر تحول کارگری دارند، آنها چشم و گوش جنبش کارگری هستند. حساسیت ما و نه تنها ما حساسیت بورژوازی هم از این سر است. ما تلاش میکنیم آنها را چون مردمک چشم در مقابل پلیس سیاسی حفاظت کنیم و این امر را بخش جدی از دفاع خود از اعتراض کارگری میدانیم و حاکمیت هم فشار به آنها، تهدید و تسلیم آنها و حتی گاه ترور و نابودی فیزیکی آنها را راه تقابل با اعتراض کارگری و عموماً جنبش کارگری میدانند.

ما در همه اعتراضات کارگری شاهد فشار پلیسی، تهدید و اخراج

از کار و فشار اقتصادی و گاه شاهد تلاش برای کوتاه آمدن، تسلیم رهبران کارگری و حتی خریدن رهبران کارگری از جانب حاکمیت هستیم. یکی از دلایل دفاع ما از جنبش مجامع عمومی کارگری در مقابل جنبش اتحادیه ای این است که کارگران هر لحظه بخواهند و احساس کنند نماینده و سخنگوی آنها کوتاه آمده است یا سازش کرده و یا اصلاً نمایندگی آنها را نمیکند، عزل اش میکنند.

یک جنبه دیگر از تعرض به رهبران کارگری هتک حرمت کردن، شکستن شخصیت آنها، لطمه زدن به اتوریته و اعتبار آنها با پرونده سازی های رایج از اخلاقی تا مالی و حتی امنیتی است. اینها راه لطمه زدن به خود جنبش کارگری است. اگر به مبارزات این دوره نگاه کنیم و به عروج رهبران با اتوریته در جنبش کارگری که دامنه نفوذ آنها به جامعه سرایت کرده است و جامعه و مشخصاً محرومان جامعه آنها را سخنگو و نماینده خود میدانند، شاهد موجی از تعرض و هتک حرمت نه تنها از جانب کارفرما و عواملش و دولت، بعلاوه از جانب جریانات و گروه و شخصیتهای سیاسی و محافل روشنفکری بوده ایم که حتی خود را چپ هم میدانند. موقعیت خود این انسانها، فضای پلیسی و فشار بر آنها گاه امکان دفاع از خود را از آنها سلب میکند و ما اجازه نمیدهیم و در مقابل این تعرضات خواهیم ایستاد.

این به هیچوجه تقدس گرایی نیست. راستش ما با کارگر دوستی و کارگر پناهی جعلی و کارگر پرستی نزدیکی نداریم. ما فکر نمیکنیم رهبر کارگری خودبخود پاک و بی آلیش است. فکر نمیکنیم کارگر بودن مقدس است و نقد رهبر کارگری جرم است. اما تفاوت نقد صمیمانه با هر زبانی، تند یا نرم از هتک حرمت و پرونده سازی و تلاش برای ایجاد فضای امنیتی و پلیسی برایشان که متأسفانه کم هم نیست، زمین تا آسمان تفاوت دارد. ما همیشه حتی در دفاع از کسانی در جنبش کارگری که فکر کرده ایم رفرمیست هستند، فکر کرده ایم عقب ماندگی های جدی دارند، فکر کرده ایم فرهنگ مرد سالارانه بر آنها حاکم است، اما در مقابل بی حرمتی به آنها و تلاش برای ترور شخصیت آنها تحت هر نام و از جانب هر کسی ایستاده و خواهیم ایستاد. این همچنان که گفتیم خط قرمزهای ما است.

کمونیست ماهانه: بخش پایانی قطعنامه عملاً فراخوانی به فعالین کمونیست طبقه کارگر برای پیوستن به تلاشی که در دستور شما است و برای پیوستن و تقویت صفوف حزب است. چرا چنین فراخوانی ضروری است و فکر میکنید آیا چنین فراخوانی واقعا جواب میگیرد؟

خالد حاج محمدی: من فکر میکنم طبقه کارگر در هیچ کجای دنیا بدون حزب به پیروزی به معنای پایان سیادت بورژوازی و پایان استثمار نرسیده و نمیرسد. کسب پیروزی در مبارزه برای بهبود زندگی و تامین سطحی از مطالبات امری مسلم است. اما قدرت گرفتن طبقه کارگر و پایان دادن به حاکمیت بورژوازی تنها با انقلاب کارگری و کسب قدرت توسط حزب این طبقه ممکن است.

من در جواب سولات دیگر اشاره کردم که دوره ای سرنوشت ساز

را در مقابل داریم و این دوره جدالهای اصلی و جدال الטרناتیوهای اصلی در مقابل جمهوری اسلامی و برای جایگزینی آن است. طبقه کارگر بدون حزب کمونیستی نمیتواند حتی وارد این جدالها بشود و جنبشهای بورژوازی دیر یا زود سرنوشت او را رقم میزنند. اینکه کمونیسم در ایران هواخواه زیاد دارد و اینکه گرایش کمونیستی در طبقه کارگر سمپاتی کسب کرده است، شرط پیروزی هست اما برای پیروزی مطلقاً کافی نیست. تمام ماجرا تحزب یافتگی کمونیستها در ایران خصوصاً درون جنبش کارگری است.

حزب حکمتیست(خط رسمی) امتداد یک خط، یک ترند فکری، سیاسی، پراتیکی و سبک کاری متفاوت در سیاست ایران است که از اتحاد مبارزان کمونیست تا حزب کمونیست ایران، حزب کمونیست کارگری دوره حکمت و تا خود حزب ما را در بر میگیرد و این حزب وارث این تاریخ است. ما به کاستی و کمبود و موانع راه خود آگاهییم و برای برداشتن آنها تلاش میکنیم. مستقل از اراده من و هر کس دیگر این تنها حزب کمونیستی مصمم با یک تاریخ روشن و قابل دفاع است.

بعلاوه حزب حکمتیست(خط رسمی) تنها در بر گیرنده يك بخش از فعالین کمونیست در جامعه ایران است. ما از نظر سیاسی و افق و آرمان با بقیه کمونیستهای کارگری در جنبش کارگری، در جنبش حق زن، در میان معلم و بازنشسته و.. و در محیطهای تحصیلی، با هر سایه روشنی هم جهت و هم افق هستیم. اما از نظر سازمانی و حزبی هزاران کمونیست معتبر در این جامعه در محافل و شبکه های و در جمعها و چه بسا در کمیته های کمونیستی و حتی بطور فردی و پراکنده در تلاشی مشترک برای پیروزی هستند. ما خود را از این صف وسیع نه تنها جدا نمیدانیم که حزب خود را حزب این صف میدانیم و توجه این صف را به حساسیت اوضاع و خطیر بودن شرایط جلب میکنیم. در دوره های گذشته هر کس هر کاری کرده و هر جایی بوده، امروز و برای پیروزی به یک تلاش مشترک، به هم پیوسته و همکاری نزدیک و به جمع شدن همه ما در یک حزب کمونیستی که خوشبختانه موجود است، نیاز داریم. این دوره نباید کمونیسم شکست بخورد و اگر پیروز نشویم هیچ جنبشی برای ما فرس قرمز پهن نمیکند و تلاش میشود تا دهه های دیگر امکان قدرتگیری کارگر و کمونیستها را کور کنند. ایران جامعه ای ویژه است، فضای کنونی برای فعالیت کمونیستها مهیا است، کمونیسم یک الטרناتیو است و امید به پیروزی ما در جدال امروز یک امکان واقعی است. تبدیل این امکان و فرجه روی زمین واقعی احتیاج به جنگی سازمانیافته و با نقشه دارد. این مهم بدون جمع شدن نیروی مشترک ما در یک حزب ممکن نیست. به همه این دلایل ما همه را فراخوانده ایم به اهمیت این دوره، به حساسیت اوضاع و به شانسی که کمونیستها دارند و همه را به همکاری با خود و به پیوستن به حزب دعوت کرده ایم، این راه پیروزی طبقه و جنبش ما است.

مکتمیست هفتگی: به سردبیری فواد عبدالهی پنجشنبه ها منتشر میشود

fuaduk@gmail.com

کمونیست ماهانه: به سردبیری خالد حاج محمدی

Khaled.hajim@gmail.com

نشریه نینا : نشریه دفتر کردستان حزب، به سردبیری وریا نقشبندی منتشر میشود

verya.naksh@gmail.com

از سایت های زیر دیدن کنید

www.hekmatist.com

www.hekmat.public-archive.net

www.koorosh-modaresi.com

www.pishvand.com

www.marxhekmatistsociety.com

**طبقه کارگر،
برخلاف کلیه طبقات
فرودست در تاریخ
پیشین جامعه بشری،
نمیتواند آزاد شود
بی آنکه کل بشریت
را آزاد کند.**

از: یک دنیای بهتر، برنامه حزب
کمونیست کارگری - حکمتیست

اوضاع سیاسی ایران، ...

تا جاییکه به انتخابات برمیگردد، ارزیابی و پیش‌بینی همه از جمهوری اسلامی تا حزب ما این بود که اکثریت مردم در این نمایش شرکت نمیکنند. سران و مقامات رژیم از اعتراف به اینکه این انتخابات، انتخاباتی بی رونق و بی رونق‌ترین انتخابات جمهوری اسلامی خواهد بود، ابایی نداشتند. اما صرف عدم شرکت مردم در انتخابات نبود که این انتخابات را ویژه کرد، واقعه مهمتر استفاده مردم از این فرصت برای بحث علنی و رسمی بر سر آینده جامعه و سرنوشت خود، برای اعتراض به فقر، کمبودها، بی لیاقتی حاکمیت در جوابگویی به نیازهای ابتدایی شهروندان و عملا تبدیل شدن روزهای "مبارزه انتخاباتی" به روزهای محاکمه حاکمیت بود. استفاده مردم از "تریبون های آزاد" برای اعلام انزجارشان از حاکمیت، سخنرانی های پرشور زنان و مردان علیه کلیت جمهوری اسلامی و محاکمه سران آن، اعلام اینکه دیگر فرصتی برای وقت خریدن به رژیم نخواهند داد و همه و همه آن اتفاق مهمتری بود که ما بر آن تاکید داشتیم و فراخوان آنرا داده بودیم.

این استفاده مردم از "مبارزه انتخاباتی" و "تریبونهای آزاد"، این محاکمه شجاعانه و علنی جمهوری اسلامی و عجز دستگاه سرکوب در مقابله با آن و فراتر از آن تبدیل به روزهای اعتراض توده ای به رژیم، دقیقا اتفاقی بود که جمهوری اسلامی به طور جدی از آن هراس داشت. جمهوری اسلامی به صرف عدم شرکت مردم در انتخابات راضی بود. اگر به خاطر بیاورید تعدادی از سران رژیم از اینکه انتخابات بی رونق اشکالی ندارد و به مشروعبت نظام ضربه ای نمیزند و اصرار نکردن به ضرورت "شرکت پرشور" بطور واقعی رضایت دادن به تب بود از ترس مرگ!

استفاده مردم آزادیخواه از این فرصت برای عقب راندن رژیم، برای تغییر توازن قوا میان خود و حاکمیت، آن اتفاق مهمی است که در روزهای انتخابات افتاد که مهر خود را بر شکست رژیم در نمایش انتخابات، بر رابطه مردم و طبقه کارگر با بالا زد.

روزهای "انتخابات" جمهوری اسلامی با این واقعیت روبرو شد که مردم از هر امکان، فرصت و شانسی برای عقب راندن جمهوری اسلامی و برای پیشروی خود استفاده میکنند. این امکان روزی خیزش خیابانی است، روزی اعتصاب کارگری است و روزی "نه به انتخابات" و تبدیل آن به محاکمه جمهوری اسلامی است. نشان داد مردم در ایران از همه ترفندهای رژیم برای فرصت خریدن عبور کرده اند و با اعتماد به نفس بالایی "کنار بروید" را از پشت تریبونهای رژیم اعلام میکنند.

مولفه دیگری که باعث شد بعد از انتخابات "برنده" این نمایش و همینطور نیروهای سیاسی، که دنیا را از دریچه تحولات در بالا نگاه میکنند، فرصتی برای تبریک و تهنیت و ارزیابی از آینده جناح ها و ... نداشته باشند، اعتصابات کارگری و بویژه اعتصاب سراسری کارگران نفت و گاز بود که به سرعت فضای سیاسی را تحت تاثیر خود قرار داد و صحنه سیاسی جامعه را تغییر داد.

اعتصاب سراسری کارگران نفت، گاز و پتروشیمی پس از اعتراضات وسیع کارگران برای حقوقهای معوقه، خصوصی سازیها، فساد مالی کارفرمایان در هپکو، فولاد، آذر آب، معادن و بالاخره اعتصابات چند ساله هفت تپه، پس از اعتراضات باننشستگان، فرهنگیان، مالباختگان، کشاورزان، رانندگان اتوبوسرانی، رانندگان کامیون و کامیونداران و ...، جامعه را وارد فاز جدیدی از تقابل کرد و اعتماد به نفس بالایی به طبقه کارگر و مردم محروم در ایران داد. اعتصاب عمومی نزدیک به صدهزار کارگر در مهمترین مراکز تولیدی یکبار دیگر قدرت این طبقه در تقویت صف آزادیخواهی و جنبش توده ای برای رفاه و آزادی را نشان داد. قدرت طبقه ای که پرچم سیاسی و رادیکال آنرا مدتها پیش کارگران هفت تپه برافراشتند.

امروز شاخص وضعیت سیاسی در ایران دیگر نه برجام و رابطه دو جناح و نه حتی شکست رژیم در انتخابات که اعتصاب و اعتراضات کارگری در سرتاسر ایران است. با شروع اعتصاب کارگران نفت در جزیره خارک، آنهم در روز "انتخابات"، و بدنبال با اعتصاب سراسری کارگران نفت دوباره این سوال روی میز ها رفت که آیا تجربه انقلاب ۵۷ و حضور کارگران نفت در آن تکرار میشود؟ مستقل از جواب هر نیرویی به این سوال، صرف طرح این سوال، و این نگرانی برای بورژوازی، شاخصی برای تشخیص موقعیت تضعیف شده و نابسامان بالا، مسجل بودن رفتن آن و سمبه پر زور طبقه کارگر در این جدال است. طبقه ای که پرچم سیاسی خود را مدتها است در مقابل جامعه قرار داده است.

تاثیر اعتصابات کارگری و بویژه سراسری کارگران نفت نه فقط بر بالا رفتن اعتماد به نفس پائین، بر تضعیف موقعیت رژیم در برابر مردم، بلکه بر صنفبندی نیروهای سیاسی نیز بوده است

و شاخص اوضاع سیاسی امروز در ایران است. اعتصاب دهها هزار کارگر نفت، گاز و پتروشیمی نه فقط وزن و نقش طبقه کارگر در جدال بر سر رفاه و آزادی را تقویت کرد که شانس کمونیسم این طبقه را برای زدن مهر خود به آینده تحولات و سرنگونی جمهوری اسلامی بسیار بیشتر از قبل کرد.

کمونیست: اجازه بدهید قبل از پرداختن به تاثیرات این اعتراضات بر فضای سیاسی در ایران ابتدا نگاهی بیندازیم به وضعیت حاکمیت و تاثیرات این جابجایی بر وضعیت درونی رژیم و رابطه آن با مردم معترض و طبقه کارگر. شما انتخاب رئیسی بعنوان سمبل قدرت و اتحاد، حداقل در میان اصولگرایان، تاثیر آن بر وضعیت رژیم چه در داخل ایران و چه در قبال دولتهای منطقه و قدرتهای جهانی را چگونه ارزیابی میکنید؟ طیفی از اپوزیسیون روی بازگشت جمهوری اسلامی به سرکوب وحشیانه در داخل و سیاستهای "تنش آمیز در منطقه" و منتفی کردن برجام و تاکید میکنند. شما تا چه حد این امر را ممکن میدانید؟

آذر مدرسی: از منظر مردم، جمهوری اسلامی بعد از این انتخابات، مستقل از اینکه چه کسی از صندوق رای بیرون آمده، موجودی بسیار ضعیفتر از گذشته است. برخورد مردم به انتخابات چیزی از حاکمیتی که شبیه ای از اقتدار منطقه ای و داخلی آن وجود داشت باقی نگذاشت.

تا جاییکه به بالا برمیگردد، ما قبلا گفته بودیم که رئیسی تنها چهره ای بود که میتوانست "اجماع" بالا را ممکن کند و امکان حفظ ظاهر بائبات و مستحکم از جمهوری اسلامی بدهد. "اجماع" نه به معنی اتحاد حول رئیسی، حتی میان اصولگرایان، بلکه رئیس جمهور شدن مناسب‌ترین فرد برای تخفیف معضلات درونی کمپ اصولگرایان است! عدم توافق بر سر یک کاندید، دخالت شورای نگهبان و رد صلاحیت چهره های شاخص اصولگریان و سپاه و بالاخره کنار رفتن جلیلی بدون اعلام حمایت از رئیسی، تشتت در درون این کمپ را نشان میداد. به همین دلیل اصولگرایان بعد از انتخابات از اختلافات و شکافهای درون این کمپ، از وظیفه رئیسی برای حفظ وحدت درونی اصولگرایان می گویند. بهرحال تا جاییکه به این کمپ برمیگردد، انتخاب رئیسی، علیرغم "اجماع" درونی و تلاش حاکمیت برای نشان دادن یک حاکمیت منسجم و بی مشکل و یکدست خود، نه اصولگرایان را یکدست کرد و نه تصویر قدرتمندی از آنان در مقابل جامعه قرار داد.

اصلاح طلبان با این انتخابات بطور کامل از دایره قدرت کنار و شانس تاثیرگذاری بر فضای سیاسی جامعه، در خریدن فرصت برای رژیم و دعوت مردم به امید بستن به بخشی از حاکمیت، کنار گذاشته شدند. این انتخابات افق بهبود در رژیم را در طیفی و بخشی از این جناح و طرفدارانشان در اپوزیسیون بست! تلاشهایی چون دعوت مردم به شرکت در انتخابات برای " دفاع از جمهوریت نظام" و رای دادن به همتی از طرف تاجزاده و نگهدار و طیف وسیعی از این جناح، اعلام بسته شدن شانس "تغییرات دمکراتیک در جمهوری اسلامی" پس از انتخابات، از طرف "متفکرین" و "کارشناسان" این طیف، بن بست یا قطع امید طیفی از اصلاح طلبان از رسالت و شانس این جناح برای تاثیرگذاری بر سیاست و فضای سیاسی است. پس از انتخابات و وخیم شدن وضعیت رژیم باید آماده ریزشهای بیشتر در درون اصلاح طلبان باشیم.

اصلاح طلبان برون حکومتی، "خطر" یک جمهوری اسلامی یکدست، "تندرو" و شمشیر از رو بسته و قادر به سرکوب بیرحمانه مردم، جمهوری اسلامی منشاء تشتت در منطقه و را گوشزد میکنند و روی آن سرمایه گذاری میکنند تا یکبار دیگر مطلوبیت خود را برای "لیبرالیزه" کردن فضای سیاسی و "ثبات" و "ارامش" نشان دهند و از صحنه سیاسی کاملا حذف نشوند. این بخش هنوز روی خطاهای آینده رئیسی، عدم موفقیت و نفرت توده ای از وی حساب باز میکند و در انتظار آن است. البته اگر مردم پرونده رئیسی و کل حاکمیت جمهوری اسلامی را با هم برای همیشه نبندند.

همانطور که گفتم پس از انتخابات، مردم در ایران با یک جمهوری اسلامی ضعیفتر، محتاط‌تر در برخورد به مردم و مطالبات و اعتراضات آنها، روبرو هستند. برخلاف هشدار این جریانات که با انتخاب رئیسی و اصولگر ایان ما شاهد تشنج آفرینی جمهوری اسلامی چه در سطح منطقه و چه در رابطه با غرب و امریکا و احتمال بهم خوردن برجام و ... خواهیم بود، برخلاف تلاش این طیف بر تمرکز روی ولی فقیه و برداشتن تمرکز مردم از کل حاکمیت، سیاستهای بنیادی و ماکروی جمهوری اسلامی چه در داخل و چه در سطح منطقه ای و بین المللی را نه رئیس جمهور، نه ولی فقیه (بعنوان فرد) و نه جناح ها تعیین نمیکنند. سیاستهای

بنیادی جمهوری اسلامی را کل هیئت حاکمه ای که تامین منافع کوتاه مدت و بلند مدت بورژوازی در قدرت را در دستور دارد، تعیین میکند و از این نظر ما شاهد تغییر اساسی در سیاستهای بنیادی رژیم نخواهیم بود. تاکید رئیسی بر اینکه جمهوری اسلامی از برجام خارج نخواهد شد، تاکید بر سیاست تاکتونی "مذاکرات نتیجه محور" رژیم و بر "دکترین حفظ امنیت همه کشورها در خاورمیانه"، همگی حاکی از این واقعیت است. بورژوازی ایران بدلیل بحران و بن بست اقتصادی، بدلیل بحران سیاسی در داخل ایران از اعتراضات توده ای تا امکان طغیانهای اجتماعی، به آرام کردن فضای متشنج با غرب و کنار آمدن با رقبای منطقه ای خود نیاز دارد. حفظ برجام، لغو تحریمهایی که بحران اقتصادی را تشدید کرده، بهبود رابطه با عربستان و ربطی به سیاست رئیسی یا روحانی ندارد، بلکه نیاز کل بورژوازی در قدرت است. بورژوازی باید میان صرف نیرو و انرژی خود بین کشمکش با رقبای منطقه ای و یا با غرب و تقابل با مردمی که برای به زیر کشیدنش به میدان آمده اند، انتخاب کند و طبیعتا اولویت را به مقابله با "خطری" میدهد که هست و نیست و بنیادهای اقتصادی و اجتماعی حاکمیتش را تهدید میکند. "خطری" که جنگیدن در چند جبهه را برای بورژوازی در قدرت غیرممکن کرده است. "آرام" شدن جمهوری اسلامی در مقابل رقبای منطقه ای و دول غربی برای تمرکز بر وضعیت اقتصادی و معیشتی میلیونها نفر انسان در ایران و همزمان تقابل با این "خطر" است. معضل اصلی حاکمیت این است که مردم دیگر از تقابل و رودرویی با حاکمیت هراسی ندارند و بر عکس به استقبال آن میروند. مسئله ای که خود سران و مقامات رژیم علنا به آن اعتراف میکنند.

اگر "انتخاباتهای" قبلی و دست بدست شدن پست رئیس جمهوری از جناحی به جناح دیگر، بر متن موقعیت و میدان مانوری که رژیم داشت، میتوانست با جدل و کشمکش در بالا پیش برود و جناح ها ابایی از علنی کردن شکافهای درونی خود نداشتند، امروز وضعیت بحرانی و موقعیت ضعیف و نابسامان جمهوری اسلامی و فشار جنبش اعتراضی میلیونی علیه فقر و استبداد این میدان مانور را محدود و محدودتر و هر دو جناح را در علنی کردن اختلافات و تشدید آن محتاط‌تر کرده است. اظهار امیدواری روحانی و ظریف به موفقیت رئیسی و اعلام ضرورت حمایت همه جناح ها از او حاکی از موقعیت ضعیف و نابسامان جمهوری اسلامی در مقابل جنبش آزادیخواهانه مردم است. از نظر جمهوری اسلامی، مردم آزادیخواه در ایران دشمن اصلی و خطر اصلی اند و جنگ با این دشمن جنگ اصلی و جنگ هست و نیست حاکمیت است. جنگی که نه فقط روی سیاستها و اولویتهای حاکمیت تاثیر گذاشته است، بلکه صنفبندی نیرو های سیاسی، سیاستها و دوری و نزدیکی آنها را تحت الشعاع خود قرار داده است.

کمونیست: با توجه به این مولفه ها شما موقعیت راست و چپ، احزاب و نیروهای آن، امکانات، شانس و موانع هر یک برای تاثیر گذاری بر سرنوشت و آینده جامعه را چگونه ارزیابی میکنید. موقعیت حزب را در این اوضاع چگونه ببینید؟ پلنوم بر چه مسائلی برای پیشروی بیشتر تاکید داشت؟

آذر مدرسی: اجازه بدهید ابتدا به موقعیت راست بپردازم. امروز با طیف وسیعتری از نیروهای راستی که حول افق اپوزیسیون بورژوایی راست پرو غرب جمع شده اند، روبرو هستیم. طی چند سال گذشته پا به پای اعلام حضور قدرتمند طبقه کارگر و کمونیسم آن ما شاهد پیوستن بخشهایی از حاکمیت و اپوزیسیون به کمپ راست، به رهبری رضا پهلوی، هستیم.

دامنه ریزش در میان اصلاح طلبان، با تغییر اوضاع، با شکست اصلاح طلبی در درون جامعه و در نتیجه تضعیف موقعیت آن در درون حاکمیت، دامنارو به گسترش است. امروز شاهد این ریزش در سطوح بالای اصلاح طلبان از نماینده مجلس و امام جمعه تا طیف روشنفکران و هستیم. این قطع امید کامل از اصلاح طلبی رژیم بر متن پیشروی جنبش آزادیخواهانه مردم و طبقه کارگر در ایران و مسجل بودن رفتن جمهوری اسلامی این بخش را به طرف اپوزیسیون جمهوری اسلامی سوق میدهد و در میان نیروهای اپوزیسیون، این طیف جذب اپوزیسیون بورژوایی پرو غرب میشوند. همانطور که تا بحال شده اند. همانطور که بعد از شکست دو خرداد ما شاهد رانده شدن طیفی از دو خردادی ها، مانند گنجی و سروش و ...، به اپوزیسیون جمهوری اسلامی شدید، امروز هم باید منتظر پیوستن بخش دیگری از شخصیتهای این جناح به اپوزیسیون راست بورژوایی شویم. اپوزیسیون راست اساسا از این طیف نیرو میگيرد و به جذب تعداد هر چه بیشتری از ناراضیان حکومتی امید بسته و روی آن سرمایه گذاری میکند.

نیروهای راست در اپوزیسیون با کنار رفتن سناریوهایی مانند حمله

←

کارگران جهان متحد شوید

اوضاع سیاسی ایران، ...

نظامی، رژیم چینج، از دستور امریکا، با کنار آمدن با جمهوری اسلامی و خطر بی خاصیت شدنشان بعنوان آلترناتیوی برای امریکا، در کنار گسترش اعتراضات اجتماعی و بیربط بودن این اپوزیسیون به این اعتراضات و با قوی شدن وزن اجتماعی و سیاسی طبقه کارگر و سوسیالیسم آن ، در سیاست خود تغییرات جدی و بنیادی داد. اگر دقت کنید مدتی است که این نیروها و در راس آن رضا پهلوی علاوه بر لابیسم همیشگی خود در محافل قدرت در امریکا، به همرنگ شدن با اعتراضات و تلاش در وصل کردن خود به مسائل و مصائب مردم و اعتراضات آنان روی آوردند. بطور نمونه تلاش کردند دنباله روی خود از عدم شرکت مردم در این مضحکه را بعنوان "رهبر"، "فراخوان دهنده" این عدم شرکت جا بزند و شرکت نکردن مردم در این نمایش را جواب مثبت به فراخوانهای "کمپین نه به انتخابات، نه به جمهوری اسلامی" خود دوباره تحویل مردم دهد. روی یخ گذاشتن پروژه های قبلی مثل رفراندم زیر نظر مراجع بین المللی، ققنوس برای "جایگزین کردن مدیریت بهتر با مدیریت فاسد" پروژه هایی که مستقیما مخاطبش امریکا برای سناریوهای رژیم چینجی بود، ناشی از این نیاز و ضرورت بود.

اینها با تاخیری چند ده ساله از فاز اعتراضات توده ای، کمپین "نه به جمهوری اسلامی" را راه انداختند و در لباس مبتکر این خواست و رهبری جنبش توده ای برای سرنگونی جمهوری اسلامی به میدان آمدند. اعلام میکنند ما با سوسیالیستها مشکلی نداریم و فراخوان اتحاد همه نیروها حول "نه به جمهوری اسلامی"، البته زیر پرچم شیروخورشید و عکس رضا پهلوی، برای "نجات" ایران را میدهند. از توجه ویژه این نیروها به طبقه کارگر و فاصله گرفتن از تصویر بورژوایی و گند دماغی این نجیب زادگان دنیای سیاست تا دمکرات شدن رضا پهلوی و کنار گذاشتن تلویحی سلطنت و لقب شاهزاده و ... همه و همه چرخشی در سیاست و نحوه ابراز وجود این راست است. نیروهایی که طی چهل و چند سال گذشته جز در مراسم یادبود شاه به زیر کشیده شده شان هیچ جا اثری از آنها دیده نمیشد، امروز با رشد اعتراضات در ایران تلاش میکنند جا پای نیروهای چپ و کمونیست در اعتراض به جمهوری اسلامی بگذارند و تصویر نیرویی قوی، با قدرت بسیج بالا و ملیتانت را از خود نشان بدهند. تصویری که از طریق میدیای راست چندین برابر نشان داده میشود. روی آوردن این نیرو به "خیابان" و آژیتاسیونهای ظاهرا ملیتانت اما توخالی اینها برای تشویق مردم به اعتراض تشابه زیادی به آژیتاسیونهای توخالی مجاهدین دارد.

تمرکز اخیر رضا پهلوی روی پروسه فروپاشی جمهوری اسلامی، تقابل جنبشها و نیروهای سیاسی، تقابل پلاتفرمهای سیاسی مختلف احزاب سیاسی در این پروسه، قبول احتمال قدرتگیری سوسیالیستها، با آرمانهای عدالت اجتماعی، در چند دهه اول پس از سرنگونی جمهوری اسلامی، دعوت از نیروهای خود برای آمادگی ورود به این پروسه و شناخت سایر نیروهای سیاسی دخیل در جامعه و برگرداندن سرها از محافل غربی به نیروهای سیاسی در ایران و ...، مخاطب قرار دادن نیروهای خود که در زمانیکه جامعه برای نان، معیشت و آزادی به میدان آمده و سوسیالیستها را حامیان و نمایندگان خود میدانند، مشغول بحث بر سر مطلوبیت پادشاهی و بازگشت سلطنت شوید و این درجه بیربط به زندگی باشید، همه این تغییر سیاست را نشان میدهد. این تلاشی است برای سوق دادن نیروهای خود به عرصه ها و میدانهایی است که برایشان ناشناخته است. باید این تغییر و شیفت در سیاست را دید و برای افشا تا مقابله با آن در همه ابعاد وارد شد.

به نظر میرسد تصویر راست و در راس آن رضا پهلوی از به قدرت رسیدن شان تکرار سناریوی به قدرت رسیدن جمهوری اسلامی است. چیزی که به نظر من به دلایل متعدد ممکن نیست. اینها نه جنبشی جدی و اجتماعی و ریشه دار در ایران هستند، نه سازمان و شبکه های اجتماعی که نیروهای اسلامی زیر پوشش مساجد داشتند را دارند، نه علیرغم تلاش برای فاصله گیری از رژیم سلطنت با افق و آینده ای بهتر تداعی میشوند. جامعه حول آلترناتیو رژیمی شکست خورده جمع نمیشود. نشابه این راست با جریان اسلامی در انقلاب ۵۷ اولا جمع شدن نیروهای راست حول رضا پهلوی است، مانند خمینی، و ثانیاً حمایت غرب و میدیای آن از این راست در مقابل آلترناتیو چپ و سوسیالیستی است. شناس این جریان برای به قدرت رسیدن نه نفوذ اجتماعی و از پائین که مطلوبیتشان برای غرب و حمایت غرب برای مقابله با چپ و کمونیسم است.

علاوه بر این، پیوستن دو جریان شناخته شده چپ به کمپ راست، کومله به ناسیونالیسم کرد و ”حزب کمونیست کارگری"(حکاکا) به ناسیونالیسم پرو غرب، کمپ راست را تقویت کرده است. ناسیونالیسم کرد بطور واقعی منتظر فرصت و امکانی برای سهیم شدن در قدرت است و اینکه این سهیم شدن توسط جمهوری اسلامی است یا اپوزیسیون بورژوایی ممکن شود، اهمیت چندانی ندارد. به همین دلیل ما شاهدیم که این جریانات همزمان با تلاش برای مذاکره با جمهوری اسلامی، بر طبل فدرالیسم قومی

میکوبند، عضو ائتلافهای گوناگون با نیروهای قومی میشوند و در "شورای مدیریت گذار" اپوزیسیون راست حضور دارند. ناسیونالیسم کرد برای رسیدن به هدف خود، سهیم شدن در قدرت، به هر وسیله و ابزاری متوسل میشود. این امر نمیتواند بر کومله که آینده خود را به ناسیونالیسم کرد بسته است بی تأثیر باشد.

حککا هم امروز دیگر کمترین ربطی به چپ، کارگر و کمونیسم ندارد و از نظر سیاسی فاصله ای با این اپوزیسیون راست ندارد و تنها معضل و مشکل آنها سلطنت و شخص رضا پهلوی بعنوان نماد سلطنت است و همه تبلیغات و جدالشان با نیروهای راست حول رضا پهلوی حول سلطنت و شخص رضا پهلوی است. اینها نه مشکلی با لابیسم نیروهای راست در محافل قدرت در غرب دارند و برعکس همین لابیسم به بخشی از کار و سیاست آنها تبدیل شده است، نه با دفاع اینها از تحریم اقتصادی جمهوری اسلامی و جنگ اقتصادی امریکا با مردم ایران دارند و آنرا تحت عنوان "ایاکوت جمهوری اسلامی" پیش میبرند و ادعایشان در دفاع از منافع کارگر، کمونیسم کارگری و سوسیالیسم همانقدر واقعی است که ادعای آقای پهلوی در "کنار گذاشتن سلطنت" و مدافع کارگر شدن واقعی است.

با پولاریزه شدن اوضاع و نیاز جامعه به جوابها و آلترناتیوهای روشن، نیروهای چپ ملی حاشیه ای شده اند، مهم نیست نام خود را شورای همکاری یا حزب حکمتیست یا راه کارگر و میگذارد، امروز جای پای این چپ را در هیچ تحرکی، هیچ جدل جدی نمیبیند. سیاست انتظار زیر پوشش تبلیغات ملیتانت و پرشور سیاست اینها است. آینده این چپ به درجه زیادی تابعی از قدرت و وزن طبقه کارگر و کمونیسم آن است. اگر ما و کمونیسم ما بتواند به یکی از بازیگران اصلی سیاست در ایران تبدیل شود میتوان به آینده این طیف امیدی داشت در غیر اینصورت میتوانند حتی به اهرم فشاری بر گرایش رادیکال- سوسیالیست در جنبش کارگری تبدیل شوند.

امروز اینکه طبقه کارگر با سوسیالیسم خود صرفا در مبارزات جاری قدرتمایی نمیکند، بلکه پتانسیل خود را برای رقم زدن صحنه سیاست را در مقابل چشم همگان قرار داده است، داده بورژوازی، چه در پوزیسیون و چه در اپوزیسیون، است. امروز از جمهوری اسلامی تا رضا پهلوی به رابطه مستقیم کارگر و کمونیسم ما اعتراف میکنند، به اینکه کمونیست ها و بطور ویژه حکمتیستها چپ جامعه و نیروی قابل اعتنا که تأثیرش در جنبش کارگری قابل مشاهده اند، اذعان میکنند. امروز هم سرنوشتی، همسنگری این حزب و گرایش سوسیالیستی در جنگهایی که به این طبقه و گرایش تحمیل میشود، از چشم کسی پوشیده نیست. از این بابت حزب ما کم مورد حملات و شانتاژ و قرار نگرفته است.

اینکه بگوئیم امروز در راس قطب چپ، کارگر و کمونیسم حزب ما قرار دارد اغراق نیست. امروز اتوریته سیاسی این حزب روی نیروهای سیاسی نیز قابل چشم پوشی نیست.

تقابل راست و چپ در جامعه یعنی تقابل ما، حزب ما، جنبش ما، با راست بورژوایی به رهبری رضا پهلوی است. این تقابل تعیین کننده آینده جدال مردم در ایران برای رفاه، آزدی و عدالت اجتماعی است. ما باید با شناخت این موقعیت جدال علیه بورژوازی حاکم و بورژوازی در اپوزیسیون را پیش ببریم.

امروز اینکه جمهوری اسلامی دیگر به این شکل امکان ادامه حیات ندارد و باید برود مسجل است. مسئله این است چگونه و بدست چه نیرویی!

پلنوم علاوه بر اینکه در مورد سرعت بالای تحولات در جامعه و متناسب کردن سرعت و شتاب تلاش حزب ما برای ایفای نقش در اوضاع پرتلاطم امروز، بر ایفای نقش این حزب بعنوان نیرویی که قدرت و توان متحد و رهبری کردن بخشهای هرچه وسیعتری از مردم را حول پرچم حکومت شورایی و آلترناتیو کارگری را دارد، تاکید داشت.

قطعاً برای اینکار باید با امکانات و ظرفیتهای بسیار بالاتری از امکانات امروز حزب وارد جدال شد. امکان سازی، تشخیص فرصتها برای پیشروی جنبش آزادیخواهانه مردم ایران، ایجاد فرصتها، توده ای کردن حزب، متحد و متحزب کردن کمونیستها و سوسیالیستهای طبقه کارگر در حزب و همزمان تبدیل شدن به حزبی که میتواند بعنوان آلترناتیوی قوی، قابل دسترس در مقابل حاکمیت عرض اندام کند. در این رابطه وظایف جدی و مهمی در دستور رهبری منتخب کمیته مرکزی قرار میگيرد.

کمونیت۲۵۵

یک گام به پیش بعد از انتخابات

مناسك انتخابات ۱۴۰۰ تمام شد. منبعی به اسم «ستاد انتخابات جمهوری اسلامی» اعلام کرد که «۴۷ درصد» مردم در انتخابات شرکت کرده اند و سران جمهوری اسلامی را سورپرایز کرد. این تبلیغات و دوپینگ کردن های جمهوری اسلامی، این هیاهوی «حضور حداکثری مردم در انتخابات» در حالیست که دیروز حوزه های انتخاباتی در شهرهای مختلف ایران از تهران و اصفهان و شیراز تا تبریز و اهواز و سنندج و ... از صبح تا عصر خالی بودند و در چند شهر کار به زد و خورد میان مردم معترض و اوپاش رژیم کشیده شده و ناچار به جمع کردن صندوقها شده اند. مردم تنشه آزادی و رفاه از يك هفته مانده به روز انتخابات، از تریبونهای به اصطلاح «آزاد» در محلات و میداین اصلی شهرها استفاده کرده و عملا کنترل را از دست مبلغین نظام درآورده و به صحنه سخنرانی های پرشور خود علیه جمهوری اسلامی تبدیل کردند.

برنده این «انتخابات» نه رئیسی است و نه اصولگر ایان؛ برنده این انتخابات جنبشی است که از بدو تولد این موجود سیاه و منحوس علیه آن دست به کار شده است. پیروز این انتخابات مردمی هستند که ۴۲ سال است به جمهوری اسلامی «نه» گفته اند، مردمی که یک لحظه از جدال بر سر آزادی و سعادت خود و کوتاه کردن دست این جانیان از زندگی و آینده خود دست برنداشته اند. برنده این انتخابات زنان آزادیخواهی اند که هشت مارس ۵۷ فریاد آزادی خود را سر دادند، کارگرانی اند که شوراهای کارگری ۵۷ تا ۶۰ را آفرینند، مردمی که در سرتاسر ایران و بویژه در کردستان علیه به خون کشیدن دستاوردهای انقلاب مقاومت کردند، دانشجویانی که هجده تیر ۷۸ و شانزده آثر ۸۶ را خلق کردند، مردم محرومی که برای رفاه و آزادی دیمه ۹۶، آبان ۹۷ و ۹۸ را آفرینند. برنده این انتخابات طبقه کارگری است که پرچم «آزادی، رفاه، اداره شورایی» را به پرچم میلیونی جامعه تبدیل کرده است و بازنده این انتخابات کل «نظام» از اصلاح طلبان شکست خورده تا رئیس جمهور «پیروز» شان است!

جنبش آزادیخواهانه مردم در ایران با تو دهنی محکم خود به بالماسکه «انتخابات»، يك گام دیگر در جدال خود علیه حاکمیت و دستیابی به یک دنیای بهتر به پیش رفت. روز ۲۸ خرداد ۱۴۰۰ روز اعلام انتخاب واقعی مردم، انتخاب «رفتن جمهوری اسلامی و برپایی جامعه ای آزاد و برابر و خوشبخت و اداره شورایی جامعه» است!

صدای پای این جنبش را هم رئیس جمهورهای سابق از جمله آقای خاتمی، احمدی نژاد و آقای روحانی حس کرده بودند و هم رئیس جمهور جدید و «منتخب»! همگی میدانند با «دشمن» قدرتمندتری روبرو شده اند! خوب فهمیده اند که نان این نظام و نهادها و قوانین قرون وسطایی آن، با فشار میلیونی توده های وسیع مردم از پایین آجر شده است. جنبشی که سنگر «انتخابات» را علیه حاکمیت بکار انداخته است و تا آخر مسیر یعنی تا سرنگونی کامل جمهوری اسلامی بدست خود و برپایی یک زندگی انسانی، آزاد و مرفه از پا نخواهد نشست.

«انتخابات» در جمهوری اسلامی تمام شد و این خندق هم توسط مردم و طبقه کارگر به تصرف درآمد! مردم و طبقه کارگری که قدرت خود را در اعتصابات کارگری، در خیزشهای توده ای، در تجمعات اعتراضی و در تخته کردن بساط انتخابات به حاکمیت و جهانیان نشان داده است، پس از «انتخابات» با حاکمیتی به مراتب ضعیف تر، با صفی متشتت و مستاصل روبرو است. دوران پر تحول و سرنوشت سازی در راه است و باید خود را آماده کرد. نباید به این پیروزی، هرچند بزرگ و شورانگیز اکتفا کرد. باید این پیروزی را به سنگری برای پیشروی های بعدی در جدال سرنوشت ساز بر سر آینده خود و نسلهای آتی، برای ساختن یک دنیای بهتر، آزاد و سعادتمند تبدیل کرد.

جنگ مردم با جمهوری اسلامی با قدرت تمام پیش میرود. صف مردم روز به روز فشرده تر و متحدتر میشود. اعتراضات و مطالبات مردم لحظه به لحظه با افق تر و رادیکال تر میشوند و طبقه کارگر و کمونیستهای آن بعنوان پرچمداران این جدال به جلو صحنه آمده اند. مردم ایران انتخاب واقعی خود را با صدای بلند فریاد زده اند. مردم آزادی میخواهند، برابری میخواهند، رفاه و خوشبختی میخواهند، مردم امنیت میخواهند و حکم خود را داده اند: برای دستیابی به این خواسته ها این رژیم باید برود! مردم رفاه، آزادی و حاکمیت شورایی میخواهند!

به دوران جدید خوش آمدید!

حزب کمونیست کارگری حکمتیست (خط رسمی)

۲۰ ژوئن ۲۰۲۱

۳۰ خرداد ۱۴۰۰

هفت تپه و **کابوس** ...

همینجا دو نکته مقدماتی لازم به تاکید است: نخست آنکه امروز دوست و دشمن به روشنی اهمیت و جایگاه نیرومند طبقه کارگر ایران برای خواست معیشت، رفاه و آزادی را پذیرفته است. تلاش بی‌بضاعت دشمنان طبقاتی برای به کجراه بردن این روند، آنها را وارد میدان قماری سرنوشت‌ساز، بر سر بنیادهای حفظ و تداوم نظام بردگی‌مزدی از گرده طبقه کارگر می‌کند. واقعیت اینست که سرمایه‌داری در ایران با بهبود سطح معیشت کارگر و پاسخ به توقع بالای این طبقه از رفاه و آزادی در تناقض ماهوی است. این منطق به نحو روشنی خود را به خصلت تقابل طبقاتی جاری بین دو طبقه در ایران تبدیل کرده است.

نکته دوم (که پیامد منطقی نکته اول است) اینست که مبارزات کارگران هفت‌تپه در تعمیق این منطق و تبدیل آن به پرچمی سراسری و رادیکال در جدال بین دو طبقه اصلی که تاکنون عظیم‌ترین شکست‌ها و عقب‌نشینی‌ها را به حاکمیت تبدیل کرده است، جایگاه ویژه‌ای به خود اختصاص داده است. در واقعیت امر، طبقه کارگر ایران با پیشنازی گردان رزمنده خود در هفت‌تپه، کل حاکمیت سرمایه‌داری در ایران را با همه ابزارها و تاکتیک‌هایش، با همه نیروهای سرکوب‌گر و وزارت اطلاعاتش، با قاضی و استاندار و روسای هر سه قوه و بیت رهبری‌اش را کیش و مات کرده است. کارگران هفت تپه با اتحاد و دخالت مستقیم خود از مجرای مجامع عمومی‌شان، با پنج سال مقاومت در مقابل استبداد، سرکوب، زندان و توطئه‌های پیاپی حاکمیت علیه نمایندگان‌شان، بلاخره کارفرما را خلع ید کردند. خلع ید از اسدییگی آغاز راهی است که طبقه کارگر ایران را در یک توازن قوای بسیار مساعد و قوی‌تر در مقابل دشمنان طبقاتی خود قرار داده است. حاکمیت با علم به این واقعیت که این پیروزی و تجارب غنی آن، موقعیت طبقه کارگر در ایران را در جدال طبقاتی با بورژوازی نیرومندتر کرده است، به تکاپو افتاده است. اکنون حاکمیت به اشکال گوناگون در صدد جبران مافات این شکست است.

در حاشیه این رویداد بزرگ، طیفی از منتقدین لیبرال هم در این مدت به شیوه‌های مختلف، در تولید پارازیت جهت کاهش صدای این رویداد تاریخی، فعال بوده‌اند. جن‌گیرهایی که در طی این مدت با پشت‌پا گرفتن از رهبران جسور کارگران هفت تپه برای خود بازاری به هم زده‌اند؛ در این نوشته مستدل خواهم کرد که تحرك این طیف به اسم کارگر و "پرولتاریا" در واقع برای به سکوت کشاندن و تخریب صف مستقل و سوسیالیستی طبقه کارگر است. مانند همیشه، سیستم فکری و عملکرد سیاسی این طیف، ریشه در جهت‌گیری‌های سیاسی – جنبشی بورژوازی لیبرال و رفرمیست ایران دارد که تاریخاً توسط "جبهه ملی" و حزب توده نمایندگی شده است؛ و همیشه بعنوان اپوزیسیون طرفدار نظام با نیچه‌انقداتی به حاکمیت‌های موجود، چه سلطنتی و چه اسلامی، ابراز وجود کرده و گاهأ سهمی هم از قدرت حاکمه بدست آورده‌اند. این طیف را امروز به اسم "محور مقاومتی‌ها" می‌شناسند. اما چرا باید به این طیف پرداخت؟ آیا واقعأ نقد همه‌جانبه مبانی فکری و سیاسی این لیبرالیسم و چپ غیرکارگری توسط مارکسیسم انقلابی و کمونیسم کارگری در چهل سال پیش و در مقطع انقلاب ۵۷ کافی نبود، که امروز باید برگشت و وزن این نظرات را دوباره بررسی کرد؟ آیا باعث "مطرح" شدن آنها نمی‌شویم؟

به محور مقاومتی‌ها باید پرداخت، نه به علت جایگاه اجتماعی نداشته آنها بلکه به دلیل ایجاد اغتشاش و دست‌انداز در فضای مبارزاتی که از دیماه ۹۶ به این سو، روز به روز جمهوری اسلامی را در منگنه قرار داده است. دست این طیف مجاز و قانونی را در شرایط ویژه‌ای علیه کمونیسم و طبقه کارگر باز گذاشته‌اند؛ در شرایطی که کارگران رادیکال – سوسیالیست در راس جنبش کارگری عروج کرده‌اند و جامعه را با آلترناتیو "اداره شورایی" به پیوستن به دورنمای حکومت کارگری در سیر روند رو به رشد سرنگونی جمهوری اسلامی فرا می‌خوانند. در سال‌های پیش از انقلاب ۵۷ که حکومت محمدرضا شاه حلقه سرکوب چپ در دانشگاه‌ها و فضای روشنفکری را تنگ‌تر و مختنق‌تر کرد و دست جناح میلیتانت جنبش ملی - مذهبی، مانند شریعتی‌ها و دستگاه‌های حسینه ارشادشان را باز گذاشت، فراموش نمی‌کنیم که امثال گلسرخی‌ها، با هر درجه تصویر معوج که از چپ و مارکسیسم در ذهن خود داشتند، روانه میدان‌های تیر می‌شدند، اما منبر امثال شریعتی‌ها و حسینه ارشاد، گرم بود و اجازه فعالیت قانونی داشتند. جریان ارتجاعی که بعنوان تنها اپوزیسیون «میلیتانت» در صحنه، تحت پوشش چپ از نوع "شیعه سرخ علوی" رنگ «مستضعف پناه» بخود گرفت و توانست فضای انحصاری "اپوزیسیون" عملاً مجاز ایران را اشغال کند و ضمن انتقادات «آتشین» به حکومت شاه، تعلق به نظام سود و استثمار کاپیتالیستی در ایران را پنهان کرد. اما "محور مقاومتی"‌های ما، آبخور این اپوزیسیون ملی – اسلامی و شکست خورده‌اند. بازماندگان بی‌ریشه، محصول استبداد و اختناق جمهوری اسلامی

در حاشیه تحولات سیاسی و اجتماعی ایران که امروز در لفافه "کمونیسم" و "پرولتاریا" در واقع امر، با "تئوری"‌های ضد کمونیستی و ضد کارگری خود، صرفأ مشغول تولید پارازیت هستند. ما به سهم خود در این نوشته پرده از بی‌ربطی این طیف به مارکسیسم که با لعاب کارگرپناهی به سمت کمونیسم و رهبران کارگری سنگ پرتاب می‌کند، برخواهیم داشت. کاری که چپ در اوان انقلاب ۵۷ و پیش از به قدرت رسیدن ارتجاع اسلامی، نکرد و بردوش مارکسیسم انقلابی و کمونیسم کارگری، پس از به قدرت رسیدن ارتجاع اسلامی افتاد.

در منتهی‌الیه این جماعت، جزوهای تحت عنوان "چپ علیه کمونیسم" (چه عنوان با مسمایی از جنس دولت مستضعفان) توسط آقای وحید اسدی منتشر شده است که در روند "بازاندیشی" درباره "اتفاقات هفت تپه"، آسمان و ریسمان را به هم بافته است تا دست و پا شکسته با کلماتی قلمبه سلمبه و البته بی‌محتوا، دانش "تئوریک" خود را به رخ مخاطب بکشد. می‌فرمایند که آنچه پس از تحولات عظیم دیماه ۹۶ در هفت تپه تحت عنوان "آلترناتیو اداره شورایی جامعه" در برابر آلترناتیوهای راست دست بالا پیدا کرده است، چیزی جز توطئه "چپ بورژوایی و سرنگونی‌طلب" نیست.

ایشان از تئوری توطئه یک صندوق سیاسی برای خود ساخته‌اند و مرتب شبیه آخوندی شده که روی "واقعۀ کریلا" سرمایه‌گذاری کرده است و به واعظ "نکنید" و "نمی‌شود" و "مگر ندیدید"، تبدیل شده است. "مهارت" در بکارگیری اطلاعات غلط، قیچی کردن نقل قول‌های سر و دم بریده از نوشته‌های مارکس و لنین بدون در نظر گرفتن تحلیل مشخص از شرایط مشخص، تبدیل کردن مارکسیسم به یک مارکسیسم قانونی و تهی کردن آن از ماتریالیسم پراتیک و اراده انقلابی، همراه با یک دکان خرازی فروشی از مقولات در این جزوه، تنها "هنر" یک دن کیشوت لیبرال است که برای فرار از بحث سیاسی و کنکرت، کم آورده است و با شمشیر چوبی به جنگ "شورا" و کارگران هفت تپه و دستاوردهایشان آمده است. باید اعتراف کرد که "جن‌گیری" و تعقیب روح سرگردان "سیاست" و شورا در هفت تپه، واقعأ شاخص موفقیت امثال آقای اسدی است. یکی از سوالاتی که برای خواننده پیش می‌آید این است که نیاز به این درجه از مغلظه‌گویی، "تئوری"‌بافی، خلط مبحث و قلب واقعیات از کجا نشات می‌گیرد؟ پاسخ سر راست است؛ وقتی حقیقت نالازم می‌شود، دیگر نیازی به کنکاش برای دستیابی به حقیقت نیست؛ در ادامه مقاله به این نکته می‌پردازم که چگونه نزد این لیبرالیسم «چپ»، هدف وسیله را توجیه میکند.

روح "خبثت" شورا

در دستگاه فکری این لیبرالیسم "چپ"، کارگر امروز همان "مستضعف" دیروز است که باید "ناجی" از بیرون طبقه به نجاتش بیاید! ناجی هم نه گرایش معینی در درون طبقه، نه گرایش کمونیستی موجود در طبقه که مانیفست آن را کمونیسم کارگری به روشنی تعریف کرده و سیمای آن را نشان داده است، بلکه موجودیتی ذهنی و در بهترین حالت "آکادمیک" بیرون طبقه است. "کارگر را سیاسی نکنید" حرف قانونی امروز این لیبرالیسم چپ است که معنی زمینی آن اینست که سیاست را به عهده وزارت اطلاعات و بیت رهبری و دفتر این و آن پرزیدنت واگذار کنید. امروز که کارگر در ایران بعد از چهل سال مقاومت خود، روی پله‌ای ایستاده است که می‌داند چه می‌خواهد و به مفهوم «از طبقه در خود به طبقه برای خود» پی برده است، و هم‌زمان در مقابل کارفرما و دولت اعلام می‌کند که طبقه کارگر یک سرنوشت مشترک دارد و به اهمیت اداره شورایی جامعه در مقابل آلترناتیو ناسیونالیست‌ها، قومپرست‌ها و مرتجعین رسیده است، آنوقت آقای اسدی مشغول باد زدن تفرقه و دو به‌هم‌زنی در صفوف مبارزه طبقه کارگر است و در رکاب جناب وزیر کار و آقای علیرضا محجوب دم می‌گیرد که طبقه کارگر به سیاست آلوده شده است و مبارزه اقتصادی باید همیشه قانونی باشد.

ایشان می‌فرمایند:

«انحراف هایی مانند شوراگرایی که ندای آن از هر طرف به گوشمان می رسید، از این نوع آخر رویکرد به کمونیسم است؛ سیاستی بی‌موقع که در ادامه خواهیم گفت چرا نتیجه اتخاذ آن در وهله کنونی، در غنثیدن آتی به درون اردوگاه متخاصمان پرولتاریا و هم جریان شدن با مخربترین سیاست های بورژوایی است.

صراحتاً باید گفت تغییر فاز از مطالبات اقتصادی به «تشکیل شورا» نه امری ناشی از فهم تمام وکمال حل ناپذیر بودن نهایی استثمار و فشار وارد بر گرده طبقه کارگر در نظام تولید سرمایه داری، بلکه محصول تعمیم دادن بی میانجی خواست های اقتصادی واقعی (خواست هایی که می‌توانست به صورت عملی راه را برای تقویت تشکل یابی در سطح کارخانه یعنی در نهاد سندیکا یا نهادهای دیگری در ادامه فرایند تشکل یابی بگشاید) به سطح

کلان سیاسی بود.

طلب «شورا» و «خودگردانی» توامان به معنای عدم فهم کلیت سرمایه داری (یعنی امپریالیسم)، روابط و مناسبات گسترده آن هم در سطح اقتصادی و هم در سطح سیاسی و هم در سطح بین المللی بود (در فهم آقای اسدی از سرمایه داری در ایران، بورژوازی داخلی تظہیر میشود). باز تاباندن کلیت اعتراض و پیکان آن، از بستر معیشت و بدون در نظر گرفتن ضرورت برداشتن گامی سیاسی در هر گام مبارزاتی کارگران، روی دیگر سکه ای است که با آن در تاریخ چندساله مان بیگانه نیستیم: سکه نبود عزمی در تشکل یابی متناسب با میزان کنونی انکشاف مبارزه کارگری در محیط های کارخانه. این منش ها در زمانه ای که نه یک تشکل منسجم کارگری و نه افقی مبنی بر انقلابی شدن اوضاع وجود ندارد، نه راه نجات، بلکه در نهایت راه سلاخی پرولتاریاست. فرقی نمی‌کند امضای نامه اسماعیل بخشی پای نامه به رئیسی باشد یا سندیکا در حال اشاعه همین شیوه مطالبه گری با طومار نویسی به رئیسی... اولی بایشت کردن به ضرورت احیای فعالیت سندیکایی هفت تپه و دومی یعنی سندیکا با پشت کردن به خودش.» (تاکیدها از من است)

واقعیت اینست که طبقه کارگر ایران یک سنت قوی اتحادیه‌ای یا سندیکایی و به این اعتبار، تجارب کافی برای ایجاد یک جنبش اتحادیه‌ای که ادامه کار آن تضمین شده باشد، نداشته است. عوامل متعددی در این امر دخیل بوده‌اند که مهمترین آنها، شرایط عروج سرمایه‌داری در ایران و شیوه حاکمیت سیاسی سرمایه یعنی روبنای استبدادی و دیکتاتوری عریان در ایران بوده است. زایش مناسبات سرمایه‌داری در ایران و رشد سریع و توده‌ای طبقه کارگر، از دهقان روستایی به پرولتر صنعتی و شهری، با عروج مناسبات سرمایه‌داری در انگلستان و فرانسه و برزیل و هندوستان، متفاوت است. به قول مارکس برای روش دیالکتیکی تبیین پدیده‌ها، محدودیتی وجود دارد و باید آن را به رسمیت شناخت؛ به این دلیل که روند تکوین سرمایه یک امر مشخص است و بنابر این بعنوان یک پدیده تاریخی مشخص باید بررسی و فهمیده شود. از این نقطه نظر، برای فهم شرایط ظهور سرمایه‌داری در ایران و درک روبنای استبدادی و دیکتاتوری عریان طبقه حاکم و همچنین امکان سازمانیابی طبقه کارگر برای مقابله با طبقه استثمارگر، به مطالعه و تحقیق مشخص تاریخ عروج سرمایه‌داری در شرایط مشخص ایران نیاز است. واقعیت اینست که انقلاب نیمه ناتمام مشروطه نتوانست رسالت استقرار جامعه مدرن کاپیتالیستی در ایران را به عهده بگیرد. به سرانجام رساندن این روند از بالا و به سرعت با توسل به استبداد و دیکتاتوری عریان حاکمیت توسط محمد رضاشاه و در یک پروسه «بورژوا – امپریالیستی» انجام گرفت. اصلاحاتی که توسط فشار سرمایه امپریالیستی و در راستای تقسیم کار جهان امپریالیستی که در آن ایران بعنوان حوزه صدور سرمایه با اقتصاد کاپیتالیستی متکی به کار ارزان و کارگر «تمامأ خاموش» قرار داشت، به طبقه حاکم که در بار پهلوی نماینده آن بود، تحمیل شد.

اصلاحاتی که به «انقلاب سفید شاه و ملت» یا «اصلاحات ارضی» مشهور شد و در طی آن مسئله زمین و تغییر شیوه تولید فنودالی، نه از پایین توسط پیروزی جنبش‌های دهقانی بلکه از بالا و توسط طبقه حاکم و در راستای تقسیم کار جهانی سرمایه صورت گرفت. زمین نه توسط جنبش دهقانی، بلکه توسط شاه و تحت نام «انقلاب سفید» بین دهقانان تقسیم شد. این روند به سرعت هر چه تامل‌تر دهقانان فقیر را که زیر وام‌های سرمایه مالی ورشکست شده بودند، روانه شهرها کرد و تبدیل به پرولتر صنعتی شدند. حل امپریالیستی مسئله ارضی در ایران هرگز توسط چپ سنتی در دوران انقلاب ۵۷ درک نشد و از اینرو همیشه در حسرت و دفاع از روند کلاسیک زایش مناسبات سرمایه‌داری در ایران، حاضر نشد که تحول و دگرگونی جامعه ایران از یک جامعه فنودالی و خانخانی به یک جامعه سرمایه‌داری به شیوه «اصلاحات ارضی» شاه را بپذیرد. مباحث چهل سال پیش توسط مارکسیسم انقلابی در مورد «حل امپریالیستی مسئله ارضی» و جدل‌های تئوریک عمیق در مورد خصلت سرمایه‌داری‌بودن شیوه تولید در ایران، برای قانع کردن طبقه کارگر به موجودیت پرولتاری خود نبود بلکه برای کوبیدن میخ واقعیت بر مخیله منجمد آن چپ دهقانی و گذشتہپرست بود.

بنابراین، ما در ایران با نوعی از مناسبات سرمایه‌داری مواجه هستیم که بقاء خود را مدیون وجود اختناق و دیکتاتوری گسترده‌ای است که لازمه حرکت سرمایه تا به امروز در ایران بوده است. استقرار جامعه مدرن در جوامعی مثل ایران مطلقاً همه قانونمندی‌های کلاسیک گذار به جامعه مدرن را ندارد. دوران طفولیت و پرمرارت جامعه مدرن ایران با کودتا، سرکوب و اختناق دهه ۳۰ شمسی و اصلاحات ارضی در اوایل دهه ۴۰ پشت سر گذاشته شد. پر بیراهه نیست که حاکمیت سیاسی بورژوازی در ایران، وجود احزاب رفرمیست و سوسیال – دمکرات با یک جنبش اتحادیه‌ای مستقل آنهم در کشور انقلاب‌خیزی مانند ایران

هفت تپه و کابوس ...

با آن جایگاه کلیدی در خاورمیانه را تحمل نمی‌کند.
منوعیت فعالیت سازمان‌های مستقل کارگری چه پیش و چه پس از انقلاب ۵۷، بریدن زبان نماینده یک سندیکای کارگری و حملات به سندیکای شرکت واحد از چنین خصلتی مایه می‌گرفت. این درجه از خفقان، استبداد و سرکوب هر اعتراض صنفی و "غیر سیاسی" از طرف بورژوازی در حاکمیت، در کنار عدم اظهار وجود احزاب رفرمیست و سندیکاهایی که بتوانند رادیکالیسم جنبش کارگری را مهار کنند، باعث شده است که **جنبش کارگری به سرعت در هر تکان اجتماعی، سیاسی شود**. به این اعتبار، مبارزه اقتصادی طبقه کارگر در ایران به دلیل خصلت ویژه بورژوازی حاکم به سرعت سیاسی می‌شود و سندیکا و اتحادیه، بعنوان ابزارهای محدود به مبارزه اقتصادی و صنفی کارگر در چهارچوب قانون، ابزار مناسبی حتی برای پیشبرد مبارزه اقتصادی نیستند. طبقه کارگر در کشوری مانند ایران به ابزاری که بتواند همزمان **هم مبارزه اقتصادی را پیش ببرد و هم ظرفیت و توان سد بستن سیاسی در مقابل استبداد و سرکوب** را داشته باشد نیاز دارد و این ابزار چیزی جز جنبش مجامع عمومی و نهایتاً **شوراهای کارگری** نیست. این را انقلاب ۵۷ و تجربه شوراهای کارگری اثبات کرد. بنابراین، سنت اتحادیه‌ای هیچگاه در ایران پا نگرفت و بطور مشخص خط سندیکایی در برابر خط شورایی در دوره انقلاب ۵۷ بازنده شد، و نتوانست تأثیری جدی بر پراتیک کارگران داشته باشد.

تصور نکنید که گویا آقای اسدی، "مسیحای" مبارزه اقتصادی کارگران یا حتی مدافع سنت اتحادیه‌ای و سندیکایی است. به هیچ وجه! رفرمیست و یا سندیکالیست‌خواندن آقای اسدی لطف بزرگ و بیجایی به ایشان است. ضدیت ایشان با شورای کارگری و "تندروی"های نمایندگان کارگری در جدال طبقاتی دو قطب درگیر، خاصیت و معنی سیاسی دارد. ایشان مهره کارفرما و دولت و عامل تفرقه در صفوف کارگران است.

کارگر هفت تپه، کارفرما را خلع ید کرده است، ایشان شاکی است و به کارگران اخطار می‌دهد که "برگردید پشت خط تولید!" دولت بورژوایی، آب و معاش را بروی نیشکر هفت تپه بسته است، ایشان مشغول شغل شریف دو به‌هم‌زنی میان سندیکای هفت تپه با مجمع عمومی کارگران است. کارگران حول اقتصادی‌ترین مطالبات اقتصادی و رفاهی خود، اتحاد یکپارچه‌ای را همراه با خانواده‌های خود به نمایش گذاشته‌اند، ایشان مانند یک آژدان، چماقش را از آستین بیرون آورده و تهدید می‌کند که "این زیاده‌خواهی است و با تاریخ و سنت ما" سازگاری ندارد. آژیتاتورهای هفت تپه، شهر را پشت سر خود بسیج کرده‌اند، صدایشان را به کل طبقه کارگر رسانده‌اند و جهان شاهد مقاومت و اتحاد جانانه آنهاست، اما ایشان مانند یک آخوند، به کارگر هشدار می‌دهد که ابراز وجود شما به این شکل، نجس است. پس برگردید پشت خط تولید (تولیدی که چرخ‌های آن عملاً در ایران پنجر شده است) و به زبان کلیده و دمنه، اوراد "سوسیالیستی" بخوانید تا از نجاست شورا در امان بمانید.

آقای اسدی پشت سنگر ویران "دفاع از مبارزه سندیکایی" و "شورا برای دوره انقلابی است" قائم می‌شود تا به تقابل امروزش با ابراز وجود سیاسی طبقه کارگر رنگ و لعابی واقع‌بینانه و همزمان رادیکال و انقلابی بزند. ما به فهم ایشان از امپریالیسم و تز "انقلاب جهانی" ایشان و استنتاجات سیاسی پشت این تز، در بخش بعد نگاهی خواهیم انداخت. بیست سال پیش زمانیکه به قول آقای اسدی "افق مبنی بر انقلابی‌شدن اوضاع" در ایران مانند امروز وجود نداشت، و اوضاع اقتصادی بر وفق مراد ایشان خیلی "متعارف" بود، دولت بورژوایی ایران بروی زبان منصور اسانلو تیغ کشید که از رهبران سابق سندیکای شرکت واحد بود و بر حق قانونی داشتن اتحادیه‌های مستقل و غیردولتی اصرار می‌ورزید. اما آقای اسدی در پاسخ می‌گوید که اقتصاد، سیاسی نیست! در دولت "اصلاحات" خاتمی و "جامعه مدنی" باب میل آقای اسدی، کارگران خاتون آباد که در اعتراض به بیکاری جلوی فرمانداری تجمع کرده بودند را به رگبار بستند، ایشان می‌فرماید "اقتصاد بی تقصیر است"، کارگران دچار جن‌زدگی سیاسی شده بودند! در اوج استبداد و خفقان و در شرایطی که باز به قول آقای اسدی "افق مبنی بر انقلابی‌شدن اوضاع" وجود نداشت و لیبرال‌های ما مشغول حساب و کتاب "انباشت سرمایه" در ایران بودند، کارگران نفت پالایشگاه تهران در آذرماه ۱۳۷۵، حول مطالبات اقتصادی خود یعنی طرح طبقه‌بندی مشاغل، اعطای وام مسکن و بهبود وضع درمانی کارگران، دست به بزرگترین اعتصاب در طول تاریخ مبارزات خود تا آندوره زدند و سرکوب شدند؛ اما از منظر آخوند اسدی، علت سرکوب کارگران حتما این بوده است که به "زیاده‌خواهی سیاسی" آلوده بودند و خط تولید را جا گذاشته بودند! "کارگر نفت ما رهبر سرسخت ما" در انقلاب ۵۷، با اعتصاب قدرتمند خود یک نظام تا بیخ دندان بورژوایی و مستبد را بزیر کشید، شوراها و کمیته های کارخانه خود را هر چند کوتاه مدت، اعمال کرد و خطر کمونیسم و حکومت شورایی از ایران تا

اتاق خواب پرزیدنت "جیمی کارتر" و هیئت حاکمه آمریکا رسید و با توجه به "خطیر"بودن شرایط، فوراً در گوادلوپ نشستی ترتیب دادند تا خمینی و ضدانقلاب اسلامی را سازمان دهند و بتوسط آن، انقلاب ۵۷ و شوراهای کارگری را سرکوب کردند؛ اما با فرض رویکرد جناب اسدی، در همان دوره نیز شوراهای کارگری "بی‌موقع" و زودرس تشکیل شدند و به روند "انباشت سرمایه"، "اصلاحات" و "شکوفایی صنعت و اقتصاد" ضربه زدند!

ایشان لیبرالی است که پشت بنی‌صدر، تئوری سه‌جهان مائو و حزب رنجبران قائم شده است و تیر مشقی شلیک می‌کند؛ بنی‌صدری که در سال ۵۸ اعلام کرد "شورا پورا مالیده جانم، برگردید سر کار"؛ پیش‌کسوتان ایشان اسکورت داریوش فروهر، وزیر کار دولت موقت بودند که در فروردین سال ۵۸ خطاب به تحصن کارگران بیکار در وزارت کار در پاسخ به کارگری که گفته بود: "شما موظفید و باید وام را قبل از عید به کارگران پرداخت کنید"، پاسخ داد که "از رس تا خلیج فارس کسی که به من "باید" بگوید به دنیا نیامده است!" آنروزها نیز پیشینیان آقای اسدی طبقه کارگر "زیاده‌خواه" و "پرمدعا"یی که پا را از گلیم مبارزه اقتصادی درازتر کرده بود و برای به‌زیر کشیدن بورژوازی از قدرت پا وسط گذاشته بود و داعیه حاکمیت داشت را مسئول سرکوب شوراها ("شوراهای زودرس") می‌دانستند. طبقه کارگری که "قدرت تشخیص" ایشان در متمایز کردن دشمن مستبد از دشمن لیبرال خود را نداشت و مانند ایشان برای شکست دشمن مستبد با دشمن لیبرال متحد نشد! ظاهراً دخالت لیبرال‌ها و آخوندها در سیاست و در قدرت فرض است، اما تا نوبت دخالت کمونیست‌ها و طبقه کارگر در امر سیاست می‌رسد همه از دم تئوریسین «نمی‌توانید» و «نمی‌شود» و «حق ندارید» و «نکنید» و "مگر ندیدید» می‌شوند.

سوال اینست که کدام انسان با درایت و مدافع مبارزه اقتصادی طبقه کارگر در جهان سراغ داریم که حاضر باشد در چنین منجلاب ضد کارگری غرق شود که امثال جناب اسدی با آب و تاب کارگر را دعوت به شیرجه رفتن در آن می‌کنند؟! کارگران کمونیست، وارد جدال ساختگی و تخیلی بر سر اینکه «سیاست مهم‌تر است یا اقتصاد» نمی‌شوند؛ بلکه بر سر این امر که تعرض بورژوازی را چگونه می‌توان با یک اتحاد قدرتمند پس زد و مناسبات اقتصادی موجود را چطور می‌شود از ریشه دگرگون کرد، جدل می‌کنند و راه نشان می‌دهند. برای روشن شدن منظور خود، خالی از لطف نیست که سری به یک تجربه مهم تاریخی بزنیم. انگلستان مهد لیبرالیسم و دموکراسی بوده است. اما وقتی طبقه بورژوا عرصه را از نظر اقتصادی به خود تنگ می‌یابد و تاجریسم را به ایدئولوژی رسمی خود تبدیل می‌کند، همان ابتدایی‌ترین حقوق سندیکایی کارگران و حقوق مدنی توده مردم در حوزه متروپل هم لغو می‌شود. اعتصاب و تپش کارگری در هفت تپه تشابه زیادی با اعتصاب معدنچیان انگلستان در دوران حاکمیت تاجر دارد؛ به درجه زیادی مبارزات هفت تپه همان جایگاهی را در تقابل **کل طبقه کارگر ایران و توازن قوا در مقابل طبقه حاکم و دولت و سیاست‌های روز** آن دارد که ۲ سال اعتصاب معدنچیان انگلیس با تاجر و تاجریسم و سیاست‌های اقتصادی‌اش داشت. ۲ سال اعتصاب و مبارزه کارگری که تأثیرات عمیقی بر موقعیت اقتصادی و سیاسی طبقه کارگر در انگلستان و بخشا مبارزه طبقه کارگر در اروپا گذاشت. مستقل از نتایج آن، فقط به منظور یادآوری جایگاه و اهمیت **فرا محلی و فرا صنفی** آن، این نمونه را برجسته کردم.

آیا «اقتصادی‌تر» از اعتصاب معدنچیان انگلستان جایی سراغ دارید که نهایتاً با تخت سینه دولت تاجر و گسیل ۵۰ هزار پلیس جهت سرکوبش روبرو شد؟! آیا بورژوایی‌تر از خواست «بازگشت به کار» که تنها مطالبه معدنچیان بود، مطالبه بورژوایی دیگری سراغ دارید؟! با رویکرد آقای اسدی، گویا مشکل و ضعف آن اعتصاب باید این بوده باشد که زیادی «سیاسی» بود. اما یک کارگر کمونیست با منطق مبارزه طبقاتی این نکته را متوجه می‌شود که مطالبات معدنچیان خود بیش از هر شعار و فاکتور دیگر، موجب **اتحاد طبقاتی و خودآگاهی طبقاتی شد و مبارزه را یک گام به پیش برد**. اعتصابات و مبارزات متحدانه کارگران هفت تپه هم، چنین جایگاهی را دارد که با خلع ید کارفرما توسط اهرم قدرتمند مجمع عمومی در تأمین اتحاد نیرومند کارگران، مبارزه طبقاتی در ایران را یک گام به جلو راند. معدنچیان پشت آن شعار، **اتحادی محکم و مقاومتی متحدانه در مقابل تاجریسم و هارترین جناح بورژوازی** را سازمان داده بودند و کارگران هفت تپه نیز پشت مطالبه «خلع ید از کارفرما»، پوزه هر سه قوای نظام را به خاک مالیدند! در هر دو مورد، طبقه کارگر قدرت طبقاتی خود را به بورژوازی **تحمیل** کرد؛ مبارزه معدنچیان بیش از آنکه بر سر این مطالبه و آن مطالبه باشد، **کشمکشی طبقاتی بود در برابر تاجریسم و سیاست‌های آن!** ضعف و شکست اعتصاب نه به خاطر عدم توانایی معدنچیان یا قابل برآورده نشدن شعار و مطالبه، یا ناخالص بودن محتوای این و آن شعار، بلکه اساساً به خاطر **تنها ماندن اعتصاب معدنچیان از جانب سایر بخش‌های طبقه**

کمونیست ۲۵۵

در سراسر انگلستان بود، و این هم البته از عواقب حاکمیت **سنت و گرایش اتحادیه‌گری و صنفی‌گری** بر کل جنبش کارگری انگلستان بود. آن مبارزه می‌توانست پیروز شود، می‌توانست تاجریسم را نه تنها افسار بزند که سرآغاز به زیرکشیدن کل طبقه حاکم در انگلستان و اروپا باشد، اگر که از معدنچیان فراتر می‌رفت و علاوه بر حمایت قلبی اما همبستگی و حمایت عملی و پیوستن سایر بخش‌های طبقه به معدنچیان را در ادامه با خود می‌داشت و به مقاومت و مبارزه متحدانه کل طبقه شکل می‌داد. اما مبارزات کارگران هفت تپه روش و سنتی از مبارزه کارگری را بدست داده است که قابلیت توده‌گیر شدن و سراسری‌شدن دارد. آدم باید بتواند در یک جدال واقعی در درون طبقه کارگر تشخیص بدهد که چه تاکتیک و سیاستی دارد منافع سراسری طبقه کارگر را بیان می‌کند و قدرت طبقه کارگر را به بورژوازی تحمیل می‌کند. از این نقطه نظر، درایت سیاسی رهبران کارگری هفت تپه مانند اسماعیل بخشی‌ها به مراتب بالاتر از درایت سیاسی امثال اسکارگیل‌ها از رهبران اتحادیه معدنچیان است. هر اس کل حاکمیت بورژوازی در ایران و حساسیت لیبرال‌های «محور مقاومتی» نسبت به تپش الئرناتیو اداره شورایی و منطق مبارزه طبقاتی در هفت تپه از این سر است. رهبران کارگری در هفت تپه برای احقاق حقوق اقتصادی کارگران به خود کارگران رجوع می‌کنند و در مجمع عمومی متحد و یکدست می‌شوند تا قدرت مستقل کارگران را در مقابل دولت و سرمایه‌داران **تحمیل** کنند، اما در عوض لیبرال‌های «محور مقاومتی» ما به کارفرما و دولت مشاوره می‌دهند و درست مانند کشیشان در کلیساها آب مقدس بروی اتحاد کارگران می‌پاشند. کارفرما «اعتصاب» می‌کند و حقوق کارگران را پرداخت نمی‌کند، دولت و نهادهای دولتی «اعتصاب» می‌کنند و آب را بروی هفت تپه می‌بندند و قلاده مزدوران خود را باز می‌کنند تا با قمه به جان نمایندگان کارگری بیوفتند و در یک کلام تمام سیستم علیه کارگران هفت تپه از پوزیسیون تا اپوزیسیون، بسیج می‌شوند و کک آقای اسدی نمی‌گزد اما به محض اعتصاب کارگران هفت تپه و خلع ید کارفرما مشام ایشان علیه اعتصاب و رهبران کارگری تیز می‌شود و دنبال روح خبیث سیاست و «شورا» می‌گردند. ایشان نه عاشق اتحادیه است، نه دل‌داه سندیکاست و نه مبارزه اقتصادی طبقه کارگر اساسا جایگاهی در ذهنیت‌شان را به خود اختصاص داده است؛ ایشان اتحادشکن و اعتصاب‌شکن است؛ مامور کارفرما و دولت در لباس «پرولتاریا» است. گرگ در لباس میش است.

آقای اسدی در خوشبینانه‌ترین حالت، مقوله کارگر را به اصناف قرون وسطی تنزل می‌دهد و از کارگر می‌خواهند که فقط تولید کند و در گوشه کارخانه بماند و حتی در صورت سرنگونی جمهوری اسلامی، به شاخه کارگری حزب توده و جبهه ملی تبدیل شود. اما ما در دوران صد سال پیش به‌سر نمی‌پریم که اصناف قرون وسطی و دهقان تازه وارد به شهر، جذب آرمان‌های جبهه ملی و «رشد و شکوفایی صنعت» می‌شدند؛ آن دوران سپری شد؛ دورانی که صحنه سیاست در ایران تنها صحنه دخالت احزاب بورژوایی بود و بس، به سر رسیده است. با عروج پرولتر صنعتی و متخصص، دورانی که احزاب و شخصیت‌های لیبرال، کارگر تازه وارد را دستمایه به قدرت رسیدن شاه و شیخ بکنند، مهر باطل خورده است؛ معضل امروز آقای اسدی و همه جناح‌های بورژوازی ایران، از پوزیسیون گرفته تا اپوزیسیون در همین است که با یک طبقه پرولتر صنعتی وسیع طرفند که ذهن‌اش به موجودیت پرولتری و به این اعتبار، به دخالت مستقل خود در عرصه سیاست از طریق حزب کمونیستی خود، در حال رقم خوردن است. که چشم و گوش این طبقه به یک کمونیسم دخالتگر در ایران باز شده است و حاضر به تمکین به جناح‌های بورژوازی و افق‌های سیاسی آنها نیست؛ تق بورژوازی ایران بعد از تحولات دیماه ۹۶، آن جایی در آمده است که طبقه کارگر دیگر حاضر نیست تا ابد کارگر و غلام حلقه بگوش این و آن جناح بورژوازی در عرصه سیاست بماند. آقای اسدی با "سیاست غیرکارگری" مشکل ندارد، مشکل ایشان **سیاست کارگری** است و بیهوده تلاش می‌کند این مشکل را زیر الفاظ "تئوریک" و نسخه‌های "واقع‌بینانه" و "رادیکال" مخفی کند. دم خروس لیبرال و ضدکارگری از زیر عبای "تئوریک" ایشان به شکل ناجوری توی ذوق می‌زند.

شانتاژهای جناب اسدی علیه هفت تپه و خواست «اداره شورایی جامعه» در بهترین حالت و با ارفاق، تنها می‌تواند بازتاب آرزوی‌های یک لیبرال ترسو و بزدل برای داشتن ایرانی قدرتمند و صنعتی در پناه دولت «خودی» باشد. می‌فرمایند:

«برای ما چنین بدیل اپورتیونیستی ای، یعنی شورایی که در لحظه کنونی مبارزات پرولتری خصلت آنارشیستی ضد دولتی به خود گرفته، محل دعواست.»

آقای اسدی بنام «پرولتاریا» و کمونیسم، در واقع خدمت شایانی به آنارشیسیم و جنبش آنارشیستی کرده است؛ چراکه از بس‌که مدافع بورژوازی و دولت «خودی» است، از‌این‌رو، هر تحرك

←

هفت تپه و کابوس ...

ضد دولتی برای بی‌ثبات کردن حاکمیت بورژوازی «خودی» را فی‌نفسه به حساب آنارشیسم می‌گذارد؛ ایشان منتظر ترحم دولتی است که سیاست را برای سودآوری هرچه بیشتر سرمایه در ایران بخدمت بگیرد؛ معضل و مشغله‌های این طیف «محور مقاومتی» اینست که چرا بورژوازی ملی ایران در مقایسه با «آمریکای امپریالیست» سهم ناچیزی از سودآوری سرمایه در جهان دارد. پر بیراهه نیست که می‌گوید:

«باید برای تحقق انقلاب سوسیالیستی، سدی در برابر امپریالیسم بگذاریم و به پرولتاریا نشان دهیم که چرا برای مثال ایده رهایی فلسطین و نابودی اسرائیل ضرورتاً در امتداد همان ایده سوسیالیسمی است که پرولتاریا را آزاد خواهد کرد.. (تاکیدها از من است)

اینجا بُعد دیگری از ویژگی این طیف یعنی دفاع شان از پان‌اسلامیسم آشکار می‌شود. این پرچم ارتجاع اسلامی در منطقه با آرزوی جمهوری اسلامی در «نابودی» یک کشور دیگر (اسرائیل به بهانه رهایی فلسطین)، نه فقط ربطی به حل معضل فلسطین و راحل دو کشور متساوی‌الحقوق اسرائیل - فلسطین ندارد، بلکه ابدی‌کردن نفرت قومی بین مردم در خاورمیانه، در زوروق "سوسیالیستی" و «پرولتری» است؛ این جزو مهارت‌های خاص یک شارلاتان محور مقاومتی است؛ آنهم در روزهای زوال «دوران طلایی امام» و فسیل شدن عربه‌های پان‌اسلامیستی چهل سال قبل که امروز جمهوری اسلامی با شکست ایدئولوژیک‌اش چه در خاورمیانه و چه در مقابل مردم ایران، این نوع تبلیغات را بایگانی کرده است و دنبال روزنه‌ای برای عبور از پان‌اسلامیسم می‌گردد.

واقعیت اینست که طیف جناب اسدی، خواهان یک ایران عظمت‌طلب در خارج مرزها هستند و در این مسیر، طبقه کارگر ایران و در راس آن کارگران "تند رو" و "سیاسی" هفت تپه در داخل مرزها مانع‌تراشی و "اغتشاش سیاسی" ایجاد کرده‌اند که در نتیجه جناب اسدی و یگان‌های ویژه مجبور شده‌اند به جنگ آنها رهسپار شوند. ایشان ناسیونالیست دواتشه‌ای است که در رکاب دولت «خودی» تصمیمشان را گرفته‌اند، چماق و چرتکه‌شان را به دست گرفته‌اند که برای یک ایران عظمت‌طلب، «کارگری» شوند و خود را به کارگر و «پرولتاریا» و «سندیکا» و «اتحادیه» آویزان کنند؛ آنوقت منبر می‌روند که آلترناتیو حکومت شورایی، «روی دیگر سکه دولت‌گرایی» و «سیاستی بورژوایی» در هفت تپه است!! اینها نمی‌خواهند که کارگر، متشکل و متحزب و به منافع خود آگاه شود؛ نمی‌خواهند انگشت‌ها به سمت دولت «خودی» و بورژوازی ملی نشانه رود؛ می‌خواهند کارگر دنبال نخودسیاه جدال امپریالیسم آمریکا با بورژوازی «میهنی»، تا آخر عمر بدود؛ بر همین اساس از کارگر می‌خواهند که در داخل ایران سیاهی‌لشکر جدال سرمایه با سرمایه (خصوصی‌سازی با دولتی‌سازی) شود و در خارج مرزها به سرباز بورژوازی «خودی» یعنی جمهوری اسلامی در جنگ و تقابل با «امپریالیسم آمریکا» تبدیل شود. اکنون که در کیس هفت تپه معلوم شده است که دست کارفرما و دولت در یک کاسه است، کل تئوری‌های صدمن‌یه‌غاز این طیف لیبرال هم در یک چشم به هم زدن دود شده است؛ اینها لیبرال‌های دولت‌گرا و عظمت‌طلب هستند و دولت مافوق کارگر را لازم دارند. لیبرال‌هایی که کشمکش موجود در هفت تپه را به جدال بخش خصوصی با بخش دولتی تقلیل می‌دهند، در واقع از دولت سرمایه می‌خواهند کارگران را بسیج کند؛ از دولت و وزارت کار می‌خواهند که «قانونی بودن» سندیکای هفت تپه را به رسمیت بشناسد و بر اعمال آن نظارت کند. اینها لیبرال‌هایی‌اند که به دولت سرمایه تعهد داده اند که از کارگر «صنف» بسازند و به سیاهی لشکر جدال جناح‌های سرمایه تبدیلش کنند؛ از یک طرف با زبان «جامعه مدنی» با دولت حرف می‌زنند، از طرف دیگر مارکسیسم را از پراتیک انقلابی تهی می‌کنند تا از کارگر یک انسان صغیر و برده سرمایه بسازند. این اهداف و آرمان‌های یک لیبرال دولتگرا در ایران است که جدال در ایران را نه جدال کار و سرمایه که جدال سرمایه با سرمایه می‌داند و چشم قدرت مستقل کارگران در مقابل دولت و سرمایه داران را ندارند. رهبران کارگری در هفت تپه با گوشت و پوست خود درک کرده‌اند که دولت تنها زمانی که نیروی مستقل، متمرکز و مصمم کارگران را در برابر خود دیده است، وقتی با تهدید و اعتصاب سراسری روبرو شده است، خود با سر دویده و حاضر به مذاکره با نمایندگان واقعی کارگران شده است. این حکم را کارگران هفت تپه با اتحاد نیرومند خود در اعتصابات و اعتراضات‌شان تجربه کرده‌اند و بنابراین، منافع پایه‌ای و سراسری طبقه کارگر را به

منافع آنی و جزئی نمی‌فروشند.

بُعد دیگر ویژگی‌های این طیف «محور مقاومتی» ایجاد تفرقه و دودستگی و در هم‌شکستن روحیه اتحاد در صفوف کارگران است. درست زمانیکه مجمع عمومی در هفت تپه پا گرفته و کارگران اراده مستقیم خود را در آن اعمال کرده‌اند، درست وقتی که رهبران این مجمع عمومی از آلترناتیو شورایی حرف می‌زنند، موضعگیری سیاسی می‌کنند و فقط هم به اقتصاد نمی‌پردازند، در این شرایط آقای اسدی فریاد می‌زند:

«باید از همین ارائه آلترناتیو بر روی کاغذ یا صفحات توئیتر و این مضحکه ها خودداری کنیم و از چیزی سخن بگوییم که فارغ از تصورات ذهنی مان، اول از همه در واقعیت هر روزه جامعه وجود داشته باشد. در عمل چه چیزی واقعی تر از احیای سندیکای از دست رفته هفت تپه وجود دارد که کسب حدی از تشکل یابی و انتقال تجربیات مبارزاتی را محقق کند؟»

به این می‌گویند ارتجاع خالص! کسی که امروز عصای قدرتمند اتحاد، مجمع عمومی و خواست «اداره شورایی» را از دست کارگران هفت تپه می‌گیرد درحالیکه خود هیچ آلترناتیو عملی ندارد و مشغول توجیه تئوری شکست است، در واقع مرتجعی است که بجز تشکلات زرد طرفدار دولت و شورای اسلامی مجیزگوی جمهوری اسلامی را به کارگران پیشنهاد نمی‌کند. مبارزه اقتصادی طبقه کارگر و "نجات سندیکای هفت تپه" بهانه است. ایشان و طیف ایشان در "شوراهای اسلامی کار" سال‌هاست موجودیت‌شان را مرهون اختناق و استبداد جمهوری اسلامی‌اند. روی دیکتاتوری عریان طبقه حاکم و ضعف تاریخی مبارزات اقتصادی پر اکنده کارگران در ایران حساب ویژه باز کرده بودند. عروج دفرمه این طیف و سوء استفاده آنها از قدغن یودن تشکل‌های توده‌ای طبقه کارگر، جلسات وسیع بحث آزاد و ترس از خطر زندان و شکنجه، در واقع بهره‌برداری اپورتونیستی این طیف از اختناق سیاسی حاکم بر فضای روشنفکری و مارکسیستی در جنبش کارگری بوده است که برای حراج کردن میانی لیبرالیسم و رفرمیسم بنام "پرولتاریا" و "مارکسیسم" با دنبال‌سروی از سیر خودبخودی حوادث، بازاری به هم زده بودند. اگر اختناق سیاسی در ایران حاکم نبود، اگر دسترسی به حزب کمونیستی، به مارکس و لنین و منصور حکمت در پلمیک‌های توده‌ای و علنی، بدون ترس از تعقیب و ترور آزاد بود، اگر دایر کردن اتحادیه‌های کارگری و شوراهای کارگری به سد حراست کارخانه و اختناق رژیم برخورد نمی‌کرد، و احزاب کمونیستی و مارکسیستی در صفوف طبقه کارگر اجازه فعالیت آزادانه سیاسی داشتند، پرونده تئوری‌های مهجور و ضد سوسیالیستی حزب توده و لیبرال‌ها در عرصه سیاست ایران سال‌ها پیش بسته می‌شد. امروز چرت‌شان با عروج یک کمونیسم دخالتگر در صحنه سیاست ایران با دیدن اتحاد قدرتمند کارگران در هفت تپه و فایق آمدن بر معضل پراکندگی در صفوف طبقه کارگر پاره شده است. اینها می‌بینند و سنگ‌پرانی می‌کنند به سمت هیات نمایندگی برخاسته از مجمع عمومی کارگران که چگونه قادر است علیرغم دستگیری هر تعداد از رهبران هفت تپه، تعداد دیگری از کارگران پیشرو را پرورش دهد و به میدان بفرستد تا روند ادامه مبارزات کارگری بی‌رهبر و بی‌وظیفه نمانند. اینها می‌بینند و سنگ‌پرانی می‌کنند به سمت کارگرانی که از رهبران‌شان در برابر هجوم دولت و نهادهای سرکوبگرش محافظت می‌کنند؛ که چگونه به لحاظ امنیتی اعضای هیات نمایندگی برخاسته از مجمع عمومی کارگران هفت تپه از حفاظت بالایی در مقابل تعرض جمهوری اسلامی بهرمند هستند. آقای اسدی به قول برتولت برشت، از زمره تبهکارانی است که حقیقت را می‌داند و انکار می‌کند.

به نظر می‌رسد که فهم جناب اسدی از کارگر و روابط تولیدی، چیزی غیر از روابط درون کارخانه و درون بنگاه‌های تولیدی نیست؛ درک ایشان از روابط تولیدی درکی صرفاً در محدوده روابط در محل کار و رابطه کارگر با ابزار کار است و صراحتاً اعلام می‌کند:

«اکنون وظیفه این بازشناسی بر عهده پراتیسین های لنینیست (بیچاره لنین؛ البته منظورشان برادران محور مقاومتی است)، همان دست اندرکاران اشاعه سبک کار حوزه ای، است. بنا بر وظیفه سیاسی، می بایست جریان مبارزه سیاسی را همپای پرولتاریا، با مرکزیت پرولتاریا، و در نسبت با محیط واقعی او (یعنی کارخانه یا بنگاه های کاری) به پیش برد.» (تاکیدها و پرائنزها از من است)

در سطح نظری، یک کارگر کمونیست فوراً به مارکس رجوع می‌کند و پته این تعاریف بورژوایی و مین‌درآوردی از روابط

تولیدی را روی آب میریزد. مارکس در پیشگفتار مشهور خود بر «گروندریسه، مبانی نقد اقتصاد سیاسی» می‌گوید که در هر جامعه بشری به منظور تولید هستی مادی و اجتماعی، انسان‌ها به ناگزیر وارد روابط تولیدی معینی یا یکدیگر می‌شوند. این یکی از ارکان اصلی ماتریالیسم تاریخی و تبیین ماتریالیستی از تاریخ انسان است. روابط تولیدی، رابطه بین انسان‌ها در تولید اجتماعی است که مارکس آن را دریافته و بیان کرده است. در حقیقت، این رابطه اجتماعی تولید میان انسان‌هاست که آنها را به طبقات اجتماعی تقسیم کرده است و بنابراین جایگاه هر شخص در تولید اجتماعی و از جمله جایگاه وی در کارخانه و در رابطه با ابزار کار بر حسب مکانش در رابطه با سایر انسان‌ها در امر تولید مشخص می‌شود. وجود رابطه اجتماعی کار – سرمایه (یعنی کار مزدی) بنیان یک نظم اجتماعی تولید در کلیت آن بنام کاپیتالیسم (فراتر از محیط یک کارخانه) است. عدم فهم روابط تولیدی به مثابه رابطه اجتماعی میان انسان‌ها، و به بطور مشخص عدم فهم رابطه کار مزدی به مثابه رابطه اجتماعی شیوه کاپیتالیستی تولید، باعث می‌شود تا برخورد آقای اسدی با طبقه کارگر درست مانند رابطه ایشان با یک موش آزمایشگاهی باشد. کارگر را در یک فابریک محبوس کرده است و مانند یک موش در شبشه روی آن "تحقیق" می‌کند. کارگر از دید ایشان در جامعه زندگی نمی‌کند و زندگی اجتماعی ندارد؛ نیازی به مناسبات اجتماعی و روابط متقابل با جنبش ها، احزاب و طبقات دیگر ندارد. موجودی است که در بهترین حالت فقط تولید می‌کند و زندگی صنفی دارد. کارگر از دید ایشان مصرف کننده نیست؛ کالا نمی‌خرد، مسکن اجاره نمی‌کند، بیکار نمی‌شود، روزنامه نمی‌خواند، فرزندانش با تحصیل بیگانه‌اند، کارگر از نگاه آقای اسدی هیچ‌وقت با معضل مردسالاری، اعتیاد، فحشاء، بیکاری، کودک خیابانی و انواع مصیبت های اجتماعی دیگر دست به گریبان نمی‌شود؛ کارگر نه تلویزیون و ماهواره نگاه می‌کند، نه فیسبوک و توئیتر و اینستاگرام دارد و نه نیازی به امکانات و آزادی‌های اجتماعی دارد. از کارگر چنان موجود بی‌روح و درخودی می‌سازند که نه نیازی به تفکر دارد و نه نیازی به ابزار دخالت در سیاست دارد. کارگر در نگاه ایشان، موجودی موهوم و فوق‌العاده مخالف سیاست و تفکر انتقادی است و تنها چیزی که بدان "فکر" می‌کند، شکم و محل کار است. دنیای سیاست دنیای سیاستمداران بورژوا و دگراندیشان لیبرال است. کارگر به تحولات در بیرون از فابریک و به این اعتبار به سرنوشت جامعه کاری ندارد. صرف سرگرم شدن بر سر مصاف روزانه برای "نان" کافی است و از سر کارگر هم زیادی است. این دنیای مالخویلیا، عرفانی و بی‌روح لیبرالیسم ایرانی و تفکر بورژوایی در تعریف از طبقه کارگر و روابط تولیدی است که در پوشش "پرولتاریا" و "اقتصاد" و بدتر از همه، بنام لنین بخت برگشته سخن می‌گوید. این روح جهان بی روح لیبرالیسم است که اتفاقاً در ضدیت با تبیین ماتریالیستی مارکس از جامعه است. مارکس بعنوان یک ماتریالیست پراتیک و پیگیر، سرآغاز تمام مصائب جامعه بشری در نظام کاپیتالیستی را در رابطه کار – سرمایه می‌داند و طبقه کارگر را نه فقط برای رهایی خویش بلکه برای رهایی کل جامعه بشری به یک انقلاب اجتماعی فرا می‌خواند. اما نزد آقای اسدی اینها تماماً وارونه است؛ امر مبارزه طبقاتی و سوسیالیسم و انقلاب علیه مناسبات سرمایه‌داری به موعظه‌های مذهبی، ایدئولوژیک و اخلاقی تنزل می‌یابند:

"هدف اساسی، آموختن پرولتاریا از دل محیط مبارزاتی (منظورشان کارخانه یا بنگاه تولیدی است) و پیشبرد امکان های موجود مبارزاتی پرولتاریا، تا آن حدی است که پرولتاریا با وحدتش در قامت یک سوژه سیاسی متشکل، آماده برای سرکوب روابط ایدئولوژی‌ک بورژوایی در همه چیز، حتی در عادات رسوخ کرده در یک به یک عناصر صفوفش، باشد." (تاکیدها و پرائنزشا از من است)

تبیین غیر ماتریالیستی از تاریخ، شناخت سطحی از سرمایه‌داری و روابط تولیدی، تبدیل پرولتر صنعتی به اصناف قرون وسطی، حلقه‌های واسطی هستند که به جناب اسدی امکان می‌دهند که دولت و بورژوازی ملی را در لافاه "سوسیالیسم" و "دولت کارگران" به مثابه "وحدت پرولتاریا" جا بزند و به مخاطب بفروشد. تولید آگاهی کاذب و وارونه تحت نام "روابط ایدئولوژیک در عادات رسوخ کرده در یک به یک عناصر پرولتاریا" بُعد دیگر ویژگی این طیف "محور مقاومتی" است. تولید مغطه و آگاهی وارونه تحت نام "ایدئولوژی"، این نقش را بازی می‌کند که به کارگر بقبولاند که دولت بورژوایی موجود که در چنگالش اسیر است یک دولت "خودی" و "کارگرنپناه" است. درست همان نقشی که مذهب بعنوان تریاک روح و آه مخلوق ستمدیده باید مشقات "دنیوی" را ناچیز و قابل تحمل جلوه دهد، تولید خرافات این طیف هم برای

نه قومی، نه مذهبی، زنده باد هویت انسانی

هفت تپه و کابوس ...

تزکیه نفس کارگر از "عقاید رسوخ کرده" شورایی و کمونیستی به ذهنش، قرار است حاکمیت بورژوازی ملی را تظہیر و قابل تحمل کند. چنین خرافاتی، طبقه کارگر را از ضرورت اتحاد، خودآگاهی، تحرز ب و یک پراتیک واحد طبقاتی در مقابل بورژوازی خلع سلاح میکنند. چنین جهانی تنها می‌تواند فرقه‌های مهجور ایدئولوژیک را به هر عملی که کاهنان اعظم "ایدئولوژی" حکم دهند، بکشاند. "کتاب سرخ" مانو مصداق اینگونه تئوری‌پردازی‌های چپ بورژوایی و چراغ راه امثال حزب رنجبران و حامیان "چپ" بنی‌صدر در انقلاب ۵۷ بود. اگر در آندوره، چپ پوپولیست و سوسیالیسم خلقی در دنیایی از ابهام و توهم و سردرگمی به سر می‌برد و نیات انقلابی خود را پشت بورژوازی ملی بسیج کرد و نهایتاً قربانی جریان ضد انقلاب بورژوا – امپریالیستی (یعنی جمهوری اسلامی) شد، اما کیی‌برداری این طیف محور مقاومتی از آن تجربه آبروبخته، امروز و در اوضاعی که بحران مشروعیت سیاسی و اقتصادی سرنژاپای حاکمیت بورژوازی ایران را فرا گرفته است، آشکارا یک تلاش بورژوانی و ضد انقلابی است. هر کسی که تنها دو روز تنه‌اش به تنه سیاست خورده باشد در همان نگاه اول متوجه می‌شود که اینها شاخه جدید جوانان "میلیتانت" حزب توده و رنجبران هستند که جسارت حرف‌زدن با اسم و رسم خود را ندارند. کاملاً روشن است که آقای اسدی سرانجام می‌بایست در این شرایط بحران حاکمیت‌شان، در مقابل "رسوخ" روح «حبیث" شورا و سیاست کمونیستی در کالبد رهبران رادیکال - سوسیالیست هفت تپه، نسخه تزکیه نفس "پرولتاریا" از آلترناتیو حکومت کارگری را با یک "انقلاب فرهنگی و ایدئولوژیک" صادر کند. اما حقیقتاً با عروج طبقه کارگر و پرولتر صنعتی در انقلاب ۵۷، با عروج شوراها و کمیته های کارخانه و با حضور طبقاتی پرولتر صنعتی در عرصه اجتماع و سیاست، پرونده مهجور این تزهای منشویکی و دهقانی، همان چهل سال پیش بسته شد.

کسی که با گذشت این همه سال هنوز از کابوس شورا و حکومت شورایی سرمایه سیاسی می‌سازد و هر جا که حرف حسابی کم آورد هذیان می‌بافد، متأسفانه کار بحث مستدل حول نکات جدی را ساده نکرده است. تجربه شوراهای کارگری در انقلاب ۵۷ در کنار تجربه زنده مبارزات کارگری در بسیاری از مراکز مانند بافق، آق‌دره، فولاد و هفت تپه و... ثابت کرده است که تنها با **اِثبات آلترناتیو عملی** در مقابل فعالین و رهبران جنبش کارگری می‌توان طبقه کارگر را متحد کرد و در ابعاد توده‌ای به حرکت آگاهانه درآورد. صرف ایجاد تفرقه و براه انداختن دعوای ایدئولوژیک میان شورا و سندیکا راه به جایی نمی‌برد. رهبران هفت تپه کسانی‌اند که در کوران یک مبارزه طبقاتی با بررسی و تشخیص آگاهانه ابزارهای متحد کردن و متحد نگهداشتن طبقه کارگر در مجمع عمومی، به اداره شورایی و اصول عملی خود دست یافته‌اند. ذهن و فکر خود را هم قطعاً به روی نظرات و الگوهای جدید مبارزه نبسته‌اند. اگر کسی واقعا در صدد جلب فعالین کارگری به راه متفاوتی است، اگر کسی به این امر نامقدس دل بسته است که هفت تپه تجزیه شود و یا تغییر ریل بدهد، نیازی نیست مانند آقای اسدی به شغل "جن‌گیری" و تخطئه شورا و اراده انقلابی رهبران کارگری روی آورد. حتی خود جمهوری اسلامی و "شورای اسلامی کار" هم از این شیوه کاسبی خیری ندیده است و عملاً با تپهای کارگران از هفت تپه تا فولاد اهواز و تا صنایع نفت از محل کار بدرقه شده‌اند.

در حسرت یک ایران امپریالیست؛ در حسرت دوران سپری شده

یکی از ترفندهای آقای اسدی آسمان ریسمان بافتن برای دمندادن به تله است؛ حقیقت این است که از میان عبارت پردازی‌ها و اصطلاحات من‌درآوردی، بسیار مشکل است که بتوان چهارچوب بحث اثباتی آقای اسدی را تشخیص داد. اما با اینحال در لابلای کلی لاطئالات ایشان، می‌توان جملاتی را به عنوان بیان اثباتی نظر او درآورد. ایشان می‌فرمایند:

«اما نباید از این غافل شد که این شیوه شورایی که در معرض تبلیغات آن هستیم تنها به دلیل وضع خاص و ویژه ایران نیست که سر برآورده است، بلکه این خواست مضحك جهش بی واسطه به آخرین مراحل بیان یافتن پرولتاریا، روی دیگر سکه عام تر قسمی لیبرتاریسیم و آنارشسیم است.»

و این «**وضع خاص و ویژه ایران**» از نظر آقای اسدی چیست؟ پاسخ می‌دهند:

«منظور از وضع خاص و ویژه، وضعیتی است که به دلیل شکافی بین جمهوری اسلامی و آمریکا، تکوین و عروج جنبشی را از همان اوان شاهدیم که ما نام سرنگونی طلبی بر آن نهاده ایم. این جنبش که هدفش بازگرداندن ایران به مدار امپریالیسم آمریکا است، بال چپی دارد که این بال چپ اگر در گذشته در شکل سازمان اکثریت و سازمان راه کارگر، دربوزه گی دموکراسی و

جامعه‌مدنی از اصلاحات و خاتمی می‌کرد و انتهای رادیکالیسم خود را در راهکار نافرمانی مدنی جستجو میکرد و یاد ر شکل حزب کمونیست کارگری و خط حکمیتیم همان اهداف را خود بر عهده می‌گرفت و منشور سرنگونی خواهی منتشر میکرد (و دست آخر دسته جمعی به درون استخر پر از لجن جنبش سبز شیرجه رفتند و به تمامی غرقه در فساد و تباهی آن شدند) حال و از پس دی ۹۶ و آبان ۹۸ همگی بلافاصله شورخواه شده‌اند و با گمان ایستادن در درگاه انقلاب همان فساد و تباهی ماهوی خود را اینبار با راه کارهای شورایی جلا داده‌اند.»

راه حل از نظر آقای اسدی چیست؟ می‌فرمایند:

" تمام تحلیلها باید بر این پایه برقرار شود که مبارزه طبقاتی بین دو نیروی متضاد در سطح جهان در جریان است و با علم به این موضوع اکنون در عصر امپریالیسم، خود مبارزه پرولتاریا مشروط به تحلیل امپریالیسم و موضعگیری و ایستادگی در برابر همه سنگ اندازی ها و دست درازی های آن به مثابه بیان کلان کاپیتالیسم گلوبال شده (یعنی امپریالیسم) است.

پرولتاریای ایران راهی ندارد جز آنکه ضرورتاً به میانجی متشکل شدن (یعنی سواری دادن به بورژوازی «خودی» در مبارزه علیه امپریالیسم) در نهادهایی مانند سندیکا در تقابل با آگاهی کاذب بورژوایی، که هدف مبارزه را جایی میان سرمایه داری دمکراتیک و دیکتاتوری جمهوری اسلامی قرار میدهد، مبارزه علیه سرمایه داری را درونی خود کند و سیاست این وهله مبارزاتی اش را در هر گام پیش ببرد تا بتواند گام های آتی مبارزاتی خود را از دل این مبارزه پیگیر امروز در جایی در امتداد مبارزه علیه سرمایه داری و امپریالیسم اش ببیند.» (تاکیدها و پرانتزها از من است)

عجالتاً بحث را باید همان‌جایی متمرکز کرد که ایشان در پاسخ به «وضع خاص و ویژه ایران» می‌فرمایند: عروج جنبش سرنگونی در ایران حاصل «شکافی بین جمهوری اسلامی و آمریکا» است. ایشان طرفدار تز **ضدیت** با امپریالیسم و **حمایت** از بورژوازی ملی (یعنی جمهوری اسلامی) است و به همین دلیل جنبش سرنگونی را توطئه امپریالیسم آمریکا علیه حاکمیت بورژوازی ملی می‌داند. استراتژی محور مقاومتی‌های ما همان استراتژی حزب توده‌ی "ضد امریکایی" و حزب رنجبران "دوجهانی" در حمایت از جمهوری اسلامی علیه "توطئه"های امپریالیسم (خواه امریکا باشد یا روسیه) است. این رویکردی کاملاً شناخته شده در عرصه سیاست ایران است که سرنگونی‌طلبی را صرفاً با توجه به نیازهای دوره‌ای بورژوازی محلی و جهانی، بویژه در دوران‌های بحران سیاسی حاکمیت بورژوازی تعریف می‌کند؛ از این نقطه نظر، حزب توده، جریان اکثریت و سپس مائوایست‌های "دوجهانی" و "سه جهانی" بستر رسمی تئوریزه کردن «اصلاحات»، یعنی دست‌به‌دست کردن قدرت در دالان‌های حاکمیت در تاریخ معاصر ایران بوده است. این گرایش لیبرال و رفرمیست در انقلاب ۵۷، برای سرکوب آرمان‌های انقلاب پشت جریان ضد – انقلاب اسلامی خمینی رفت و با تز «مرگ بر امپریالیسم آمریکا، زنده باد هدف نهایی حرکت تکاملی تاریخ»، رسماً در جوار خمینی، شمشیر «اصلاحات» را در برابر آرمان‌های انقلاب ۵۷ و کمونیسم و شوراهای کارگری از رو بست و سرکوب کرد. در آنروز‌ها قطب‌نمای «بورژوازی ملی» اقتضا می‌کرد تا در سازش با جریان اسلامی، «ایران را از مدار امپریالیسم آمریکا» خارج کنند و اسطوره یک «ایران مستقل، دمکرات و صنعتی» را تاسیس کنند. این جریان با هر کس که مخالف این قطب‌بندی بود به او لقب آمریکائی می‌داد. همه کمونیست‌ها و رهبران کارگری که از طرف جمهوری اسلامی مهر "ضدانقلاب" خوردند، به کمک "برادران" توده‌ای - اکثریتی "ضد امپریالیست" در رکاب وزارت اطلاعات شناسایی و دستگیر شدند و به‌شیوه فله‌ای توسط ارتجاع اسلامی اعدام شدند، همه و همه از این جریان مدال آمریکائی دریافت کردند. اکنون که با گذشت چهل سال، رویای ایران مستقل و صنعتی به "واقعیت" تبدیل شده و حالا نوبت مایخولیا و اسطوره ایران عظمت‌طلب و "ارتقاء" آن به یکی از قدرتهای امپریالیستی در منطقه رسیده است، ناگهان توطئه «سرنگونی» از «شکاف بین جمهوری اسلامی و آمریکا» بیرون زده است! در این «وضع خاص و ویژه» که جامعه ایران حکم به رفتن اصلاح‌طلب و اصول‌گرا داده است و آلترناتیو «حکومت شورایی» مطرح شده است، چه باید کرد؟ آقای اسدی پاسخ می‌دهد: مبنای موضع‌گیری «نظری» و پراتیک واقعی باید نوع فعالیتی باشد که «پرولتاریا» برای آنکه به «معاد» سوسیالیستی نزدیک‌تر شود از سرنگونی بورژوازی ملی و نماینده آن در قدرت، یعنی جمهوری اسلامی دست بردارد و «اغتشاش سیاسی» نکند! بگذارید در گذر زمان و تسامح آخوند با «امپریالیسم آمریکا»، بورژوازی ایران بلاخره اهلی و «دمکرات» شود؛ هر زمان این گذار «دمکراتیک» و این «اصلاحات» در بالا صورت گرفت در انتهای تونل هم «پرولتاریا» به نان و نوایی می‌رسد. این تز آشنای "**هنوز نوبت کارگر و سوسیالیسم نیست**" است که در هر دوره‌ای با بسته‌بندی

کمونیست ۲۵۵

جدیدی ارائه می‌شود. یکروز به بهانه عدم رشد نیروهای مولده، روزی به بهانه مبارزه ضد امپریالیستی و امروز به بهانه تقابل امریکا با ایران و به گور بردن آرزوی امپریالیستی شدن ایران! سازش طبقاتی، پروکاسیون و ایجاد تفرقه و صنفی‌گری در صفوف طبقه کارگر، بجای دامن‌زدن به اتحاد و تحزب کمونیستی برای تصرف قدرت سیاسی توسط طبقه کارگر، این خطوطی است که سیمای واقعی رویکرد جناب اسدی به مبارزه طبقاتی را ترسیم می‌کند.

ایشان، احزاب سیاسی مخالف جمهوری اسلامی را همه با هم در یک بسته، کادو می‌کند و بر اساس دو قطبی «با جمهوری اسلامی یا آمریکا» به شرط چاقو به مخاطب می‌فروشد. شما یا مثل آقای اسدی اهل تسامح و «اصلاح‌طلب» هستید و بنا به تعریف مخالف «سرنگونی»، یا پشت سر هیئت حاکمه آمریکا «سرنگونی‌طلب» تشریف دارید! احزاب یا باید از «دستاوردهای انقلاب اسلامی» و «جنبش اصلاحات» ایشان دفاع کنند یا در تدارک یک «شیخون امپریالیسم آمریکایی» هستند! هر دو طرف قصد دارند از طبقه کارگر و مردم به تنگ آمده از وضع موجود به نفع موجودیت خود بهره برداری سیاسی بکنند. جمهوری اسلامی برای بقاء خود، و اپوزیسیون بورژوایی ایران برای «انقلاب مخملی» خود!

اما شق ثالثی پس از تحولات دیماه ۹۶ در فضای سیاسی ایران ایجاد شده است که کل این دو قطبی ارتجاعی راست را زمین‌گیر کرده است. کاملاً قابل درک است که عروج یک کمونیسم دخالتگر در بیرون از «شکاف آمریکا با جمهوری اسلامی»، پته این «وضع خاص و ویژه» آقای اسدی را روی آب ریخته باشد. پربیراه نیست که از نگاه جمهوری اسلامی و آقای اسدی، هفت تپه و رهبران کارگری محبوب این مرکز، لقب پرو - آمریکایی دریافت می‌کنند. این طیف محور مقاومتی با دفاع سینه چاک‌شان از جمهوری اسلامی، با هر تکان و تحرکی در صفوف طبقه کارگر ایران که چوب لای چرخ تحرك و تکامل بورژوازی ملی آقایان بگذارد، مخالفتند. جناب اسدی بسیار آگاهانه در کنار جمهوری اسلامی ایستاده است و با سرنگونی جمهوری اسلامی به دست طبقه کارگر و حزب کمونیستی این طبقه مخالف است، آنوقت با حق‌بازی کسبکارانه می‌فرماید که «منشور سرنگونی جمهوری اسلامی» که از جانب حزب حکمیتست (خط رسمی) اعلام شده است، "بورژوایی" است!! ایشان از فرط مخالفت با سرنگونی، آنقدر «رادیکال» تشریف دارند که سر از حجره‌های «جماران» و حوزه‌های علمیه درآورده‌اند. قابل فهم است که چرا در هر پاراگراف از نوشته خود مرتب تذکر می‌دهند که دولت و سیاست متعلق به بورژوازی است و پشت سر هم تهدید می‌کنند به اینکه طبقه کارگر حالا حالاها تا ظهور «امام زمان» حق ندارد اشتهای کسب قدرت سیاسی بکند. ایشان درست مانند یک آخوند صرفاً دنبال روح سرگردان «سرنگونی‌طلبی» است. آقای اسدی حکمیتست‌ها را متهم می‌کند که گویا از «جنبش سبز» دفاع کرده‌ایم! از ایشان سپاسگذاریم که مایه شلیک خنده خوانندگان شده است؛ حیرت‌آور است که دوست و دشمن از یگانه موضع کمونیستی و کارگری حزب ما در تمایز با کل اپوزیسیون بورژوایی ایران در قبال «جنبش سبز» مطلعند و می‌دانند تنها حزبی است که مدافع سرسخت اتحاد کارگری است؛ اما ایشان در روز روشن و با شیدای تمام دست به چنین دروغ آشکاری زده است؛ اما چه فایده، برای ماکیاولیست ما هدف وسیله را توجیه می‌کند و راه موفقیت‌شان را پیدا کرده‌اند، واقعا بی‌شرمی هم حدی دارد.

جناب اسدی تحقق «انقلاب اسلامی» را با تحقق انقلاب سوسیالیستی عوضی گرفته‌اند، وقتیکه می‌فرمایند:

«باید برای تحقق انقلاب سوسیالیستی (با عرض یوزش اما منظورشان «انقلاب اسلامی» است)، سدی در برابر امپریالیسم بگذاریم و به پرولتاریا نشان دهیم که چرا برای مثال ایده‌هایی فلسطین و نابودی اسرائیل ضرورتاً در امتداد همان ایده سوسیالیسمی است که پرولتاریا را آزاد خواهد کرد...» (تاکیدها از من است)

ایشان به زبان بی زبانی می‌گوید که در دوره رقابت و کشمکش قدرت‌های امپریالیستی مبارزه سیاسی طبقه کارگر برای سرنگونی بورژوازی خودی بی‌معناست و باید در کنار یکی از قطب‌های جهانی امپریالیسم ایستاد و مبارزه علیه سرمایه داری، "جهانی" است و در یک کشور میسر نیست. این تز حواله دادن سوسیالیسم و انقلاب کارگری به ناکجاآباد است که امروز از طبقه کارگر می‌خواهد که در مقابله با "امپریالیسم آمریکا" در کنار جمهوری اسلامی و به سیاهی لشکر بورژوازی ملی تبدیل شود. کاملاً واضع است که این قبیل اظهارات، در حقیقت چهارچوب سیاسی و فکری یک جریان لیبرال - رفرمیست است که در تقابل با پراتیک انقلابی طبقه کارگر در برخورد به بورژوازی "خودی" و روند تحول انقلابی در جامعه، دوباره بعد از چهل سال مخلوطی از اراجیف حزب توده و حزب رنجبران را بلغور می‌کند. کسی که تحقق انقلاب سوسیالیستی را در «نابودی اسرائیل» جستجو می‌کند، یک ناسیونالیست عظمت‌طلب دو آتشه از جنس شرقی - اسلامی است ←

هفت تپه و کابوس ...

که در مکتب پان‌اسلامیسم خمینی و بنی‌صدر رشد کرده است. پا به‌پای سیستم و در کنار یکی از جناح‌های بورژوازی حرکت می‌کند و بنا به منفعت رفرمیستی خود، دیروز زیر شنل شاه قایم می‌شد و امروز زیر عبای آخوند مشغول جویدن ناخن هاست؛ این شالوده سیاسی تمام جریانات ناسیونال – رفرمیست و لیبرال در تاریخ ایران و جهان است که صحنه کشمکش طبقاتی در جامعه را، صحنه جدال سرمایه‌داری جهانی با سرمایه‌داری ملی تعریف می‌کنند نه جدال کار با سرمایه! که امروز جدال و کشمکش طبقاتی در ایران را، نه جدال طبقه کارگر با حاکمیت مناسبات بورژوایی و دولت آن در ایران بلکه به «شکاف بین جمهوری اسلامی و امپریالیسم آمریکا» تنزل می‌دهند.

درست مانند کائوتسکی‌ها و سوسیال – شوپنیست‌هایی که در جنگ جهانی اول صحبت از آن می‌کردند که پیروزی کدامیک از نیروهای امپریالیستی به نفع جنبش پرولتری است. در حالیکه لنین اعلام کرد که "اوله تفنگ‌ها را باید به سمت بورژوازی خودی برگرداند" و در نوشته‌ای تحت عنوان "زیر پرچم دروغین"، مبنای ارتجاعی این سوسیال – شوپنیسم را افشاء می‌کند و خصلت انقلابی افکار خود را اینگونه بیان می‌کند که در عصر امپریالیسم، این **تنها طبقه کارگر است که در راس آزدیخواهی و ترقی‌خواهی قرار گرفته است و به این اعتبار، نباید از هیچ جناحی از بورژوازی حمایت کرد**؛ بنابراین در عصر امپریالیسم، مبارزه برای هر حق دمکراتیکی از طریق حمایت از این یا آن جناح بورژوازی قابل تحقق بخشیدن نیست، چراکه بورژوازی تمام خصلت‌های دمکراتیکش را از دست داده است و اکنون مسئله اینست که در عصر امپریالیسم، **طبقه کارگر تنها طبقه انقلابی است که منادی کل آزدیخواهی است.** در عوض جناب اسدی، دوستان و دشمنان طبقاتی خود را با متر «نزدیکی به جمهوری اسلامی یا نزدیکی به آمریکا» مترآژ می‌کنند؛ جمهوری اسلامی برای ایشان در تقابل با امپریالیسم آمریکا، «مترقی» و «دمکرات» و «انقلابی» می‌شود و بر این اساس، «انقلاب نکردن» طبقه کارگر را نتیجه می‌گیرد. وقتی‌که «پرولتاریا» صاحب یک جمهوری اسلامی «انقلابی» است دیگر چه نیازی به انقلاب کردن و قیام کردن، به کمونیسم و شورخواهی دارد؟! از نظر ایشان انقلاب در دستور طبقه کارگر نیست، دوران تمکین و سازش با بورژوازی ملی و قدرتمند کردن دولت خودی در برابر رقیبای امپریالیست است. نزد جناب اسدی، ولایت فقیه هدف «پرولتاریا»ست و با همین یک تز هم به جنگ کمونیسم و شورخواهی و مبارزات کارگران در هفت تپه آمده است. شارلاتان شاخ و دم ندارد!

خلع سلاح طبقه کارگر از حزب و قدرت سیاسی

آقای اسدی «اصلاح‌طلب» تازه به دوران رسیده‌ای است که در صدد است به مخاطب قالب کند که «سرنگونی‌طلبی» چیزی جز «بازگرداندن ایران به مدار امپریالیسم آمریکا» نیست و بدین لحاظ، پرچم «اداره شورایی» در هفت تپه هم باز تاب همین شکل از «سرنگونی‌طلبی» است. این تمام «نوآوری» است که میرزا بنویس ما در مطلب خود ارائه داده است. هر چه که هست اما گویا ایشان «قهرومانی»ست که عزم کرده پاپ را از چنگال شیطان‌پرستان نجات دهد. دستیابی ایشان به این هدف، توسل به هر یابوگویی و ابزار نامشروع و نامعقول را توجیه می‌کند. دنیای سیاسی آقای اسدی شبیه کمپانی‌هایی است که در رقابت برای افزایش سود و دارائی خود حاضرند دست به هر تزویر و دروغی تحت نام «نوآوری» بزنند تا در رقابت با کمپانی بغل دستی دچار زیان و ضرر نشوند. حیرت‌آور است که چگونه جناب اسدی برای اثبات ادعاهای متعفن لیبرالی خود، از شاخه به شاخه می‌پرد و لنین را هم به شاهد می‌گیرد که گویا به کارگران هشدار داده است که تا اکثریت نشدند کاری بکار تاکتیک، حزب و قدرت سیاسی نداشته باشند، فعلا به "اشاعه سبک کار حوزهای" و "مبارزه صنفی" مشغول باشند تا زمانی که اکثریت می‌شوند! عقل سلیم حکم می‌کرد که ایشان از "شوراهای اسلامی کار"، "خانه کارگر"، "محبوب"، "وزارت کار"، "قانون کار جمهوری اسلامی" و "نهج البلاغه" و "توضیح المسائل" نقل قول می‌آوردند تا پایه "استدلالات" بی‌پایه خود را "محکم" کنند. کنه مطلب آقای اسدی در اثبات این نکته است که طبقه کارگر در بطن مبارزات اقتصادی خود (یعنی جنبش خودبخودی)، به تنوری رهانی خود، یعنی کمونیسم می‌رسد و بنابراین نیازی به حزب کمونیستی برای تصرف قدرت سیاسی ندارد. می‌فرماید:

"حال دوباره با ارجاع به سخنان لنین، مسئله قدرت دولتی برای بورژوازی یک تاکتیک نیست و به تبع برای پرولتاریا و کمونیستها نیز نباید مسئله‌ای تاکتیکی باشد. (همین یک تز برای تخته کردن در انقلاب سوسیالیستی کافی است). استراتژیک بودن دولت برای بورژوازی آنجاست که او نمیتواند بدون قدرت و دستگاه دولتی اش این شیوه کنونی نظم تولیدی را پیش ببرد. مسئله استراتژیک

کمونیستها هم در دست گرفتن قدرت دولتی، تشکیل دولت طراز نوین و استفاده از این دولت متمرکز و قطع‌مقتدر برای درهم کوبیدن و سرکوب کامل نیروهای متخاصم با پرولتاریا - چه در داخل مرزها و، در ادامه، چه در خارج آن - است. (تاکیدها و پرائنرز از من است)

آقای اسدی برای مقابله با پیشروی طبقه کارگر ایران ابایی ندارد که آرزوی احمدی نژاد و پان‌اسلامیسم نوین خود، تحت عنوان تشکیل "دولت طراز نوین"ی که اولین وظیفه‌اش نابودی اسرائیل است و می‌خواهد بورژوازی ملی ایران به قدرت مطلق نظامی و میلیتاریستی در منطقه تبدیل شود را به تابوت لنین بخت برگشته سنجاق کند. اما اجازه بدهید این دیدگاه را علیرغم غلظت اسلامی و ضدیهودی آن، کمی جدی بگیریم. روشن است که چنین دیدگاهی به تاکتیک و حزب کمونیستی در برخورد به تصرف قدرت سیاسی نیازی ندارد. مسیر احیاء جنازه تئوری "راه رشد غیرسرمایه داری" توسط سنت حزب توده، به حمایت از جمهوری اسلامی رسید. دمیدن در کالبد بی‌جان این نسخه‌ی تاریخاً شکست خورده، اما شعبده‌بازی عجیبی است.

از نقطه نظر مارکسیستی، طبقه کارگر بدون مبارزه سیاسی علیه ارتجاع و بدون سازماندهی قیام در دوره‌های انقلابی برای تصرف قدرت سیاسی نمی‌تواند رها شود. این تنها راه نیرومند کردن طبقه کارگر برای تسخیر مستقیم قدرت سیاسی به‌قصد انقلاب سوسیالیستی است. کمونیست‌ها ضمن اینکه باید بصورت پیگیر، تعارض منافع طبقه کارگر با اهداف لایه‌هایی از بورژوازی که اساسا در قدرت سیاسی نمایندگی نمی‌شوند اما در درون جنبش کارگری نفوذ دارند را بطور شفاف و روشن بیان کنند و پرچم سیاسی طبقه کارگر را به پرچم رهایی اکثریت مردم در جامعه تبدیل کنند، در عین حال یک لحظه از این مسئله مهم غافل نیستند که دولت باید به تصرف حزب کمونیستی بعنوان مهمترین ابزار طبقه کارگر و مردم برای در هم کوبیدن بورژوازی سرنگون شده از قدرت درآید؛ وگرنه مانند انقلاب ۵۷ به ابزار سیادت دوباره بورژوازی جهت سرکوب سیاسی مستقیم انقلاب و طبقه کارگر در خواهد آمد. **اتخاذ تاکتیک** کمونیستی برای تصرف دولت، آن بزنگاهی است که تفاوت گرایش کمونیستی طبقه کارگر را با سایر گرایشات بورژوایی در صفوف طبقه کارگر در برخورد به دولت و قدرت سیاسی مشخص می‌کند. نزد یک حزب کمونیستی و یک کارگر سوسیالیست باید اتخاذ هر تاکتیکی در خدمت به تصرف قدرت سیاسی باشد. نمونه‌های زیادی از اشکال متنوع این نوع تاکتیک‌ها در خدمت به تفکیک اهداف کمونیستی طبقه کارگر با اهداف بورژوایی گرایشات دیگر در تاریخ جنبش کمونیستی سراغ داریم؛ از اتخاذ تاکتیک «جمهوری دمکراتیک کارگران و دهقانان» توسط لنین، یا "جمهوری انقلابی" که توسط منصور حکمت چهل سال پیش بعد از انقلاب ۵۷ اتخاذ شد، تا تاکتیک "منشور سرنگونی جمهوری اسلامی" که توسط ما حکمتیست‌ها اعلام شده است، همگی تاکتیک‌هایی کارگری و کمونیستی هستند که با توجه به شرایط حساس و مشخص در هر دوره از بحران‌های سیاسی حاکمیت بورژوازی، معنی سرنگونی و غلبه بر حاکمیت بورژوازی از زویه طبقه کارگر را بدست داده‌اند. شغل «شریف» لیبرال‌هایی که بنام «پرولتاریا» و «مارکسیسم» به حرف آمده‌اند چیزی جز قائل شدن به تئوری دنباله‌روی از این و آن جناح بورژوازی و تهی کردن مارکسیسم از هسته بنیادی آن، یعنی اراده انقلابی طبقه کارگر و ماتریالیسم پراتیک بویژه در دوره‌های انقلابی نیست. تفاوت اساسی مارکسیسم با دترمینیسم و سوسیالیسم بورژوایی دقیقاً بر سر همین اصل سیاست و اتخاذ تاکتیک انقلابی است. به قول لنین: بدون تئوری انقلابی، پراتیک انقلابی ممکن نیست.

تجربه تمامی انقلابات پیشین از جمله انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ نشان می‌دهد که هیچ انقلابی در تاریخ به خودی‌خود به دولت اکثریت طبقه منجر نشده است. کسب قدرت سیاسی با قیام و تصرف قدرت توسط اقلیتی پیشرو از رهبران و روشنفکران طبقه کارگر که در حزب کمونیستی متشکل شده‌اند، به سرانجام می‌رسد. بدون حزب بلشویک که ملزومات آلترناتیو سیاسی وضع موجود را فراهم کرد و قیام را در شرایط انقلابی سازمان داد و قدرت را تصرف کرد، عملاً دم‌زدن از قدرت‌گیری "پرولتاریا" با "کار حوزهای" و مبارزات صرفاً اقتصادی خود، نقض غرض است. واقعیت این است که مبارزه اقتصادی طبقه کارگر به تنهایی راه به جایی نمی‌برد؛ جنبش کارگری بدون مسلح شدن به یک حزب لنینی اگر به سطح سیاسی و به عرصه تعیین تکلیف در مورد سیادت سیاسی و قدرت سیاسی خیز برنمارد، محال است به خودی‌خود و تنها با مطالبه‌گری اقتصادی به جنبشی که اساس مناسبات بردگی مزدی را نشانه گرفته است، تبدیل شود. اگر قرار بود لنین و بلشویک‌ها در دوره‌های انقلابی منتظر جنبش مطالبه‌گری طبقه کارگر بودند تا این طبقه در روسیه به "اکثریت" تحول پیدا می‌کرد، پس چرا دترمینیسم کائوتسکی را به باد انتقاد گرفتند، حزب تشکیل دادند، قیام کردند و با اقلیت پیشرو طبقه کارگر قدرت سیاسی را تصرف

کردند؟! هدف برای لنین، چیزی جز سازماندهی ارگان‌های قیام و کسب قدرت سیاسی در دوره های انقلابی و در عین حال حفظ قدرت سیاسی نبود.

انقلاب اکتبر به خودآگاهی کمونیسم و طبقه کارگر در برخورد به تحزب و تصرف قدرت سیاسی افزود و خط‌طلانی روی نظریه‌های دترمینیستی بورژوازی در برخورد به "گذار آرام و تدریجی به سوسیالیسم" کشید. تا دو دهه قبل از پیروزی انقلاب اکتبر، تمام نوشته‌ها و مواضع لنین و حزب بلشویک پیرامون سازمان دادن حزب کمونیستی و وظایف کمونیست‌ها حول کسب قدرت سیاسی است. پربیراه نیست که در انقلاب ۱۹۰۵ به تشکیل شوراها و قیام مسلحانه فکر می‌کنند. در هیچ جایی از مواضع و آثار لنین و حزب بلشویک اثری از در غلطیدن به دترمینیسم یا تن دادن به "کار حوزهای" بدوی آقای اسدی یافت نمی‌شود. به قول رزا لوگزامبورگ:

"بدین‌ترتیب بلشویک‌ها مسئله معروف "کسب اکثریت مردم" را حل کردند. مسئله‌ای که مدت‌هاست چون کابوس بر دوش سوسیال دمکراسی آلمان سنگینی می‌کند. این مریدان دست‌پرورده عقب‌ماندگی پارلمانی، این سوسیال دمکرات‌های آلمانی کوشیده‌اند درک و شعور وطنی خود را از مهد کودک پارلمانی در مورد انقلاب بکار بندند. برای انجام هر کاری ابتدا باید اکثریت را بدست آوریم. با این همه، دیالکتیک راستین انقلاب‌ها درک و شعور این موش‌های پارلمانی را وارونه می‌کند. راهی که انقلاب پیش می‌رود این است: نه از اکثریت شدن به تاکتیک‌های انقلابی، بلکه از تاکتیک‌های انقلابی به اکثریت تبدیل شدن! لنین و رفقاییش با قاطعیتی که در لحظه تعیین کننده از خود نشان دادند و با ارانه تنها راه‌حلی که می‌توانست انقلاب را به‌پیش براند (تمام قدرت به کارگران و دهقانان) یکشبه از اقلیتی که از هر سو مورد لعن و شماتت و نفرین بودند و رهبرش باید مانند مارا مخفی می‌شد، به تصمیم گیرندگان مطلق اوضاع تبدیل شدند."

نشستن به امید اینکه روزی روزگاری طبقه کارگر طی قانون جبری دوره‌بندی‌های تاریخی (کمون اولیه، برده‌داری، فنودالی، سرمایه‌داری، کمونیسم) سرانجام روزی "اکثریت" شود و بعد بطور آرام به نظام کمونیستی گذار کند با صدمن سریش به لنین و حزب لنینی نمی‌چسبد! بلشویک‌ها با شعار سلبی "لنن، صلح، زمین" فضای سیاسی در جامعه روسیه را قطبی کردند و مبنای انقلاب ۱۹۱۷ را استوار کردند؛ لنین در میحث "اتحادیه‌های کارگری" می‌گوید حکومت حزبی یا کمیته قیام، آن نیروی اقلیتی است که بعد از تصرف قدرت سیاسی، به قدرت اکثریت قیام‌کنندگان تبدیل می‌شود. تنها از این طریق است که راه برای دولت کارگری و تحول سوسیالیستی اقتصاد آغاز می‌شود. تحزب‌گریزی "محور مقاومتی"‌ها، جایگزین کردن ظهور امام زمان و "کار حوزهای" با تحزب کمونیستی و شانه بالا انداختن برای تصرف قدرت سیاسی، چیزی جز دهن‌کجی به لنینیسم و تاکتیک کمونیستی برای تصرف قدرت سیاسی نیست؛ این رویکرد متصلو دوران پس از جنگ سرد و حمله وسیع بورژوازی به کمونیسم بطور کلی و کمونیسم متشکل به طور اخص است. محصول دورانی است که کمونیسم را غیر قانونی کردند و کمونیست‌ها را تحت تعقیب قرار دادند. اما این عقب‌نشینی گذرا بود؛ امروز تحرك اعتراضی طبقه کارگر به دنیبال بن‌بست دمکراسی پارلمانی در غرب، به فضای فکری تحزب‌گریزی در تمام جهان خاتمه داده است؛ امروز کارگر و کمونیسم از زیر منگنه بورژوازی بیرون آمده‌اند و دوره عوض شده است. تئوری تحزب‌گریزی لیبرال‌ها و شانه بالا انداختن برای تصرف قدرت سیاسی توسط حزب کمونیستی حنایی ندارد. دوران رکود و بن‌بست نظری "روشنفکرانی" است که در رسانه‌ها، دانشگاه‌ها و در دالان‌های سیاسی و تبلیغی مختلف بورژوازی به شغل شریف تحزب‌گریزی روی آورده بودند.

حقیقت اینست که طبقه کارگر بدون لایه‌ای از یک بخش تحزب‌یافته در یک حزب کمونیستی حتی در همان مبارزات اقتصادی به جایی نمی‌رسد. تئوری بی‌نیاز کردن طبقه کارگر از حزب کمونیستی، تئوری بورژوازی برای ادامه سیادت طبقاتی خود است. تعظیم کردن در برابر جنبش خودبخودی و فراخوان آقای اسدی به فعالین کارگری چیزی جز سپردن عرصه سیاست و جدال بر سر سرنوشت جامعه، به دست طبقات و روشنفکران طبقات دیگر نیست؛ تبدیل کردن طبقه کارگر به یک موجود صرفا صنفی و غیر اجتماعی و تعریف جنبش کارگری به عنوان یک عبادتگاه مذهبی، ماهیت این طیف لیبرال و رفرمیست است. این تزها، در واقع ناله‌های بورژوازی ملی در پوشش کارگرپناهی است که امروز از ترس اعلام موجودیت سیاسی طبقه کارگر و کمونیسم این طبقه مانند همیشه در ایران نسخه تسلیم به وضع موجود را می‌پیچند.

جناب اسدی در یک پاراگراف بسیار شاخص علیه رابطه حزب کمونیستی و مارکسیست‌ها با طبقه کارگر چنین نوشته است:

«این فرقه ها آنقدر از عنصر معرفت شناختی عمل – نظر در

هفت تپه و کابوس ...

محیط مبارزه طبقاتی دور افتاده اند که در امر و نهی شان به واقعیت تفاوت چندانی با هم ندارند. پرولتاریا با قرارگیری در متن مبارزات برآمده از هستی اش است که میتواند در طول مبارزه، ضرورت طبقه شدن اش به واسطه ایجاد يك ثقل سیاسی را بفهمد... پرولتاریا با جدا ساختن خود از مبارزه طبقاتی و مشروط ساختن این مبارزه - حتی برای یک لحظه - به چیزی بیرون از خود، خویش را مغروق ایدئولوژی های رنگانگ و متنوعی خواهد یافت که پیشاپیش امر مبارزه طبقاتی را پانفی کرده اند و پان را واجد وجه کائونی در ساخت و واقعیت کنونی جامعه نمایندند.» (تاکیدها از من است)

سوال اینست که این روح «پرولتاریا»ی جناب اسدی که ظاهرأ در محیط کارخانه غسل تعمید شده است و بنابراین نیازی به مارکس، انگلس، لنین، لوکزامبورگ، منصور حکمت و به تماس با «بیرون» از «کار حوزه‌ای» خود ندارد و بطور خودبخودی پاسخ به هر معضل پیچیده سیاسی را در «درون» خود و در محیط کارخانه دارد، تاکنون چه پاسخی به مهمترین مسائل مبارزه طبقاتی از قبیل کمون پاریس، انترناسیونال اول و دوم، برنامه گوتا، دولت و انقلاب، انقلاب اکتبر، دو جنگ جهانی، انقلاب ۵۷، نظم نوین جهانی، جنگ خلیج، فروپاشی بلوک شرق، مسئله فلسطین، جنگ ایران و عراق، میلیتاریسم و دخالت نظامی آمریکا، پاندمی کوید-۱۹، سناریوی سیاه قومی – مذهبی کردن خاورمیانه، ناسیونالیسم و مسئله ملی، اسلام سیاسی، ستم‌کشی زن، مسئله اعدام، حقوق کودک، قانون کار، بیمه بیکاری، کاهش ساعت کار، ساختمان سوسیالیسم، سرنگونی و انقلاب، تقسیم جهان بین قدرتهای امپریالیستی، کار مولد و غیر مولد، دولت در دوره‌های انقلابی، حزب و قدرت سیاسی، و ... داده است؟ برای نمونه آیا مارکس کتاب کاپیتال را در محیط کارخانه و با «کارگر شدن» و با تزکیه نفس از روح خبیث «بیرون از کارخانه» نوشت یا محصول دهها سال نشستن پشت میز مطالعه در لندن بود که به عنوان مهمترین نقد به نظام سرمایه‌داری تدوین شد و در دسترس بشریت و جنبش کمونیستی قرار گرفت؟! به نظر می‌رسد جناب اسدی بی‌اطلاع باشد که مهمترین مسائل مبارزه طبقاتی توسط افراد و صاحب‌نظران مارکسیست و متحزب، تئوریزه شده است بدون اینکه الزامأ خود «کارگر» بوده باشند. اکنون سوال اینست که بیان مکتوب و متعین راحل‌های این «پرولتاریا»ی جناب اسدی در کجا قابل دسترس است؟ بیان این «پرولتاریا» را که از خود روشنفکرزدایی کرده است، کجا بباییم؟ در اوقات استراحت کارگران در کانتین‌های محل کار؟ بر فرض مثال اگر تعدادی از کارگران مانند آقای اسدی معتقد بودند که «اسرائیل را باید با خاک یکسان کرد» یا تعدادی دیگر از آنان بر این باور بودند که «نه غزه، نه لبنان، جانم فدای ایران»، اما در عوض فلان روشنفکر مارکسیست و فلان حزب کمونیستی از «بیرون» هشدار بدهد که این مواضع ارتجاعی و ضد انسانی است، آقای اسدی مواضع دسته اول را به دلیل موقعیت صنفی اظهار نظر کننده، «پرولتری» و «کارگری» می‌داند و دومی را «بیرونی» و «بورژوایی» لقب می‌دهد. مخالف ارتجاع ضد فلسطین و طرفدار ارتجاع ضد یهود است، اولی برایش بورژوایی است و دومی پرولتری! کمتر کسی در فضای سیاسی، شهامت طرح چنین تئوری ارتجاعی و پان‌اسلامیستی را آنهم در زوروق مارکسیستی داشته است.

رابطه روشنفکران و احزاب با پراتیک طبقات مختلف و جنبشهای اجتماعی، بطور فاحش و اختیاری از جانب ایشان مهر «بیرون» از «کارخانه» و «جدا ساختن پرولتاریا از مبارزه طبقاتی» خورده است. این نگرش به طبقه کارگر و جنبش کارگری حتی با اگونومیسمی که لنین در نوشته «چه باید کرد» به جوانب و ویژگی‌های آن پرداخته است کاملاً متفاوت است. در نگرش لیبرال‌های محور مقاومتی، جایگاه کارگر نه حتی در مبارزه اقتصادی این طبقه که به رسته اصناف قرون وسطی تنزل داده شده است.

واقعیت اینست که این تظاهر به تعلق خاطر به هویت صنفی کارگر، تحت لوای ارتباط با "پرولتاریا"، دوستی خاله خرسه با کارگران است؛ از مشخصات بارز لیبرالیسم و رفرمیسمی است که در عرصه سیاست، میدان را به خمینی "ضدامپریالیست" سپرد؛ در جنگ ایران و عراق به پاسداران "دفاع از میهن" تقدیم کرد؛ با عروج خاتمی، صحنه سیاست ایران را یکباره به دگراندیشان دوخردادی و "چپ"هایی که از سقوط شوروی سابق نتیجه گرفتند که دست بردن حزب کمونیستی به قدرت سیاسی خطای فاحش بود، سپردند تا نهایتاً در رکاب موشدوانی جمهوری اسلامی در منطقه به سربازان بی جیره و مواجب «محور مقاومت» و «رفیق پوتین» تبدیل شدند. پربیراه نیست که جناب اسدی آگاهانه دستگاه سرکوب و قلع و قمع جمهوری اسلامی را قلم می‌گیرد که ماتریال انسانی کمونیسم در ایران را در دهه ۶۰ از دم تیغ گذراند. نیروی کمونیستی که اتفاقاً جزو سازمان‌دهندگان شوراهای کارگری و کمیته‌های کارخانه بودند و در ارتباط ارگانیک و ریشه‌ای با جنبش

کارگری بودند. آقای اسدی به طور ناشیانه، برخورداری طبقه کارگر از روشنفکران اصیل طبقه و از حزب رزمنده کمونیستی و لنینی را نجس و نفوذ از «بیرون» قلمداد می‌کند. هیچ ایرادی به تقلاهای ضد کمونیستی شوراهای اسلامی کار، ناسیونالیست‌ها، قومپرستان و لیبرال‌ها و لاطاناتل آقای اسدی برای رخنه کردن از "بیرون" به درون "پرولتاریا" نیست؛ این "ایراد" و تابلوی عبور ممنوع فقط و صرفاً شامل حال مارکسیست‌ها و حزب کمونیستی است!! مشکل این لیبرال - رفرمیسم، نفی همه جانبه *عنصر آگاهی و اراده انقلابی در جنبش کارگری* است. یک مشکل اساسی این طیف در ایران، این است که عاجز از فرموله کردن سیستم فکری خویش است و وقتی پا به عرصه تئوریک می‌گذارد جز مغلطه‌گویی و عبارت‌پردازی‌های نامفهوم، چیزی تحویل مخاطب نمی‌دهد. کسی که ضرورت مبارزه سیاسی برای سرنگونی رژیم استبدادی به عنوان حکومت پاسدار و مدافع "کار ارزان" را از دستور طبقه کارگر خارج می‌کند، و ترجیح می‌دهد بورژوازی ملی را از گزند حمله طبقه کارگر در امان نگه دارد و در عین حال، پشت سر هم کارگر را از "نفوذ" تأثیرات "مخرب" مارکسیست‌ها و تحزب کمونیستی از "بیرون" بترساند، بدون شك مدافع چفیه بدوش "کارگر خاموش" است.

نتیجه گیری

اتهام «چپ بورژوایی» به رهبران کارگری معتبر، رادیکال و با اتوریته در هفت تپه، سلاح «نظری» آقای اسدی و امثال این جماعت بی‌بضاعت لیبرال در مباحثات سیاسی است. این آخرین چوبدستی است که ظاهرأ توسل به هر تخطئه، تحریف و جاحالی دادن در بحث را برای يك لیبرال «محور مقاومتی» مجاز می‌کند. و کیست که بتواند با طیفی طرف شود که از بیرون گود، شاکی خصوصی خودگمارده مصائب کارگری‌اند و هیچ آباتی ندارند که تحت عنوان مبارزه علیه آلترناتیو «حکومت شورایی»، هرجا کم آورند به انگ «چپ بورژوایی» آویزان شوند و سخیف‌ترین اتهامات را به خوشنام‌ترین رهبران کارگری در هفت تپه وارد کنند. گویا آقای اسدی فرصتی پیدا کرده‌اند که به بهانه ضدیتشان با «چپ بورژوایی»، در لباس «معلم مارکسیسم» ظاهر شوند. ایشان مدعی مرزبندی با «چپ بورژوایی و سرنگونی‌طلب» است و عنوان نوشته خود را هم بر این اساس، «چپ علیه کمونیسم» گذاشته است. ظاهراً بکار بردن کلمات «پرولتاریا»، «طبقه»، «اگونومیسم»، «آنارشسیسم»، «نئولیبرالیسم» و «اقتصاد»، که در ادبیات این طیف موج می‌زند به خودی خود مرزبندی سیاسی آنها با چپ بورژوایی را نشان می‌دهد و این طیف را نماینده دفاع از «کمونیسم» می‌کند. اینها تصور می‌کنند که با دسته مهاجورین طرف حسابند! تصور نمی‌کنند که با آسمان ریسمان بافتن‌های نامربوط می‌توانند تعلق خاطرشان به طبقه حاکم در قدرت را از انظار طبقه کارگر و روشنفکران کمونیست ایران پنهان کنند. روی تداوم و بقاء قدرت حاکم و قدرت سرکوبش حساب باز کرده‌اند؛ در حسرت يك ایران عظمت‌طلب و پان‌اسلامیست در منطقه، تلاش می‌کنند توان و قدرت طبقه کارگر ایران و گرایش کمونیستی آن را ضعیف و جونیور نشان دهند.

اما ز هی خیال باطل! در سطح سیاسی و عملی، اهداف این طیف در واقع جز تکرار کسالت‌آور آرمان‌های حزب توده و توهمات بورژوازی لیبرال، بویژه در يك کشور تحت سلطه مانند ایران نیست. عمرشان به اندازه مقاومت قدرت حاکم در مقابل توفان اعتصابات و اعتراضات کارگری در ایران است؛ اعتراضاتی که یکی پس از دیگری از هفت تپه می‌آموزند. با در هم شکستن مقاومت قدرت حاکم، اینها هم ارزش مصرف‌شان همراه با پان اسلامیسم‌شان، دود می‌شود و به هوا خواهد رفت. اینها از استبداد طبقه حاکم ارتزاق می‌کنند و با رفتن آن نیز موضوعیت خود را از دست خواهند داد. جناب اسدی، منتقد «سیاست بی‌موقع شوراگرایی» و زیاده خواهی رهبران کارگری در هفت تپه است. اگر چپ بورژوایی در سطح تئوری در مقابل جنگیر لیبرال ماد م به تله می‌دهد اما در عمل سیاسی، این جنگیر ماست که درست در سمت راست این چپ بورژوایی مثل قارچ سبز می‌شود و مبلغ آتشین سازش، اعتدال و آوانس سیاسی به بورژوازی «ملی» می‌شود؛ هر دو، در واقع دو روی يك سکه‌اند. هر دو از طبقه کارگر می‌خواهند که اردوی مستقل سیاسی و صف متمایز خود را منحل کند، تاکتیک سوسیالیستی و استراتژی انقلاب کارگری را کنار بگذارد. اگر چپ بورژوایی نیروی طبقه کارگر را برای به قدرت رسیدن آلترناتیو راست می‌خواهد، محور مقاومتی‌ها هم با چسبیدن به "پرولتاریا" در واقع، با توسل به تئوری "تکامل انقلاب اسلامی"، تسلیم طبقه کارگر به بورژوازی ملی را طلب می‌کنند.

چپ بورژوایی "انقلاب همه‌باهم" را موعظه می‌کند و لیبرال‌های ما، محروم از میوه "همه‌باهم"، یکدست به دور کعبه آمال "بورژوازی وطنی" و "اعتدال" طواف می‌کنند. زمانی نه چندان دور حزب توده نماینده این گرایش "رفرمیستی" بود که به محض

اینکه تب انقلاب ۵۷ در ایران بالا گرفت به "مبارزات ضد رژیمی آیت الله خمینی" لبیک فرستاد و امروز رهروان آن تاریخ و آن سنت به شکل زشتی با بیرق "مرگ بر امپریالیسم آمریکا" در محراب مساجد پرچم می‌سوزانند و روز دیگر در نان‌دانی "مجله هفته" و سایت "تدارك..." در مدح و ثنای "هلال شیعی و رفیق پوتین" در منطقه، جار می‌زنند. این کلید حل معما و واقعیتِ وجودی این طیف "دلاور" محور مقاومتی از قماش آقای اسدی است.

ملیت برخلاف جنسیت مخلوق طبیعت نیست، مخلوق جامعه و تاریخ انسان است. ملیت از این نظر به مذهب شبیه است. اما برخلاف تعلق مذهبی، تعلق ملی متی در سطح فرمال هم انتخابی نیست. بعنوان فرد نمیتوان به ملیت خاصی گروید و یا از آن برید. (هرچند برفی محققین ملت و ملی گرایی چنین تعابیر سوبرژکتیوی از این مقوله بدست داده اند).
این فصوصیت، ملیت و تعلق ملی را از کارآیی و برندگی سیاسی باورنکردنی ای برفوردار میکند. طوقی است بر گردن توده های وسیع مردم که کسی منشأ آن را نمیداند و نمیتواند جستجو کند و با اینمال وجود آن آنقدر طبیعی و بدیهی است که همه آن را بفشی از پیکر و وجود خویش میپندارند. اما نسل ما این شانس را دارد که در زمان میات فود بطور روزمره شاهد فلق ملتهای جدید و بی اعتباری مقولات ملی قبلی باشد و لذا میتواند هویت ملی را بعنوان یک محصول اقتصاد سیاسی لمس کند و چه بسا نقد کند. ملیت یک قالب برای دسته بندی و آرایش دادن به انسانها در رابطه با تولید و سازمان سیاسی جامعه است. ملت جمع افرادی با یک ملیت یکسان نیست، برعکس، تعلق ملی فرد محصول نازل شدن هویت ملی جمعی بر اوست. این ملل نیستند که جدا و یا ملمق میشوند، بلکه این الماق ها و جدایی های تممیلی به توده های انسانی است که ملتها را شکل میدهد. ناسیونالیسم محصول سیاسی و ایدئولوژیک ملتها نیست، برعکس، این ملتها هستند که محصول ناسیونالیسم اند.
منصور مکمت: ملت، ناسیونالیسم و برنامه

کمونیسم کارگری

طبقه کارگر و انتقام ناگزیر از میراث سیاه دولت روحانی



مصطفی اسدپور

میراث روحانی و حق طلبی کارگری

حسن روحانی در رویارویی طبقه کارگر ناراضی و اعتراضات گسترده آغاز کرد و در مواجهه با نارضایتی و اعتراضات بهراتب گسترده تر به پایان رساند. میراث روحانی بدون تردید حکایت از تعرض و تسلط طبقه بورژوا در ایران دارد، اما این پرونده شرح حال ورشکستگی، اختگی، جبن و ناتوانی، دروغ و سفسطه بورژوازی است؛ این طبقه ای است که هر چه بحران عمیق تر باشد، بر علیه کارگر زبان درازتر و حریص تر و در باتلاق تبهکاری شکوفاتر است؛ میراث روحانی شرح گویای ناکامی ذاتی در آرایش بخشیدن گله طبقه بورژوا و سودپرستی عجیب در پستی و فرومایگی این طبقه است؛ پرونده کارکرد حسن روحانی در توطئه تعطیل ناپذیر برای "دهانتان را خورد میکنم" خلاصه میشود... اما، همزمان واقعی تر از هر چیز، دولت روحانی نمونه یک قدرت در سایه، سیاستمدار هنر تعادل در مصاف ابعاد فزاینده اعتصابات و زیر خطر دائمی شورش و نا آرامی است؛ نمونه دولتی است که دشمن خود را میشناسد، وقت میخرد اما منتظر فرصت نمیشیند، و از هیچ فرصت و امکان برای تعرض کوتاهی بخرج نمیدهد.

امروز پس از هشت سال و یک دوره پر تلاطم، طبقه کارگر ایران در قالب اعتصاب بزرگ کارگران پروژه ای نفت و پتروشیمی میراث شوم حسن روحانی را یکجا به هموارد طلبیده است. این اعتصابات بر سر دستمزدها، بر سر ساعات کار، بر سر قرارداد کار، بر سر حرمت کارگری پای میفشارد. این اعتصابات بر خمیر مایه اعتماد و اتحاد و تعصب کارگری استوار است؛ این اعتصابات به پیروزی خیره است، مجال دل خوش کردن به وعده و وعید را ندارد، و در آن با همه با هم پیروز میشوند یا هیچ کدام.

حق طلبی طبقه کارگر و جنبش اعتراضی آن میتواند و باید با گامهای سریع به سوی یک جنبش سراسری خیز بردارد. در تجربیات جهانی طبقه کارگر دستمزدها، خواست بیمه بیکاری و کاهش ساعات کار سنگرهای شناخته شده برای شکل گیری جنبش قدرتمند و تعرضی کارگری است. اعتصابات نفت و پتروشیمی جلو افتاده و راه نشان میدهند. پرونده ننگین کوتوله متکبر اسلامی سرمایه را باید با رسوایی و نفرت همراه نمود. ورق را باید برگرداند. میتوان با گام های عملی همبستگی و اتحادهای فراگیر ادامه داد تا در تدارک دی و آبان بعدی بتوان کار را یکسره کرد.

بیستم تیر ماه ۱۴۰۰

اولین اصلی که کارگر باید در رد و قبول یک قانون کار در نظر بگیرد اینست که من بعنوان یک عنصر آزاد در این جامعه در سرنوشت خودم، در محیط کار خودم، در تعیین اینکه نیروی کارم را دارم در ازاء چه میفروشم و در چه شرایطی قرار است کار کنم و غیره، چقدر سهم و نقش دارم . اولین شاخص اینست که کارگر بعنوان یک عنصر آزاد و یک شهروند صاحب اختیار ظاهر بشود.

منصور حکمت

رئیس بانک مرکزی و معاون برنامه و بودجه سری در میان سرهای اداره مملکت در میاورند. روحانی به حمایت و همیاری "آقازاده ها" و ساختار شبکه های مذهبی حکومتی متکی نشد و از تیرنه ناکامی های خود از راه "افشاگری های" ارزان و نخ نما از باندهای "بچه های سپاه" عار داشت. حسن روحانی بورژوازی ایران را ختنه اسلامی کرد. در دوره ریاست جمهوری روحانی دیگر تکیه به خدمات خانه کارگر و شوراها اسلامی دیگر نیازی نبود چرا که وزیر اقتصاد و وزیر کار و مدیر کل های بازسازی صنایع نفت و استراتژیک بهراتب اسلامی تر و همزمان بسیار ضد کارگری تر در خدمتگزاری سرمایه از خود مایه میگذاشتند.

چون فلاکت

از کارنامه حسن روحانی هشت سال پیاپی توطئه دستمزدهای زیر خط فقر، تورم و گرانی دامن فزاینده، و چنگال مهلک شاخص های فلاکت را در خود جا میدهد. از همه مهمتر شکاف عظیم طبقاتی باید نام برده شود که خود او بطرز بیمارگونه و تلخ بی پروای ضد کارگری برآن تاکید داشت: "گرانی کالا داریم اما قطعی کالا نداریم!" دامنه گسترده و بلامنازع فقر حاصل کارکرد سیاستهای روحانی نبود، اما در دولت او نه فقط وسیعتر از گذشته، بلکه بیش از همیشه رسمیت یافت. دیگر رسماً خود دولت و خود قانون چه در زمینه کار و چه در زمینه تامین اجتماعی نان و مسکن و بهداشت و سلامتی و اشتغال را از شهروندان به سرقت میبرد. استثمار و بهره کشی از کارگر همه مرزها را پشت سر گذاشت. سرقت دستمزد، بهره کشی بی سر و ته، کشتن کارگر حق و اختیار قانونی کارفرما اعلام گردید. خود روحانی در زمینه نا امنی و شرایط کار چشم در چشم خانواده ۴۲ معدنچی البرز شرقی بر افتخار اهمال بازرسی دولتی و زد و بست مافیایی وزارت کار و کارفرمای مربوطه تاکید گذاشت، شانه بالا انداخت: "من شرمند هیچ کس نیستم!"

این حقیقت دارد که دولت روحانی بیشترین موارد و مبالغ یارانه را پرداخت کرد. اما بلافاصله باید اضافه کرد که او معمار خیل محرومان و بخت برگشتگان و تنزل زندگی و توقعات آنها به صد تا چهارصد هزار تومان یارانه دولتی بود. روحانی را باید هیولای سوبسید کارگر سوپر ارزان در خدمت بورژوازی هار ایران نامید. یارانه مورد ادعا همانقدر میثوانست قد بدهد که مردم زحمتکش را به پس مانده زباله دانی ها، بساط دست فروشی، پای دار قالی یا دخمه بهره کشی کارفرمای "بازار کار پنهان" برساند.

"اعتراض امن" کارگری!

دو دوره دولت روحانی با فعال ترین دوره های تعداد و تنوع اعتراضات کارگری مشخص میشود. اعتراضات فولاد، هپکو، هفت تپه، معادن، معلمان، بازنشستگان از جمله بعضاً ماه ها و سالها تداوم یافتند. مقابله با اعتصابات و حق خواهی کارگری بخش ثابت و تفکیک ناپذیر دولت روحانی بحساب آمده است. برای روحانی توطئه، عقیم گذاشتن، کش دادن و طفره در مقابل اعتصابات به اندازه سرکوب و دستگیری بکار گرفته شد. او مدعی "اعتراض امن" و بدور از سرکوب برای اعتراض کارگری بود. اعتصاب، تجمع و راه پیمایی در محوطه کارخانه بدون مزاحمت در کار یا در مقابل ادارات، بدون خسارت بر اموال کارفرما؛ قابل تحمل اعلام گردید. به این ترتیب سوال این است که "امن" برای چه کسانی؟ برای کارگر یا امن برای کارفرما؟ سوال این است که "امن" به چه معنا؟ مگر نه این است که نان کارگر، دستمزد او، امنیت کارگر، بیمه ها و کل مولفه های زندگی او از قبل در کف اختیار بلامنازع کارفرما قرار داده شده است!؟

در همین رابطه باید بخاطر آورد که اولاً، این سیاست تغییری در جوهره سرکوب کارگری جمهوری اسلامی نداده است. هر کجا زورشان رسیده، هر کجا احساس خطر ناشی از همه گیر شدن و رادیکالیسم اعتراضات کارگری کرده اند، از سرکوب عریان تردیدی یخود راه نداده اند.

ثانیاً، هسته اصلی سیاست ضد کارگری روحانی مانع تراشی، وقت خریدن، ممانعت از پیروزی های محسوس و ایجاد شکاف و دلسردی در میان صفوف اعتراضی است، ابتکار عمل و امکان عملیات ایذایی را در دست دولت نگه میدارد، و این سیاست نه با کارگر پناهی خانه کارگر بلکه مستقیماً با دخالت مقامات بالای دولتی و دخالت خود رئیس جمهور در پیش گرفته میشود. جز این

دو دوره پیاپی ریاست دولت حسن روحانی هشت سال از کشمکش های حاد سیاسی – طبقاتی در ایران را در بر میگیرد. به یمن یک تصویر و یک جمله از ایشان مرور و جمع بندی از کل این پرونده بسیار ساده است. تصویر، مربوط به اول مه سال ۱۳۹۶ در محل قبر خمینی است؛ و جمله، در مقابل چند هزار کارگر، و فریادهای اعتراض "عزا عزا است امروز، زندگی کارگر بر باد فنا است امروز" که با خارج شدن کنترل اجتماع از دست گردانندگان خانه کارگر، سر فروکش نداشت؛ حوصله جناب رئیس جمهور سر رفت: دهانتان را خورد میکنم!

نه لقب "حسن چاخان"، نه جوک و جفنگ های حاشیه آن "کلید تدبیر" کذایی مسخره، نه بیلان و فراز و فرودهای پرونده برجام هیچ یک به اندازه جمله ذکر شده شاخص گویایی برای حسن روحانی و دولتش نیست. دو هفته بعدتر، در بازدید از فاجعه مرگبار ریزش معدن پورت البرز شرقی، روحانی این بار مورد حمله کارگران خشمگین از همدستی دولت با کارفرما و سهل انگاری در ایمنی محیط کار قرار گرفت. افراد گارد محافظ با اسلحه های کشیده دهان یابوه گوی رئیس جمهور را در نمایش همدردی با معدنچیان از خورد شدن نجات دادند. او دیگر هرگز پا به محیط های کارگری نگذاشت.

تداوم فریادهای خشم کارگران در تهران و معدنچیان دامنه البرز شرقی مجال آنرا نیافتند، زورشان نرسید که پرونده یکسر سیاه روحانی را ببندند. چهار سال بعدتر، زمانی که دولت کوتوله متکبر به پایان میرسد، عمارت سعادت آباد در تب محاصره اعتصابات کارگری میسوزد که به چیزی کمتر از انتقام نمیتواند رضایت دهند.

مهر "باطله" و در گوشه سطل آشغالها هم پرونده ریاست جمهوری روحانی را نجات نمیدهد. آنگونه که از بیانیه های کارگران پروژه ای نفت، از شروع مجدد اجتماعات بازنشسته ها و از یکدندگی نیشکری ها بر میاید، این پرونده باید تا آخرین ذرات آن در هم کوبیده شود. این کلاف تازه دارد باز میشود.

پلاتفرم تدبیرهای چرکین

حسن روحانی در سال ۱۳۹۰ در کتاب «امنیت ملی و نظام اجتماعی ایران» پلاتفرم روشنی از خویش بدست داد: «یکی از معضلات کارفرمایان و کارخانه های کشور، وجود اتحادیه های کارگری است. لذا کارگران باید نسبت به خواسته های کارآفرینان انعطاف داشته باشند. از سوی دیگر یکی از چالش های دیگر قانون کار است که در آن طرف صاحب سرمایه مظلوم واقع شده است... باید به کارگر و کارفرما اجازه داده شود که در دستمزدهای پایین تر و با مزایای اجتماعی ناچیزتر برای یکدیگر کار کنند.»

این کلمات همانقدر کلی گویانه که باید باشد، اما همانقدر که میتواند روشن و واضح باشد، کار، کارگران و قانون کار، دستمزدها و مزایای اجتماعی – همگی با هم – را در کف اختیار کارفرمایان و سرمایه قرار میداد. نه اینکه این عوامل تا همان موقع آتش دهن سوزی در منافع کارگران بودند، نه اینکه دولتهای قبل پلاتفرمی بجز حمله به کارگر داشته اند، اما این بار این کارفرما ظلم دیده است، طلبکار است. برای کسب یک تصویر واقعی از مالخولیای «روحانی» بورژوازی ایران باید این هشت ساله و جنگ رسمی علیه طبقه کارگر را از نظر گذراند. این تاریخ طبقه ما است، چگونه این طبقه از سبانه ترین دشمنی سازمان یافته دولت و طبقه حاکمه جان سالم بدر برد، و چگونه امروز توش و توان و امید و غرور را در رگهای اعتراض و اعتصابات خود به گردش در میاورد.

سر و سامان صف بورژوازی ایران

دو دوره ریاست جمهوری حسن روحانی، هشت سال از تاریخ معاصر ایران در دشمنی کینه توزانه با طبقه کارگر در ایران خلاصه میشود. پس از رفسنجانی و احمدی نژاد، نوبت به حسن روحانی رسید تا طلایه دار به خط کردن طبقه بورژوا در صحنه سیاسی و تولیدی در جامعه شود. روحانی "طبقه بورژوا" را در ادبیات سیاسی معنا کرد، به آن اعتبار بخشید، پای کارفرما و صاحب سرمایه را به سرسرای دولتمداری باز نمود، دندان قانون و گاز گرفتن در دهان آنها گذاشت. در همین دوره است که سر و کله اتاق بازرگانی، انجمن کارفرمایان، اتاق بورس، قبیله صاحب نظران اقتصادی، روزنامه های صبح اقتصادی پایتخت پیدا میشود،

محمد فتاحی، نمایندهٔ مجلس شورای اسلامی و عضو هیئت‌مدیرهٔ حزب‌الله

حلقه گم شده در فعالیت کمونیستی در کردستان است؟

اهمیت تعیین کننده جایگاه جلب رهبران عملی و سازماندهندگان!

محمد فتاحی، نمایندهٔ مجلس شورای اسلامی و عضو هیئت‌مدیرهٔ حزب‌الله در جریان سخنرانی در جریان نشست «مجلس و جامعه» در تهران، ۲۰۰۸

محمد فتاحی

کردستان ایران، که برای بقا زیر ستم و استثمار نظام ضد بشری، ناچار به مقاومت و اعتراض و تعرض مداوم است، مملو از کسانی است که می‌توانند بقیه را بسیج کنند، به میدان بیاورند، به اعتراض بکشانند، سازمان دهند و برای تغییر به حرکت در آورند! این ماتریال انسانی، که برای ما بعنوان رهبران عملی، سازماندهنگان و فعالین، عرصه های مختلف، کارگری، زنان، فقر، تحقیر، سرکوب و هر مصیبت اجتماعی همیشه موضوع کار هستند، در کردستان کلید گشوده فعالیت کمونیستی است که به شرط دست یافتن کمونیست ها به آن، می‌توانند تغییر شگرفی در جامعه به سمت و سوی افق و دورنمای سوسیالیستی هدایت کنند. این همان چیزی است که که غالباً نزد بسیاری از فعالین کمونیست بعنوان موضوع کار، غایب است!

در شروع بحث، نکاتی هست پایه ای که لازم به یادآوری اند؛

برای کمونیست ها، طبقه کارگر نه یک توده بی شکل و بی هویت، بلکه یک توده به هم بافته شده و دارای یک سوخت و ساز مداوم و تعطیل ناپذیر در درون خود، در شکل محافل و جمع های متعدد کارگری درون خویش است.

راس این سوخت و ساز و مغز و موتور تحرک و اعتراض همیشه موجود کارگر، محافلی از رهبران و سازماندهندگان و آژیناتورهای حاضر در همان محافل اند. کار کمونیستی و شروع برنامه ریزی برای کار، از درون همین محافل شروع و کار نقشه مند کمونیستی با دادن اسنجام و گسترش بیشتر محافل همین فعالین کمونیستی است که قیل از وجود هر نقشه ای جزو داده های شکل گرفته اولیه تولد و شکلگیری طبقه کارگر به عنوان یک طبقه است. نتیجتاً برای سازماندهی در میان کارگران، نه سراغ اتم های سرگردان کارگر در اینجا و آنجا به شکل سوزنی و در حاشیه سوخت و ساز مداوم درون طبقه، که سراغ همین رهبران عملی و سازماندهانگان از قبل موجود و مبلغین و آژیناتور های درون محافل کارگران کمونیست و سوسیالیست می‌رود، که سنتا به عنوان کارگران رادیکال سوسیالیست خوانده میشوند.

سازمنده کمونیست صاحب نقشه، به انسجام فکری همین کارگران رادیکال سوسیالیست کمک میکند، توهمات شان را برطرف میکند، به تکثیرشان کمک می کند، و در متن پیشروی مرز سیاسی آنها و تأثرات گرایشات دیگر بین آنها را به آنها می شناساند، مسیر پیشرویشان را روشن میکند و به آنها و جنبش شان برنامه و افق پیروزی میدهد.

اگر موجودی در جامعه جنبش کمونیستی نامیده میشود، نه جمع هم فکران کمونیست موجود در جامعه، که همین موجودیت عینی مورد اشاره، در درون طبقه کارگر صنعتی است.

اما چرا حضور و موجودیت محافل کارگران کمونیست و شبکه های تنیده به هم حول رهبران و محافل رهبران عملی کارگری در عمل نفی میشود و یا نادیده گرفته میشود؟

و یا چرا کمونیسم نه به عنوان یک جنبش طبقاتی بلکه جمع افراد هم فکر و باورمند و معتقد به کمونیسم، تعریف میشود؟

دلیل ساده است؛ در حالت فرض گرفتن غیبت رهبران کارگری در محل، که راه و چاه را بیش از هر کسی تشخیص میدهند، هر «معلمی» به خود اجازه میدهد برایشان نسخه بپیچد و مسیر حرکت شان را تعیین کند تا طبقه کارگر جایی برود که آنها میخواهند.

ضرر دیگر به رسمیت نشناختن حضور محافل رهبران عملی و فعالین دست اندر کار مبارزه کارگری، ادعای بی جا و بی پایه ای است که از بس تکرار شده که به بخشی از خود کارگران و فعالین شان قیولانده شده است. وقتی ادعا میشود که کارگر بی تشکل است و بدون تشکل کاری برایش پیش برده نمی شود و دست و پایش بسته است، نه فقط محافل رهبران و سخنگویان و مبلغین کارگری را نادیده میگیرد بلکه پیشبرد هر نقشه ای را مشروط به وجود تشکل اسم و رسم دار مد نظر خود میدانند. نتیجه کار این میشود که باید به دولت فشار آورد تا تشکل توده ای علنی کارگران را به رسمیت بشناسد. دولتی که فشار قدرت کارگر بر خود را لمس نکند و ناچار نشود، چرا و تحت فشار کدامین نیرو و جنبش اجتماعی به این حق تن دهد؟

نتیجتاً کارگر در مراکز خویش مسیر خود را با اتکا به نقش محافل رهبران و فعالین خود پیش می برد، و فعالین و گروههای به ظاهر



مدافع کارگری مسیر خود را تعیین و برای دسترسی به نعمات تغییر در تناسب قوا، امیدشان را به تحركات طبقات دیگر می بندند، یا تا ابد به اسم اینکه مشغول کمپین برای ایجاد تشکل قانونی اند. اولین ضرر این سبک کار تأثیر منفی روی اعتماد به نفس کارگران و رهبران کارگری برای پیشبرد مبارزه شان در غیبت تشکل قانونی است. ضرر دیگر کور کردن چشم کارگر برای دیدن نقش مجامع عمومی خویش برای پیشبرد موفق مبارزه و اعتراض شان است.

ضرر نهایی شامل حال کارگران و فعالینی میشود که در مسیر همراهی با چنین جمع هایی ، از متن اعتراض کارگر در محل دور میشوند، وقت می سوزانند و انرژی شان هدر می‌رود؛ چیزی که سهم همه فعالینی شده که در سالهای گذشته، به دنبال نهادهای به اصطلاح کارگری،سرگردان و نهایتاً وقت و انرژی شان سوخت.

جالب توجه است که حتی جمع فعالین کمونیستی هم که مستقیم سراغ سازماندهی در میان کارگران میروند، کارشان نه یافتن رهبران عملی و سازماندهان موجود و حی و حاضر در شبکه های مبارزاتی کارگران، که یافتن کارگران همفکر و هم عقیده خویش اند، که اساساً خارج از سوخت و ساز شبکه های مبارزاتی کارگران اند.

اگر تحزب کمونیستی در صفوف کارگران مراکز مختلف کارگری، علیرغم حضور شبکه های وسیع رادیکال و رهبران عملی بین آنان، ضعیف و یا غیرملموس است، ناشی از همین مشکل غیبت حلقه کلیدی در کار سازماندهی کمونیستی است.

سازماندهی کمونیستی در تحركات و جنبش های غیر کارگری

نمونه برخورد به تعرض سلفی ها به مردم

آیا جارو کردن سلفی ها کار سختی است که چنین هار افسار پاره کرده اند؟ آیا ماتریال انسانی مبارز برای جارو کردنشان در کردستان کم بود؟ آیا اشتهای مردمی کم بود؟ آیا رادیکالیسم کم بود؟ پاسخ همه این ها منفی است!

حقیقت این است که این کار هم سخت است و هم آسان. سلفی ها مورد تنفر اکثر مردم اند، اما تنفر علیه هیچ نیرویی، اتوماتیک موجبات جارو کردنش را فراهم نمی کند. کار جمع کردن و یا جارو کردن سلفی ها امریست بر شانه فعالین کارگری و کارگران آگاه و مردمان آزاده. به همین دلیل ساده که هیچ نیروی سیاسی دیگر حاضر به تقابل با آنها نیست. ناسیونالیست ها علاقه ای به جارو کردنشان ندارند. به این دلیل ساده که از خیلی لحاظ نقاط مشترک مهمی دارند؛ سلفی ها مدافع سنت های کهنه سیاسی فرهنگی کهنه اند، مدافع سنن دوران عهد عتیق اند، به همین دلیل ضد زن اند، ضد مدرنیسم در زندگی اند، ضد آزادگی انسان اند و ضد اراده برای تغییر مثبت اند. دین برای آنها همین کارکرد را دارد. دین برای آنها ابزاری است برای به عقب بردن جامعه به عهد جهالت بشر. ناسیونالیسم شرق زده کرد با تمام این عناصر بنیادی شکل گیری سلفی اشتراک منافع دارد. به علاوه سلفی ها هم خود را متعلق به جنبش کردایتی میدانند، و تفاوت اینها با جناح های دیگر ناسیونالیست، تکیه بیشتر به مذهب و سنی گری است. به همین دلایل است که ناسیونالیسم کرد نمی تواند ابزار عقب راندن سلفیت از زندگی اجتماعی باشد. در کردستان عراق اگر مساجد رشد سرسام آوری کرده اند، اگر زن کشی به یک سنت جا افتاده تبدیل شده است، و اگر ظرفیت انسان معترض در اسارت است، ناشی از همین اشتراک منافع ناسیونالیسم با ارتجاع اسلامیاست و اسلام و سنن ضد برابری امکان رشد پیدا میکند. مخالفت ناسیونالیسم با اسلام گرایي فقط تا جایی است که به منافع اقتصادی و قدرت سیاسی اش لطمه میزند.

به علاوه، امروزه ناسیونالیست های کرد مدعی اند که که در برخورد به مفتی زاده اشتباه کرده و علت پایه ای این اشتباه را به درست نقش کمونیست ها در آن دوره میدانند. معنی چنین نگاهی به گذشته، پذیرش سلفی ها و بقیه اسلاميون کرد در جنبش خویش اند؛ همانطور کهدر کردستان عراق عمل کرده اند.

فعال تیپیک سنت ناسیونالیستی اهل هیچ کاری برای تغییر نیست؛ نه به نفع کارگر، نه به نفع زن و نه به نفع باز کردن فضای سیاسی و نه برای دفاع از کرامت و حرمت انسانی مردم. به همین دلیل کارگر آگاه و فعال سوسیالیست متأثر از این سنت ناسیونالیستی کومه له، درامر ایجاد تغییر در زندگی اجتماعی هیچکاره است.

کمونیست ۲۵۵

به همین دلیل فعالین منفرد سوسیالیست در خارج کشور هم در مقابل سلفی گری به نسخه های ناسیونالیستی دست می برند و برای اینکار بالاترین نسخه شان چیزی در مایه ”خوله پیزه“ است؛ خوله پیزه کردی مرد مسلح به کوه زده ای است که با یک اسلحه در دست، جاده را می بندد و دشمن را به تله می اندازد و یا فراری میدهد.

اینها هم برای جارو کردن سلفی، به جای درست کردن سازمان جنگ علیه سلفی، پیشنهاد می کنند چند مسلح و آدم ”باغیرت“ ملای آبادیرا تنبیه و آن چند نفر دیگر سلفی را هم گوشمالی و فراری دهند! اینها از رشد سلفی گری در کردستان بی خبر نیستند، چون تصاویرنماز خوانی آنها برای بن لادن در شهر سقز را همه فعالین سیاسی دیده و تعداد پر شمارشان در مدیای اجتماعی را هر علاقمند به اطلاع از قضیه، میتواند ببیند. ضمن اینکه هر کس یک دقیقه در گوگل بگردد، متوجه میشود که سلفی گری در جایی مانند شهر سقز، جمعیت قابل توجهی هوادار و فعال دارد، در چند کیلومتری سنندج دارای مرکز آموزش نظامی بوده و در مناطق اورامان مسلحانه مانور میدهد.

بی جواب گذاشتن حمله آنها به مردم در سقز هم ناشی از گم شدن موضوع کار و محبوس ماندن کمونیسم در چهار چوب های جمع های همفکر و هم مشغله و محافل غیر اجتماعی است.

جارو کردن سلفی کار یک نیروی سازمان یافته توسط کارگران آگاه و سوسیالیست هایی است، که هیچ اشتراک منافعی با سلفی گری ندارند و از این زاویه ضدیت با سلفی در رگ و خون آن جاری است. در چنین حالتی، مردم آزاده محلات مشابه شریفه سنندج در کنار محلات مشابه، صاحب سازمان جنگی علیه سلفی گری خواهند شد. در چنین حالتی، جارو کردن یک نیروی منفور، برای زنان و مردانآ آده در شهر و روستا، با سهولت و حتی بدون گلوله ممکن خواهد شد.

پاسخ ندادن شکن به سلفی ها در سنندج ناشی از وجود یک سازمان این چنینی بود. و آن سازمان چیزی نبود جز شبکه به هم تنیده مردمان در محل به رهبری یکی دو نفرآدم نه الزاما کمونیست، بلکه آزادیخواه که در دفاع از امنیت و حرمت و کرامت و آسایش و شغل خویش، تمام محله را در یک لحظه به خط کرده وبه سنگ و چوب و هر نوع اسحه سردی مجهز کردند. کار کمونیست ها اینجا هم نه دادن اطلاعاتیه، انطور که شاهد بودیم، بلکه جلب فعالین اجتماعی و عناصر متعرض مترقی و تأثیر گذار، رهبران عملی است .

سوسالیسم پاستوریزه، جامعه ای بیمار و سازماندهی فعالیت های اجتماعی

سوسالیسم پاستوریزه، جامعه ای بیمار و سازماندهی فعالیت های اجتماعی

در جریان مقابله با تعرض سلفی ها به مردم، بارها نام شخصیت مبارزی از یکی از محلات سنندج به میان آمد که نقش تعیین کننده ای در شکست حمله سلفی ها و فراری دانشان ایفا کرده بود. لقب لات محل به این فرد توسط طبقه بالایی ها، موجب شده بود تا کل داستان تعرض سلفی ها و مقاومت جانانه مردم محل، یک درگیری عادی بین لات هایی عنوان بگیرد، که یکی لات محل و دیگری لات سلفی است. در وصف آن لات محل گفته می شد که چاقوکشی است که مشتری همیشه خرید دعوای دیگران است. وقتی از جریان آن دعوها سوال شد، متوجه شدیم که دعوای خرید شده توسط او تماما دعوای قلدر هایی بوده که به ضعیف ترها زور گفته و او به عنوان ناجی و کمک سر رسیده و شخصا پاسخ افراد شرور طرف دعو را داده است. متوجه شدیم که تمام دعوای او در دفاع از این و آن طرف ضعیف بوده است؛چهره شخصیت عادلی که در متن فیلتر اخبار واقعه حمله سلفی ها بدست آمد، معلوم شد که علیرغم این چهره منفی در چشمان فرهنگ افشار شکم سیر، در کل این ماجرا نه فقط قهرمان مردم محل بوده است بلکه تمام مردم محل پشت او به خط شده و جنگیده اند. همین واقعه ناچارمان کرد تا در مورد سبک کار اجتماعی در فضای ویران محلات فقرزده، نمی تواند متأثر از شرایط زندگی آنجا نباشد. وفرد سازمانده سوسیالیست، با دور ریختن معیارهای سنخش فرهنگ طبقه حاکمه، وقتی بحثی از فاحشه و دزد و لات محل میشود، بایدگوش به زنگ باشد که شاید که احتمالاً دارد لیست اسامی مهمترین، شریف ترین و محترم ترین شخصیت های محله را، و نزدیک ترین همکاران آینده خود را می شنود! توضیح میدهم چرا؟

شرایط وحشتناک غیر نرمال، بیکاری، فقر مطلق و تبعیض بی انتها زندگی شرایط زندگی بخش مهمی از اعضای جامعه و آنها را از هر نظر ویران کرده است. در اثر این شرایط، رشد ”خلاف کاری“ در زندگی افشار محروم را به داده ای تلخ و ثابت تبدیل کرده است؛ تنفر وشی، دزدی، گدایی، چاقوکشی، قتل، کلاهبرداری و… را به یک داده در شخصیت و رفتار فردی و روانشناسی خیلی ها تبدیل کرده است. نتیجتاً فعال سوسیالیستی که سراغ فعالیت در چنین محیطی می‌رود، نمیتواند میلیون هازن و مرد شریف را از حیطه کار خویش حذف کند.

←

حلقه گم شده در ...

اگر بورژوازی شرایط حیوانی برای بخش بسیار پر جمعیتی از مردم فقرزده خلق کرده است، سوسیالیست و کمونیست سازمانده نمیتواند قضاوت های همین طبقه حاکمه را مبنای رابطه خود با این اقشار محروم بگیرد.

اگر سوسیالیسم پاکرفته در محیط های صنعتی و مراکز بزرگ پرولتری، از بدو شروع کار میتواند موجودیت انسانی از هر لحاظ با کیفیتی را شکل دهد، در محیط های آسیب زده اجتماعی، عدالتخواهی و برابری طلبی میتواند به شکل کاملا غیر نرمالی خود را طوری نشان دهد،که عوارض فقر مادی و معنوی و فرهنگی بر فرد قربانی با صدای بلندی داد میزند؛ موجودی از زوار در رفته از هر نظر، منجمله از نظرفیزیکی، روحی، روانی، رفتاری، سیاسی، اقتصادی و اجتماعی اند.

در چنین محیط هایی که تقریبا تمام محلات محروم شهری را در برمیگیرد، طیف عدالتخواه و آزاده و بخشا سوسیالیست، از انواع واقسام کمبود و محرومیت های سیاسی و فرهنگی و رفتاری و روانی آسیب دیده اند. نتیجتا اینجا نمی شود انتظار داشت فردسوسیالیست مد نظر تماما و کاملا همان است که در فلان مرکز صنعتی انتظار ملاقاتش را دارید. اینجا، و در این دریای محرومیت، ازنظر طبقه بورژوا، همه یکدست خلافکار، و ارازل و اوباش اند. رهبر عملی، عنصر معترض و فعال و رادیکال علیه ظلم و ستم و بی عدالتی را با نظرات ش تمی ستجند، پراتیک معیار سنجش است نه ذهنیت! این اپیدمی سراسری چپ غیر کمونیسم کارگری است.

کمونیست و سوسیالیستی که با همان معیار های طبقه حاکمه این لشکر بیکاران و محرومان را ارزیابی میکند، نه فقط کمونیست وسوسیالیست نیست، بلکه حداقل در رفتار و کردار، موقعیت نازل تری از یک لیبرال انساندوست دارد.

فعال سوسیالیست باید توجه کند زنی که صاحب کودکان بی نان و آب است و هیچ چاره ای هم ندارد، بین گدایی و تن فروشی یکی را، انتخاب“ میکند؛ اگر خود را ضعیف بداند گدایی سهل ترین گزینه است، و اگر دارای درجه ای اعتماد به نفس باشد، به احتمال زیاد تنفروشی در زندگی شخصی شغل قابل دفاع تری از گدایی و دست دراز کردن در خیابان و در ملا عام به این و آن است.

برای مرد بی نان و نوایی هم که هیچ روشنایی در زندگی نمی بیند و برای نان راهی در پیش بگیرد، بین گدایی و دزدی، بسته به درجه اعتماد به نفس، یکی را انتخاب میکند، که در این مسیر، اگر از نوع بااعتماد به نفس تر باشد، کارش بعد از شروع دزدی به چاقوکشی و قتل و زندان و....هم می کشد.

”خلافکاری» که محصول محرومیت لشکر بیکاران است ، مجوزی به دولت سرمایه داران میدهد که قربانیان خود را یکپاز دیگر به عنوان خلافکار و مجرم به زندان روانه کند. سازمانده کمونیست میتواند انتخاب کند که با ”لات“ محله که در عین حال نقش گارد محله را هم برای خود قابل است، برای تامین امنیت محله و برای یک کار انسانی و شرافتمندانه به توافق میرسد یا نه، و در این مسیر ”لات“ دیروز را به یک سوسیالیست هوشیار ویا یک جنگنده روشن بین محل تبدیل کند، یا برای کار اجتماعی اش کماکان دنبال یک سوسیالیست جمع و جور وپاستوریزه سرگردان و نهایتا عرصه فعالیت اش را ول کند. میتواند انتخاب کند که با زن دارای اعتماد به نفس و شخصیت قوی تن فروشی که تمام قیدوبندهای سنتی و ارزش های اخلاقی جامعه بورژوا را به دلیل موقعیت اجتماعی خویش، در فاضلاب ریخته است، بنای رفاقت و در این مسیر آموزش سوسیالیستی را در برنامه می گنجاند و به شخصیت فعال و یا رهبر توانای محله دست می یابد. ”لات“ نمونه ذهنی ما به احتمال زیاد رگه قوی ناموس پرستی و اخلاقیات مردسالارانه دارد. تن فروش نمونه فرضی ما هم میتواند در عین دشمنی باتبعیض و نابرابری و فقر، به دلیل موقعیت شغلی، یک رگه قوی ضد مرد را دارد. به یک معنی عدالتخواهی هر دو،دقیقا مهر نتراشیده ونخراشیده شرایط زندگی شان را بر خود دارد. نتیجتا سازمانده سوسیالیست ما در محله، میتواند ماتریال فعالیت خود را از همان منبع انسانی محل تامین کند، یا در به در دنبال یک ”آدم حسایی“ بگردد، که دست نیافتنی و نهایتا باید محله را ترک و سرنوشت این مردم ر به همان طبقه بسپارد. سوسیالیست خام ما نمیداند که قهرمانان گم نام خیزش های آبان و دیماه دو سال و چهار سال قبل، از تبار همین آدمهای لات و لمپن و فاحشه و دزد و چاقوکش و خش و خاشاک مد نظر طبقه حاکمه بودند، که در صدها شهر بزرگ پایه های ظلم را لرزاندند و تناسب قوای طبقاتی را برای همیشه تغییر دادند...

عرصه جنگ علیه کرونا

چرا در کردستان برای مقابله به حمله کرونا، کمترین تقلای سازمان یافته به خرج داده شد؟ چرا ظرفیت های جامعه برای مقابله با آن بکار بسته نشد؟

در کردستان به درجه بسیار محدودی، سه نوع سنت تا جایی که توانستند در مقابله با کرونا سنگر بستند. یکی سنت بکار انداختن ظرفیتهای اجتماعی برای تسلیح و آماده سازی اراده خود مردم برای نقشه کارشان، و دیگری سنت کمک رساندن به همنوع به شیوه سنتی،یعنی جمع اوری کمک مالی و تامین نیازهای مادی شماری از مردمانی که نان در سفره شان نیست. سنت سوم اساسا جوانانی بودند که با استفاده از شبکه های طبیعی موجود در جامعه، ظرفیت و توانایی جمع های خود در محلات شهر و روستا را بکار انداختند و بسته به امکانات خود کاری کردند. این سومی از جنس همان سنت انساندوستانه ای است که هنگام مثلا زلزله سریع بکار می افتد و کمک جمع اوری میکند و به منطقه زلزله زده می فرستد وتوزیع میکند. تفاوت این سنت با یک سنت ادامه کار که تمام توانایی های جامعه را بسیج میکند در این است که محدود و موقت و متکی به امکانات محدود شبکه های اجتماعی موجود در محل است. کار اساسی ترو فکرشده تر در سطح سراسری اما شکل نگرفت، به این دلیل ساده چون سنت سازماندهی اراده جامعه برای پیشبرد یک جنگ دشوار، در بخش اعظم مناطق غایب بود.

اگر کار کمک رسانی مقطعی در جریان یک زلزله میتواند موقتی دردی را درمان کند، درمقابله با کرونا یک سازمان صاحب نقشه لازم است تا اراده جمعی را در خدمت زندگی سازمان دهد. این سازمان غایب بود. این در حالیاست که جمع کمونیست ها در تمام شهرها و بخشا روستاهای کردستان، امروز یک داده در عرصه سیاست اند. مشکل اینجاست که این کمونیسم و شبکه های کمونیست ها و سوسیالیست ها، علیرغم پتانسیل بالا، اراده و عزم بکار گرفتن جامعه و سازماندهی برای یک مقاومت سازمان یافته اجتماعی را از خود نداشتند. اراده انسان از توان آن سرچشمه میگیرد، و توان و انرژی کمونیست مد نظر ما محصول روشنایی در افق سیاسی است، روشنایی در درک مراحلی است که برای پیروزی باید طی کند و برای آن نقشه های ار پیشی بریزد.

به همین دلیل وقتی فعالین متأثر از این سنن بورژوایی، برای مقابله با کرونا به حرف آمدند، پاسخ شان این بود که این کار امر حکومت است و هر اقدام سازمانیافته مردمی چیزی جز خدمت به رژیم نیست، چون گویا فقط وظیفه این دولت را انجام داده است!

این در حالی است که این حاکمیت مسئولیت تامین کوچک ترین خواست های انسانی را رسما از خود سلب کرده و عملا و علنی میگویند که کاری از آنها ساخته نیست، چون بحران اقتصادی و تحریم و گرانی و نبود نان، نه ناشی از حاکمیت آنها که ناشی از فاکتورهای خارج از اراده آنهاست! همین ادعا لابد حداقل باید دست تمام کمونیست ها را در عمل باز گذاشته باشد تا برای سازماندهی هزار و یک کار در جامعه آستین بالا بزنند و پروژه های بیشمار و ابتکارات بیشماری برای سازماندهی اجتماعی در خدمت بکار گرفتن اراده توده ای را در دستور داشته باشند. اگر این حاکمیت پاسخگوی هیچ دردی نیست، باید سرنگوش کرد، ولی سرنگونی که در یک روز آفتابی از پیش تعیین شده که اتفاق نمی افتد. مردمی که نه سازمان دارند، نه شبکه های تنیده در هم و از این طریق یک اتحادی در کل جامعه نداشته باشند، چرا و چگونه این نظام جارو کردنی است؟

در حالی که این سیستم حاضر به تامین کمترین مطالبه مردم نیست، دست همه کمونیست ها در عمل و در تناسب قوای امروز، باز است تا در محلات زندگی دست به هزار و یک ابتکار سیاسی اقتصادی فرهنگی و اجتماعی بزنند و از این طریق جامعه را به سلاح سازمان اتحاد مسلح کنند.

عرصه مبارزه با بی حقوقی زنان

بطور درخود، شمار بالای قتل های ناموسی و خشونت مداوم علیه زنان، یک طرف دیگر هم دارد؛ شمار بالای زنانی که برای حق خود می جنگند و در این راه قربانی میدهند. تعداد زنانی که تمام سنن و اخلاقیات سنتی حاکم را زیر پا میگذارند و در مقابل نظام حاکم «یاغی» ترین های جامعه اند، کم نیست، که توسط جامعه بی بند و بار، بی اخلاق، بی ناموس و...عنوان میدهد. در ابعاد توده ای هم، موارد کمی نبوده که قتل یک زن با طغیان مردمی رویرو شده است. همین شواهد هم نشان میدهد که در اعتراض به بی حقوقی زن، مردم زیادی حضور مداوم دارند، اما مشکل جایی است که این عرصه محل حضور کمونیست ها نیست. در غیر انصورت، شناسایی فعالین جدی این عرصه و سازماندهی آنها در شبکه های به هم پیوسته، می تواند یک قدرت عظیم گرد آورد و در مقابل خشونت مداوم علیه زنان سنگر های محکمی ببندد.

مشکل در این عرصه هم مانند عرصه های دیگر، بهترین حالت، دخالت کمونیست ها، محدود به شناسایی عناصر هم فکر خویش برای تقویت محفل خویش، و نه فعالین واقعی این عرصه اجتماعی اند. اگر از میان تعداد پرشمار زنان یاغی از ستم و تبعیض در این جامعه، نیرویی سازمان یافته به صف کمونیست ها نمی پیوندد،

۱۵

و اگر حضور زن به عنوان رهبر و سازمانده کمونیست در شبکه های سوسیالیستی مردانه غایب است، نه مشکل آنها، که درد سلطه مردانگی بر نقش کمونیست ها در این عرصه است.

شرایط امروز و نقش سوسیالیست ها و رهبران کارگری

این روزها صحنه پرروزترین حرکت طبقه کارگر در نیم قرن گذشته است. این روزها تناسب قوای طبقاتی بسیار بسیار به نفع کارگر تغییر کرده است. در چنین شرایطی، که بخش های طبقه کارگر پشت سر هم به هم می پیوندند، فعالین کارگری در سندنچ هم ساکت نبوده و یک تومار صد و یک نفره در حمایت آن اعتصابات انتشار داده اند، که عمقا قابل تقدیر و ارزشمند است. با همه اینها، با تمام ارزشی که این تومار دارد، جای تامل است که چرا این صدو یک نفر، حتی برای گسترش شمار امضاها و معرفی حرکت کارگری و شورایی، خانه به خانه و خیابان به خیابان و کوچه به کوچه شهر و روستاها را نرفته و مردم را به امضای تومار حمایت دعوت نکرده اند؟ چرا گردهمایی و تجمع توده ای وسیع در وسط شهر فراخوان نداده اند؟ یا چرا به ابتکارات دیگری برای تقویت صف کارگری خویش دست نبرده اند؟ اگر مشکل امنیتی است، هیچکدام از این اقدامات نیازمند شعار زنده باد و مرگ باد نیست، نیازمند شعار کسی نیست...

مشکل کمبود آدم عدالتخواه و برابری طب و سوسیالیست در شهر هم نیست. مشکل بی خبری مردم از سیل تحرک کارگری هم نیست. در چنین صورتی، واقعا این امضاهای صدنفره در کنار یک نقطه قوت برجسته و ارزشمند، دهها نقطه ضعف جنبش کارگری در کردستان را داد میزند. مهمترین مشکل در این وسط، مانند تمام عرصه های فعالیت اجتماعی در این شهر، در حاشیه بودن کسانی در سیاست و کار اجتماعی است، که از قرار معلوم، ظاهرا همه کاره های سازماندهی کارگری و توده ای در این شهراند. علت این حاشیه نشینی، محاصره شدن در دنیای رفاقت و دوستی های محافل هم فکر و هم عقیده و هم نظر و با شباهت های ایدئولوژیک و چیگرایانه است، که مسیر وصل شدن به جامعه را از آنها گرفته و نتیجتا جای هزاران نفر از عدالتخواهان جامعه و رهبران و فعالین وسیع محیط های کارگری و توده ای در کنار آنها را خالی کرده است. محاصره شدن در چنین فضای فرقه ای، و ندیدن اینهمه هم طبقه ای در شهر و اینهمه برابری طلب و سوسیالیست در منطقه، خود رفقای دست اندرکار این گونه فعالیت ها را بی اعتماد به نفس کرده و از یک توقع ساده کسب حمایت وسیع سندنجی ها از طبقه کارگر ایران، پائین آمده و به حداقل ترین کار ممکن در شرایط امروز پسنده کرده است. نیرویی که با این منتالیته مشغول سازماندهی کارگری باشد، چرا باید جرئت کند تا به عنوان صاحب جامعه عرض اندام کرده و به سرعت به عنوان یک جنبش اجتماعی قوی ابراز وجود کند؟ چنین نیروی کم توقع و کم اعتماد به نفس، چرا و چگونه همراه بخش های دیگر کارگر صنعتی مشکل سازماندهی تشکل های قدرتمند کارگری را حل کند؟ اصلا چرا شورا بسازد، مگر کار بزرگی در دستور است؟ آیا این همان افق انتظار نیست که برای تغییر در تناسب قوا، منتظر تغییر بیشتر و بیشتر در تناسب قوا، توسط دیگران است؟

چند نکته پایانی

یکم

حقیقت این است که تعداد سوسیالیست ها، منظور الزاما نه آنها که خود را سوسیالیست میدانند، بلکه آنها که در زندگی و سوخت و ساز سیاسی اجتماعی، در عمل و نه در حرف، عدالت خواه و برابری طلب وعلیه هرگونه تبعیضی اند، بسیار فراوان اند. کمونیسم در کردستان پدیده تازه واردی در سیاست و جامعه نیست، خوش نام است، صاحب سنت است، و ظرفیت گسترش سریع دارد. به همین دلیل می شود کمونیسم در کردستان به سرعت اجتماعی شود! سازمان دهد! اجتماعی سازمان دهد! کارگر را سازمان دهد! معترض به بی حقوقی زن را سازمان دهد! معترض به کشتار کولبر را سازمان دهد، فعال عرصه های مختلف! کارگری و اجتماعی و .. را همه موضوع کار خودش بدانند! جلب کند! آنها را کمونیست کند! با آنها سازمان بسازد! در محیط کار! در محل زندگی در اعتراضات و در تجمعات و در جدال های جاری، از جدال مردم علیه سلفیگری، تا جدال زنان علیه .. تا ...

را در بر بگیرد.

سوسیالیسم و جنبش سوسیالیستی هم نه جمع و محفل هم فکران و «رفقا»، که یک رگه متفاوت در اعتراض کارگریست. این رگه رهبران و محافل فعال در مراکز کارگری حی و حاضر دارد. اما موجودیت آنها نه از روی ادعا و افکار و عقایدشان، که در عمل روزانه شان قابل لمس است و به تدریج که کارگر صنعتی مشغول کوبیدن مهر خود بر تحولات است، این رگه بیش از پیش صاحب رهبران روشن بین فکری و افق سوسیالیستی میشود. در جنبش های

حلقه کم شده در ...

اعتراضی خارج از جنبش کارگری، که نه عرصه فعالیت مستقیم کمونیستی بلکه عرصه فعالیت کمونیست ها در جنبش های اجتماعی آزادیخواهانه اند، رهبران سوسیالیست و عدالتخواه حاضر در مبارزات توده ای، بطور طبیعی، مهر محل فعالیت و شرایط زندگی خود را بر خود دارند. اینجا دیگر آن رگه عدالتخواه و سوسیالیست، به افکار و عقاید و باورها و سنن سیاسی اجتماعی متعددی آلوده است، که اولاً باید به رسمیت شناخت، در ثانی باید عینک کتابی، فرقه ای، برای دیدن آنها را کنار گذاشت، و آنها را در روند مبارزات روزمره توده ای و در نقش شان در شبکه های مبارزاتی، دید. شکل دادن به کمونیسم به عنوان یک جنبش اجتماعی، با به رسمیت شناختن همین واقعیات، ممکن است!

نکته دیگر این است که کمونیست ها لازم نیست اعتراض سازمان دهند، لازم نیست جامعه را بشورانند، لازم نیست افراد را معترض «تریبیت» کنند، لازم نیست کسی را به اعتراض به نظام و تبعیض و درد و مرگ تشویق و دعوت کنند... به این دلیل ساده که اعتراض و مبارزه غیرقابل تعطیل چه در درون طبقه کارگر و چه در میان توده های محروم، یک داده حی و حاضر و یک پدیده طبیعی، واقعی، «گاه نهان و گاه پیدا» و برای همه قابل رویت در متن زندگی روزانه است. کار کمونیست ها کمک به انسجام فکری، گسترش دامنه کار و فعالیت آنها و از این طریق گسترش کمونیسم از طریق دخالت نقشه مند در تحركات و اعتراضات شان است. **شروع این کار سازماندهی کمونیستی از طریق مراجعه مستقیم به محافافل فعالین و رهبران رادیکال آنها است و نه کار سوزنی برای «سوسیالیست کردن» تک تک آدم ها به عنوان اتم های انسانی خارج از شبکه های مبارز کارگری در محل کار و زندگی!**

کمونیسم و فعالیت کمونیستی در درون طبقه کارگر، در کنار داشتن برنامه، به فعالیت مستقیم در درون محافل و شبکه های مبارز و رادیکال، به مراجعه مستقم به رهبر رادیکال کارگری و به تقویت شبکه کارگران سوسیالیست در درون طبقه کارگر و کمک به گسترش آنها نیازمند است. این یعنی در کنار برنامه کمونیستی و خط و افق سیاسی، سبک کار و سنت کار و شیوه کار هم باید کمونیستی باشد. این یعنی شیوه و سنت و سبک کار نیمه دیگر هویت کمونیستی است. لذا فعال رادیکال سازمانده در درون طبقه کارگر، اگر از این جنس مشکلات دارد، برای تقویت جنبش این طبقه، قیل از هر چیز باید از جارو کردن سبک کار غیر کارگری امروز خویش شروع کند!

هرجا اتحاد کارگران و آگاهی آنها نسبت به اینکه اعضا، یک طبقه جهانی اند تقویت میشود، هرجا کمونیسم بعنوان دورنمای انقلاب کارگری در میان کارگران رسوخ میکند و با هر رفیق کارگری که به کمونیسم و به محافل و سلول های کمونیستی کارگران نزدیک میشود، یک گام به انقلاب کمونیستی نزدیک تر شده ایم. سلول ها و محافل کمونیستی کارگری که امروز تشکیل میشوند، فردا کانون های رهبری انقلاب کارگری و پایه های قدرت حکومت کارگران را تشکیل خواهند داد.

منصور حکمت

قطنامه

جنبش کارگری و وظایف حزب حکمتیست (خط رسمی)

مصوب پلنوم ۵۰ کمیته مرکزی حزب

۱- شرط موفقیت طبقه کارگر تامین وسیعترین اتحاد در صفوف این طبقه است. در این راستا حزب تقابل با انواع حربه های نفاق افکنانه درصفوف طبقه کارگر به هر بهانه ای، از قرار دادهای متفاوت، ساعت کار مختلف، دستمزد متفاوت، تعمیق شکاف بین کارگر شاغل و بیکار تا تفرقه ملی، جنسی، مذهبی، صنفی و... را امر جدی خود و همه کمونیستهای این طبقه میداند.

۲- پیروزی طبقه کارگر در جدال امروز، در گرو تامین هژمونی سیاسی این طبقه، زدن مهر کارگری و سوسیالیستی بر تحولات این دوره و در سیر سرنگونی جمهوری اسلامی و پس از آن، است!

در این راستا، تقویت گرایش کمونیستی در درون این طبقه، به عنوان پرچمدار رادیکال اتحاد سراسری و طبقاتی کارگری در مقابل گرایشات دیگر در جنبش کارگری، از ملزومات تامین این هژمونی است. حزب تمام تلاش و امکانات خود را در جهت انسجام فکری، سیاسی و سازمانی این گرایش و رفع موانع پراتیکی و حفظ هژمونی آن، بکار میگیرد.

۳- تامین اتحاد کارگری بدون اتحاد کمونیستهای این طبقه در اشکال مختلف و بویژه متحدزب شدن کارگران کمونیست ممکن نیست. حزب تلاش ویژه ای در جهت متحدزب کردن کارگران کمونیست در حزب کمونیستی خود، حزب حکمتیست (خط رسمی) را در دستور خود قرار میدهد.

۴- حزب بیشترین تلاش را برای تقویت و گسترش جنبش مجامع عمومی، جنبش شورایی طبقه کارگر، برای متکی کردن اعتراضات واعتصابات کارگری به مجامع عمومی کارگران و تحکیم اتحاد این طبقه، پیش خواهد برد.

۵- حزب دفاع از رهبران، سخنگویان و نمایندگان کارگران، تلاش برای حفاظت از آنها در مقابل پلیس سیاسی و توطئه های دولت وکارفرمایان، دفاع از امنیت آنها، دفاع از حرمت و کرامت آنها در مقابل تعرضات ارتجاع حاکم و عوامل کارفرمایان و جریانات ضدکارگری برای تخریب شخصیت و لطمه زدن به اتوریته و اعتبار آنها را وظیفه جدی خود میداند.

۶- حزب رساندن صدای این اعتراضات به گوش طبقه کارگر و مردم آزادیخواه در جهان، جلب حمایت طبقه کارگر جهانی، سازمانهای کارگری و نهادهای مدافع طبقه کارگر و عدالت اجتماعی، از اعتراضات و اعتصابات حق طلبانه طبقه کارگر و مردم آزادیخواه در ایران را، امر جدی خود میداند.

۷- حزب تقابل با جنبش های راست و چپ بورژوایی دراپوزیسیون و به اپوزیسیون رانده شدگان حکومتی و تلاش آنها برای به کج راه بردن مبارزات این طبقه، نقد و افشا سیاست و افق ضد کارگری این نیروها در جنبش کارگری را بخشی از پلاتقرم خود برای تقویت کمونیستهای طبقه کارگر و پیروزی طبقه کارگر میداند و در این راه میکوشد.

۸- حزب گذار هرچه سریع تر موقعیت خود از نماینده سیاسی استقلال طبقاتی طبقه کارگر با افق سیاسی و طبقاتی روشن آن و پرچمدارانقلاب کارگری، به حزبی سیاسی توده ای-کارگری، که بخش قابل توجهی از کمونیست های کارگری و رهبران کارگری را با خود دارد، حزبی با قدرت و پتانسیل بالای رهبری و تامین پیروزی انقلاب کارگری در دستور فوری خود قرار میدهد.

۹- حزب حکمتیست (خطر رسمی) همه فعالین و کمونیستهای طبقه کارگر را به پیوستن به این تلاش، به همکاری نزدیک با خود و بویژه به پیوستن و تقویت صفوف این حزب برای پیروزی طبقه کارگر و تامین بیشترین پیشروی های این طبقه و برای تامین ملزومات انقلاب کارگری دعوت میکند.

جامعه ایران وارد تحولات سرنوشت سازی شده است. نفرت عمومی از جمهوری اسلامی و اعتراض میلیونی مردم به فقر، گرانی، بیکاری، استثمار واستبداد حاکم که در دیماه ۹۶ و آبان ۹۸ در شکل طغیانهای توده ای پایه های حاکمیت را لرزاند، امروز با اعتصابات وسیع کارگری و با قدرتی عظیمتر حاکمیت را به جدال میطلبد.

طبقه کارگر در ایندوره پرچمدار وسیعترین اعتراضات آزادیخواهانه علیه استثمار، فلاکت عمیق اقتصادی، استبداد و توحش بورژوازی ایران و حکومت آن بوده است.

پنج سال گذشته جامعه ایران با وسیعترین اعتراضات و اعتصابات کارگری روبرو بوده است. به میدان آمدن مجدد کارگران نفت و گاز و بخشهای دیگر طبقه کارگر و حمایتهای اقشار محروم جامعه از این اعتصابات، جامعه ایران را وارد دوره ای جدید و کشمکشهای تعیین کننده ای کرده است.

جمهوری اسلامی در مقابل اعتراضات کارگری و بخشهای محروم جامعه، علاوه بر تهدید های همیشگی و دستگیری و فشار پلیسی بر فعالین کارگری، نمایندگان و سخنگویان اعتراضات، به فریب و نیرنگ و وعده های بی اساس برای وقت خریدن و دامن زدن به انشقاق در صفوف طبقه کارگر روی آورده است. جامعه پر تلاطم، بالا بودن سطح اعتراضات و خودآگاهی طبقه کارگر به اضافه تجارب گرانبهای این طبقه در کشمکش های خود با کارفرماو دولت و ارگانهای مختلف آن، برمتن عبور جامعه از جمهوری اسلامی و تغییر توازن قوا به نفع طبقه کارگر، این حربه ها را بیش از پیش ناکارآمد کرده است.

اعتصابات کارگران فولاد اهواز، هفت تپه، هیکو و آذر آب و... در سالهای اخیر، مقاومت قهرمانانه طبقه کارگر در بسیاری از این مراکز، شروع اعتصابات کارگران نفت و گاز و ...،عرض اندام کارگران رادیکال-سوسیالیست و شفاف شدن آلترناتیو سوسیالیستی در جنبش کارگری، سیمای جامعه ایران و صف بندی نیروهای سیاسی را تغییر داده است.

اعتصابات هفت تپه و اتحاد عمیق و سطح بالای آنها که به عقب نشینی حاکمیت و خلع ید اسد بیگی منجر شد، اعتصاباتیکه سمپاتی وسیعی در جامعه به همراه داشته است، بعنوان زمینه و پشتوانه اعتصابات امروز، جایگاهی کلیدی داشته است.

امروز و در جریان این اعتصابات، گرایش سوسیالیستی طبقه کارگر بطور وسیع در جامعه در میان توده کارگر و اقشار زحمتکش ازتهران، خوزستان، شمال، کردستان و... سمپاتی و اعتبار ویژه ای پیدا کرده است و نه فقط سیمای اعتراض علیه فقر و استبداد بلکه سیمای سیاسی - اقتصادی جامعه فردا را به روشنی در مقابل جامعه قرار داده است.

این واقعیات و امید به تحولی انقلابی و نیاز به یک راه حل سوسیالیستی طبقه کارگر و کمونیستهای این طبقه را با پرچم آزادی و برابری به یک راه حل واقعی تبدیل کرده است و به پولاریزاسیون فضای سیاسی جامعه و نیروهای درگیر منجر شده است. امروز دیگر نبض جامعه و تلاطم های آن با این جنبش میزند.

پیروزی طبقه کارگر در جدال برای بهبود و رفاه عمومی، برای تامین بیشترین امکانات و نیرو بر برای انقلاب کارگری بدون تامین صف مستقل این طبقه و یک پرچم سیاسی و افق روشن، بدون ایفای نقش اساسی کمونیستهای این طبقه و حزب آن به عنوان پیشقراولان طبقه کارگر ممکن نیست.

حزب حکمتیست (خطر رسمی)، بعنوان نماینده سیاسی این استقلال طبقاتی و سوسیالیستی، با در نظر گرفتن این شرایط بار دیگر براولویتهای زیر تاکید میکند:

در راس همه وظایف، حمایت، تلاش و دخالت برای تضمین پیشروی هر روزه مبارزه جاری به هر شکل و در هر قدم این مبارزه در مقابل حکومت و کارفرما و کنار زدن همه موانع، برای رسیدن به مطالبات و تا پایان جدال نهایی در دستور حزب قرار میگیرد.

آقای پهلوی و خلاصی از قید سلطنت

اسعد کوشا

مقدمه: پاسخ هایی که در این نوشته میخوانید، پاسخ های من، اسعد کوشا، است به سوال هایی که توسط دوستی برای من، فرستاده شده است. از آنجا که دوست مربوطه علاقه من به چنین مسائلی را میداند و پاسخ های من برایش جالب بود، به توصیه او آنها را به شکل نوشتاری برای کمونیت ارسال می‌کنم.

سوال ۱

اخیرا آقای پهلوی از تمایلات قلبی خود، پرده برداشته اند و علنی و رسمی اعلام کرده اند که نمی خواهند شاه بی قدرت باشند بلکه ترجیح می دهند که شخصیت سیاسی فعالی در صحنه تحولات سیاسی و آینده ایران باشند.

این تمایلات که بنظر می‌آید در سال‌های اخیر پشت فشار جنبش احیا سلطنت و نوسنالژی طیف وسیعی از گذشته پرستان سلطنت طلب. به نوعی خفه شده بود، را چطور توضیح می دهید؟ چه چیزی باعث این چرخش ناگهانی شده است

پاسخ:

من اصولا از اینکه هر انسانی خود را از قید و بندهای موروثی رها کند خرسند میشوم، من احساس ایشان را کاملا درک میکنم زیرا که خود نیز زنجیرهای شیعه اثنی عشری موروثی که با آن متولد شده بوم را پاره کردم و رها شدم، البته من در سن چهارده سالگی و ایشان در شست سالگی، در هر حال رها شدن از این قید و بندهای اعصار گذشته بسیار فرح بخش است از این بابت به ایشان تریک میگویم و برای ایشان و خانواده شان و تمامی انسانها در این کره خاکی آرزوی یک زندگی شاداب و پر نشاط را دارم.

و اما ملاحظات و محاسبات سیاسی که باعث شد که آقای رضا پهلوی در این مقطع تاریخی نهاد سلطنت را راهی موزه کنند و بقول خودشان ربل (بقول کردی شورشگر) شوند، نشان از هوش و ذکاوت ایشان دارد، حتما ایشان اصابت کشتی سلطنت انگستان را به کوه یختاریخ معاصر و پرتاب شدن پرنس هری به سواحل جنوب کالیفرنیا را بدقت مشاهده کرده اند و شبیور زوال نهاد سلطنت را از دهان یکی از شاهزادگان عتیقترین پادشاهی جهان شنیده اند و جمعبندی کرده اند با این تحولات، تداوم بخشیدن به نهاد سلطنت آنهم در کشور جهان سومی (طرفداران پر و پا قرص سلطنت که با آرزو و رویای راه یابی به دربار بعدی و شرف یابی در حضور پادشاه خفته در قفس طلائی، شب را صبح میکنند) و با یک وقفه چهل و چند ساله عاقبت خوشی نخواهد داشت و مقرون بصرفه نیست. تصور میکنم آقای پهلوی هم همچون بسیاری از جمله خود من، این ضرب المثل را آویزه گوش خود کرده است. دشمن دانا به از نادان دوست، دشمن دانا بلندت میکند، بر زمینت می زند نادان دوست! در هر صورت با اینکار ایشان خود را از بند دوستان نادان نیز رها کرده است.

بهر حال ایشان بیشتر عمر خود را در غرب گذرانده اند و در دنیای بورژواها، مدل غربی آنرا به مدل شرقی آن ترجیح میدهند. بعنوان شخصیت سیاسی سیویل برد اجتماعی و مقبولیت توام با آزادی عمل بیشتری (البته در چهارچوب منافع طبقاتی بورژوازی متجدد ایران) خواهند داشت.

سوال ۲

تاثیر آن بر صف طرفداران تند و نیز و هاردکور هایی چون فرشگرد و صف مشروطه خواهان ملایم طرفدار به شاهی رسیدن ایشان چه بوده؟

طبیعی است که تمامی این طیف در شوک بسرمیبرد، رویاهای شیرینشان با صدای هفت ترقه و آتش بازی شاهزاده ربل به کابوس تبدیل شده است. این بهائی است که افراد و جریانات دورافتاده از چرخه تاریخ میپردازند. طیفی از اینها در تاریخ بنبنال احمد شاهشان میگردند تا برگرده مردم سوار شوند، غافل از آنکه اگر احمد شاه را هم با تونل زمان احضار کنند و یکی دو هفته در سوسیال میدیا رهایش کنند، هرگز حاضر نخواهد بود در نقش قبلی روی صحنه ظاهر شود. طیف دیگری نیز در خرابه های تخت جمشید زانوی غم بغل کرده اند. تعدادی هم به مرغی که از قفس طلائی نهاد سلطنت پریده است ناسزا میگویند. در یک کلام در صفحه شطرنج این طیف سلطنتی، مهره شاه غایب است و لذا این بازی مختومه اعلام میشود.

صمیمانه امیدوارم که این طیف نیز سر عقل بیآیند. براستی که طبقه ما نیز، دشمن دانا را ترجیح میدهد و شایسته تقابل طبقاتی کلاسیک میداند و بس.

سوال ۳

اظهار عجیب ایشان در مورد ضرورت به قدرت رسیدن سوسیالیست ها در این دورا در ایران چی می گوید؟ ماجرا چی است؟ ایشان حالشان خوب است؟

آیا ایشان بعنوان رهبر جنبش راست اعلام می‌کند که راست در این مرحله نمی خواهد قدرت سیاسی را بگیرد؟ که ۱۸۰ درجه با داعیه های چند روز پیش راست در تناقض است، تناقض در واقعیت است یا در موقعیت راست؟

همانطور که قبلا اشاره کردم آقای رضا پهلوی ذهن محاسبه گرو واقع بین دارند (البته نه به سبک بازاری و با چدکه) بلکه با اتکا به آمار و ارقام و بررسی نتایج تحقیقاتی نهادهای جا افتاده بورژوازی جهانی به این نتیجه رسیده اند. برای روشنتر شدن منظورم ناچارم گریزی به گذشته بزنم.

مسلما آقای پهلوی در خلوت خود، دوران حکومت پدرش را با ذربین انتقادی و چه شد که چنین شدها، بررسی کرده است. در این بررسی خصوصی متوجه شده است که پس از اصلاحات ارضی، با اینکه سازماندهی اقتصاد سرمایداری سر و سامانی گرفته بود، لیکن سیستم بلحاظ سیاسی بسیار شکننده بود و با رشد گرایشات چپ در جامعه که نتیجه رشد کمی و کیفی طبقه کارگر در جامعه بود. پدرش در هراس از قمر شوری شدن به قمربنی هاشم و انصارش پناه برد (ناگفته نماند که حاج محمد رضا پهلوی حضرت عباس، قمربنی هاشم را هم در خواب ملوکانه دیده بودند).

در آن شرایط و در پرتوی سناریوهای جنگ سردی و ناتوانی از ممانعت گردش جامعه بسمت چپ، امید بورژوازی تازه بمدرنیته و ثروت رسیده (هینت حاکمه) دوره پدر این بود که با تحویل دادن موقت قدرت سیاسی به اقشار مذهبی طبقه خود، بتواند زیر ساختارهای اقتصادی استثمار را حفظ کند و در دور بعد از سرکوب کامل چپ توسط لمپن بورژوازی (البته با بسیج لمپن پرولتاریا)، قدرت را پس میگیرد و خرمرادش را تا عرش کره جنوبی میراند.

در خاطرات منتظری حدود سال پنجاه و پنج شمسی توافق عسگر اولادی مسلمان و ساواک و آزادی وی از زندان برای سازمان دهی جریانات اسلامی علیه کمونیستها مستند شده است. دائر کردن حسینیه ارشاد و واکسینه کردن جوانان با آنتی کمونیسم تزه های هپروتی و روشنفکر نمایانه شریعتی و اسلام ناب مطهری در راستای همبستری رژیم سلطنتی با ارتجاع اسلامی بود که البته ماما بی بی سی هم تمام تلاش خود را کرد که فرزند خلف (حکومت خمینی) این وصلت تاریخی سالم بدنیا بیاید و به وظایف ضد کمونیستی طبقه حاکمه جامه عمل بپوشاند.

در آنزمان رضا پهلوی نوجوانی بود که مشغول آموختن خلبانی و از این کارهایی که شاهزادگان همسنش میکنند مشغول بود و در امور مملکت داری کاره ای نبود، لذا جرمی هم مرتکب نشد. در تبعید برادر کوچکترش علاقمند مطالعه تاریخ بخصوص تاریخ ایران باستان شد و خودش هم بنا به سنت و نفوذ اطرافیان در حاشیه تحولات سیاسی ایران رشد و نمو کرد و در چالش با چنبره انتظارات سلطنت طلبان و کنش و واکنشها به بلوغ سیاسی از نوع بورژوازی غربی آن رسید.

لیکن شرایطی که رضا پهلوی و بورژوازی متجدد و غیر بازاری وارث آن شده اند حکایت دیگری دارد. این محلل (حکومت جناح اسلامی بورژوازی) به میل خود راضی به طلاق دادن ارکیه قدرت و ثروت افسانه ای نمیشود و باید مجبورش کرد تا سه طلاقه شود و سکان کشتی به گل نشسته را رها کند. تلاش تاکتونی اقشار گوناگون بورژوازی برای استهاله نظامشان به سنگ خورده و طبقات تحت ستم و استثمار نیز دیگر قادر به تحمل این فلاکت روز افزون نیستند.

در بعد اقتصادی این قشر حاکم طبقه سرمایدار، نه تنها روند قبلی را ادامه نداد، بلکه تخصص خود را در غارت سرمایه های ثابت از ایران و سرمایه گذاری برای ثروت اندوزی شخصی در خارج از یک طرف و نابودی فیزیکی سرمایه انسانی و لذا بخطر انداختن ادامه کاری بهره کشی و تولید ارزش اضافی از نیروی کار برای کلیت نظام سرمایداری در ایران به ارمغان آورده.

در مقیاس تاریخی این میزان تخریب که توسط طایفه قمربنی هاشم با شخم زدن و غارت زیرساختهای اقتصادی و منابع طبیعی و نیروی انسانی صورت گرفته فقط با دوره حمله مغول تطابق دارد.

در بعد اجتماعی و طبقاتی نیز قشر حاکم سرمایه دار،گلی به سر کلیت طبقه خودش نزد. نتیجه عملکردش، گسترش تضادهای طبقاتی، به حد انفجار رساندن طبقه کارگر و دیگر اقشار زحمتکش است که منجر به اعتراضات هدفمند و تولد ر هیران عملی قابل، قادر و جسور طبقه کارگر از نوع هفت تپه و فولاد در سراسر ایران شده، رهبران طبقه ای که حاضرند اداره امور راخود بدست گیرند بر همگان نمایان است.

در چنین شرایطی هربورژوائی که وارث رژیم فعلی شود،برای دهها سال مشقتبار مسئولیت باسازی و راه اندازی یک سیستم سرمایداری متعارف به گردنش آویزان است، در شرایطی که احاد طبقه سرمایدار امنیت سرمایهگذاری ندارد و طبقه کارگر و دیگر زحمتکشان نیزحتی یک اپسیلون از مطالباتشان کوتاه نخواهند آمد، راه حل سرمایداری روی میز آقای پهلوی نیز حد اقل برای دو دهه رنگ باخته است.

همانطور که گفتم آقای پهلوی بخش تیز هوش و پراگماتیکتر طبقه بورژوا را نمایندگی میکند. تصور میکنم تجربه تاریخی برزیل را مد نظر دارند که وضعیت فروپاشیده چرخه تولید در اواخر حکومت

دیکتاتوری نظامیان در برزیل که صاحبان صنایع صرفا با پر کردن جیب خود، همه کارخانجات را به ورشکستگی کشیده بودند و هیچ منابعی برای باز تولید نگذاشته بودند و فلاکت اقتصادی بیداد میکرد و حکومت نظامیان هم توان ادامه کنترل امور به سیاق گذشته را نداشت. راه حل حزب کارگران (که در دهه هشتاد میلادی تاسیس و لولا دسیلوا رهبر اتحادیه فلزکاران از بنیانگذاران آن بود) که حاکی از بدسنتگیری و سازماندهی کل چرخه تولید و توزیع توسط خود کارگران بود و از پائین و در عمل شروع شده بود و به اصطلاح جواب میداد. در انتخابات سال ۲۰۰۲ هم حزب کارگران را بقدرت رساند و لولا رئیس جمهور شد و حزبش با برنامه های رفاهی و فقرذائی توانست برزیل را از یک کشور ورشکسته سرمایداری به یک قطب اقتصادی تبدیل کند، که البته ناگفته نماند جناحهای راست بورژوازی در نقش اپوزیسیون خود را حفظ کردند تا در این فرصت، تجدید قوای سیاسی و اقتصادی کرده و با انگشت گذاری روی نقاط ضعف و وعده خلافی های حزب حاکم در انتخابات بعدی قدرت را بدست گیرند و تولید ارزش اضافی و حاکمیت سیاسی مبتنی بر آن را انطور که میخواهند سازمان دهند.

تا آنجا که از اظهارات آقای رضا پهلوی در مصاحبه با صدای آمریکا متوجه شدم، ایشان ترجیح میدهند که امر دشوار باسازی ویرانه ای بنام ایران را به جریانات سوسیالیست و سوسیال دموکرات بسپارند و بنظر میآید بلحاظ سیاسی مدل اسکاندیناوی را مد نظر دارند.

اینکه آقای پهلوی با محبوبیتی که بین جمهوریخواهان سکولار پیدا کرده تا چه حد بتواند هم طبقه ای هایش را به این تز سیاسی متقاعد و گرد آن بسیج کند را باید به نتیجه دیالوگ درونی این طبقه موکول کرد.

سوال ۴

معنای این چرخش برای چپ ها و سوسیالیست ها و طبقه کارگر چی است؟

طبقه کارگر باید متوجه شود که دشمن دانا بلندش کرده است، و باید هشیار باشد که نادان دوست برزمینش نزند. کارگر سوسیالیست باید به پتانسیل قدرت طبقاتی خویش در اداره کشور از چرخ تولید و توزیع گرفته تا اداره شورائی کلیه امور مملکتی ایمان راسخ تری داشته باشد و با وحدت و تشکیلات و با بکارگیری سوسیالیسم علمی و انقلابی دست در دست دیگر اقشار زحمتکش، جامعه را از این فلاکت خانمانسوز رها کند.

سوال ۵

در خاتمه جمعبندی شما چی است. این چه تاثیری بر سیر رویدادها و قطب بندی چپ و راست در ایران دارد؟

تاثیر این رویدادها در دو وجه قابل بررسی است؟

نخست، در وجه اجتماعی برای عامه مردم روشن میکند که در این وضعیت اسفبار موجود منتظر هیچ ناجی از کمپ بورژوازی نباشند و توجهشان را به کمپ کارگران سوسیالیت متمرکز کنند.

دوم اینکه در وجه سیاسی کلیه جریانات و احزاب سیاسی چپ و راست اپوزسیون (قشر حاکم طبقه سرمایدار را در موقعیت قماربازی میدانم که در حال کیسه کردن اننوخته هایش و بفکر خروج از کازینو درپناه تاریکی شب است و در این ارزیابی از آن عبور میکنم).

بسیاری از جریانات طیف راست که امید به دگرپسی نظام حاکم و متعارف شدن آنرا از دست داده اند، وظیفه خود را در تدارک و مدیریت گذار میبیند، این طیف دورنمای روشنی از آنچه در انتظارش هست ندارد و منتظر معجزه ای آنچنانی از مجلس موسسان آتی استو طرح و برنامه را به آینده موکول میکند و در حال حاضر نیروی اجتماعی قابل اتکائی هم نتوانسته گردآورد. تا اینجای کار افق آقای رضا پهلوی روشنتر بنظر میرسد، صندلی اپوزیسون مطمئن تر از حاکمیت است، باید سیر تحول و تکامل این نظریه را زیر نظر داشت.

و اما طیفی که خود را چپ میداند، اینکه چپ کدامین اقشار و طبقات را نمایندگی میکنند از تئوری و عملکردشان مشخص میشود. طبیعی است که ما توجه خاصمان به چپ کارگری و سوسیالیست و کمونیسم کارگری است. در شرایط اختناق حاکم بسیار دشوار است که دریابیم علیرغم تماسها و ارتباطاتی که این احزاب با فعالین کارگری دارند، طبقه کارگرکدامین حزب و سازمان را بعنوان ابزار نهائی اعمال حاکمیت در جامعه و پایان دادن به فلاکت موجود برمیکریند. البته احزاب موجود نباید انتخاب شدن خویش را قطعی بشمارند، زیرا که اگر طبقه کارگر در میدان عمل به این نتیجه برسد که سیاست، برنامه و عملکرد احزاب موجود برای برقراری «یک دنیای بهتر» کافی و یا مناسب و بروز نباشد، میرود و حزب خود را میسازد.

در پایان این ضرب المثل برایم مصداق دارد. یک سیب بالا میآندازی، هزار چرخ میخورد تا بزمین برسد. باید دید با این چرخشها به چه میزان از مدار فعلی خارج میشود و یا در این مدار ادامه میدهد.

فواد عبداللہی، دبیر کمیته مرکزی حزب حکمتیست (خط رسمی)

آپارتاید قومی، معضل فلسطین و بشریت متمدن

فواد عبداللہی، دبیر کمیته مرکزی حزب حکمتیست (خط رسمی)

فواد عبداللہی، دبیر کمیته مرکزی حزب حکمتیست (خط رسمی)

فواد عبداللہی: هفته تلخی را پشت سر گذاشتیم. رویدادها و سیر حوادث کلا پیرامون جنگ دولت اسرائیل علیه مردم فلسطین بود. ظاهرا بعد از یازده روز آتش بس اعلام شده و این حملات متوقف شده است و فرصتی است برای نفس کشیدن دوباره. آذر مدرسی شما سیر این جنگ و این آتش بس را کجای این معادله قرار می‌دهید؟

آذر مدرسی: اسم متوقف شدن بمباران و کشتار مردم نوار غزه توسط دولت و ارتش اسرائیل را ”آتش بس“ گذاشتن یکی از عنوانهای بی آزاری است که میدیای رسمی و دول غربی به کشتار مردم فلسطین می‌دهند. جنگی در کار نبود. به طور واقعی اتفاقی که در این یازده روز افتاد، بمباران این مردم از زمین، آسمان و دریا توسط جنگنده های، توپخانه و ناوهای جنگی اسرائیل بود. ”جنگ حماس و اسرائیل“ فرمولی است که میدیا و دولت‌های غربی برای مشروعیت دادن به این بمبارانها و کشتار ها، درست کرده‌اند. پرتاب کردن چند هزار موشک از سوی حماس و به هدف اصابت کردن چند تا از این موشک‌ها و قربانی گرفتن از مردم اسرائیل را نمیتوان با بمباران روزانه و ساعت به ساعت و کشتار چند صد نفر از مردم بیگناه فلسطین مقایسه کرد و اسم آن را جنگ گذاشت. نمی‌شود جنگ یک باند شبه نظامی ارتجاعی را با بمباران مردم توسط یکی از مجهزترین ارتش‌های جهان را جنگ نامید.

اتفاقی که در آن یازده روز افتاد به طور واقعی ادامه سیاست ارتجاعی دولت اسرائیل علیه مردم فلسطین بود و بار دیگر قربانیان آن مستقیما مردم نوار غزه زیر بمباران‌های وسیع ارتش اسرائیل بودند. ”آتش بس“ اعلام شده در واقع یعنی دولت اسرائیل پذیرفت که بعد از یازده روز کشتار، حملات هوایی، زمینی و دریایی خود را به نوار غزه متوقف کند. اما کشمکش، مسئله مردم فلسطین در نواز غزه و کرانه باختری، مقاومت مردم فلسطینی ساکن اسرائیل علیه آپارتاید قومی دولت اسرائیل و علیه سیاست ارتجاعی پاکسازی قومی دولت اسرائیل کماکان ادامه دارد. این کشمکش نه با بمباران غزه شروع شد و نه قرار است با پایان یافتن این بمباران پایان پیدا کند. این جدال و کشمکش کماکان، پس از متوقف شدن بمباران نوار غزه یا به اصطلاح آتش بس، چه در نوار غزه و کرانه باختری و چه بویژه در اسرائیل ادامه دارد. خصوصا در اورشلیم و محله ”جراح“ در اورشلیم شرقی که نقطه بحرانی این کشمکش است و مناطق پیرامون مسجدالاقصی کماکان ادامه خواهد داشت. این کشمکش‌ها تا امروز ادامه داشته و همین امروز خیرگزاری‌هایی که در منطقه هستند خبر داده‌اند که باندهای ارتجاعی و اولترا راست اسرائیلی-یهودی دوباره، با حمایت نیروهای انتظامی و ارتش اسرائیل، به مسجدالاقصی حمله کرده‌اند و در اطراف این مسجد درگیریها کماکان ادامه دارد. همان روزی که اعلام آتش بس شد هم ما شاهد جشن و همچنین درگیری در بین مردم فلسطینی و نیروهای نظامی اسرائیل و اوباش اولترا راست یهودی بودیم. قطعا ساکنین نوار غزه با متوقف کردن بمبارانهای مداوم می‌توانند نفس راحتی بکشند، برای ازدست رفتگانشان سوگواری کنند و خانه‌های ویران شده خود را بازسازی کنند. می‌توانند بدون هراس از بمباران خانواده‌هایی که بیش از نیمی از اعضایشان را از دست داده‌اند را تسلی دهند و به آنها کمک کنند که بتوانند دوباره به زندگی ادامه بدهند. اما معضلی که جرقه اعتراضات و سپس این کشتار را زد کماکان ادامه دارد. دولت اسرائیل با مردم فلسطینی ساکن اسرائیل آتش‌بسی را اعلام نکرده است و این کشمکش و این جدال کماکان ادامه دارد و مقاومت مردم فلسطینی ساکن اسرائیل علیه پاکسازی قومی و آپارتاید قومی در اسرائیل هم کماکان ادامه دارد.

فواد عبداللہی: به محض آغاز شدن این جنگ افکار عمومی در غرب دچار تغییرات جدی شد و به سمت حمایت وسیع و گسترده از مردم فلسطین رفت. و انزجار از پاکسازی قومی دولت اسرائیل در جوامع غربی موج می‌زند. و به یک معنی جامعه اروپایی دارد خیلی آنتاگونیزه می‌شود. حتی این بحث دارد شکل می گیرد که همانطور که بایکوت دولت آپارتاید نژادی در آفریقای جنوبی مطرح شد، الان هم زرمزه‌های همان طرح علیه دولت اسرائیل در افکار عمومی مطرح شده‌است. سوال من این است که چرا ما اکنون، نسبت به سی سال پیش، شاهد این چرخش در جوامع غربی در حمایت از مردم فلسطین هستیم؟ این به اصطلاح کانون دعوا در خاورمیانه چه تاثیری بر برخورد و رابطه‌ی این مردم با دولت‌هایشان در قبال مسئله فلسطین دارد؟

آذر مدرسی: من فکر می‌کنم این وضعیت نتیجه یک پروسه است و پروسه ای طی شده تا حمایت از مردم فلسطین و تقابل با

آپارتاید قومی، معضل فلسطین و بشریت متمدن

مصاحبه رادیو نینا با آذر مدرسی، دبیر کمیته مرکزی حزب حکمتیست (خط رسمی)

فواد عبداللہی، دبیر کمیته مرکزی حزب حکمتیست (خط رسمی)

آپارتاید حاکم در اسرائیل به این نقطه رسید. مردم اروپا هم مانند مردم هر گوشه‌ای از جهان به درجه زیادی توسط دول و میدیای رسمی بمباران می‌شوند و تصویری که از بحران‌ها و اتفاقات و دنیا می‌گیرند تا درجه زیادی تحت تاثیر این بمبارانهای تبلیغاتی است. در نتیجه اینکه گویا معضل و بحران فلسطین، جدال بین دولت اسرائیل و حماس است مدتی بر تصویر عمومی مردم سایه انداخته بود. اما همین مردم برمی‌گردند و عقب‌تر را نگاه می‌کنند و می‌بینند که صلح بین مردم فلسطین و اسرائیل، حل مسئله فلسطین ممکن بود. در دوران اسحاق رابین تحقق این امر ممکن بود و تلاشهایی در جریان بود که با ترور رابین توسط همین نیروهای اولترا راستی که امروز در اسرائیل به قدرت رسیده‌اند، عملا به شکست انجامید. دردوره‌ای وجود یک جریان چپ در جنبش فلسطین، مانند جرج حبّش و ”جبهه‌ی آزادیبخش“، و قوی بودن چپ در جهان نشان داد که حل مسئله فلسطین و تشکیل دو دولت مستقل ممکن است. وقتی که جامعه جنایات دولت اسرائیل علیه مردم فلسطین در اسرائیل، در نوار غزه، در کرانه غربی را میبیند، زمانیکه به یمن میدیای اجتماعی سد سانسور و تحریف میدیای رسمی شکسته میشود، وقتیکه دسترسی به اتفاقات امروز و تاریخ همگانی میشود، دیگر این تصویر که گویا معضل فلسطین، کشمکش دولت اسرائیل و حماس و یا کشمکش دولت اسرائیل و محمود عباس است کنار زده میشود. دنیای باز اطلاعاتی که از طریق میدیای غیر رسمی ایجاد شده است به مردم جهان این امکان را می‌دهد که تصویر واقعی‌تری از اتفاقات دنیا داشته باشد و از زیر آوار بمباران تبلیغات دست راستی علیه مردم فلسطین بیرون بیایند و واقعیات را ببینند.

علاوه بر این، خود جامعه اسرائیل با یک بحران جدی روبرو است و نیروی راستی که سال‌ها است در قدرت است و مدام هم قویتر هم می‌شود، زیر فشار یک جنبش اعتراضی است که صدای خود را به گوش جهان رسانده و تصویر یک دستی که میدیای رسمی و دولت‌ها از جامعه اسرائیل می‌دادند، این تصویر که گویا اسرائیل یک تنه و به عنوان یک کلیت ”دولت و مردم“ در مقابل مردم فلسطین و سازمانهای فلسطینی مانند حماس یا جبهه آزادیبخش و به عنوان یک کلیت قرار دارند، شکسته شد! معلوم شد اسرائیل هم جامعه ای است مانند هر جامعه طبقاتی دیگری است و علیرغم اینکه مجلس آن قانون تصویب میکند که ”اسرائیل تنها یک کشور یهودی است“ و دولت اسرائیل نماینده یهودیان است، مردم اسرائیل این را نمی‌پذیرند. مردم اسرائیل با اعتراضات خود علیه شخص نتانیاهو و فساد مالی او، اعتراض به فقر و وضعیت بد معیشتی، علیه سیاست دولت در قبال بحران کرونا در همه ابعاد ایمنی، اجتماعی، اقتصادی آن نشان دادند که غیر از ”حفظ هویت قومی“، غیر از ”نفرت از مردم فلسطین“، غیر از ”تقابل با مردم فلسطین“، مانند مردم نقاط دیگر دنیا مسائل و معضلاتی اجتماعی، سیاسی و اقتصادی دارند. بیکاری، فقر، استثمار، حکومت مذهبی، فساد، راست و حاکمیت آن مسئله است. این اعتراضات تمام تصویری که غرب از اسرائیل ارائه میداد را در هم شکست. اینکه گویا جامعه ای یکدست داریم به اسم اسرائیل که نتانیاهو آنرا نمایندگی میکند و مردمی داریم به اسم فلسطینی که یکدست وابسته به حماس یا الفتح یا حزب‌الله یا سازمان‌های دیگر هستند. شکسته شدن این تصویر بشریت را متوجه واقعیت‌هایی کرد که در آن جامعه دارد اتفاق می‌افتد. متوجه آپارتاید قومی که در اسرائیل وجود دارد، متوجه قوانین تبعیض آمیز و آپارتاید قومی حاکم در این جامعه شدند. اینکه شما اگر یهودی نباشید از یک سری حقوق اجتماعی و انسانی محروم می‌شوید، اینکه کافی است یهودی باشید، مستقل از اینکه شهروند کدام کشور در کدام گوشه جهان هستید، اتوماتیک شهروند اسرائیل می‌شوید و از حقوق اجتماعی، که فلسطینی های ساکن اسرائیل از آن محرومند، بهره‌مند می‌شوید و را نمیتوان با دیوار سانسور مخفی کرد.

فواد عبدلہی: این دوره، به اعتراف میدیای رسمی و دولت‌ها و اتاق‌های فکری‌شان بزرگترین، عظیم‌ترین و گسترده‌ترین حمایت‌ها از مردم فلسطین صورت گرفت؛ مستقل از اینکه کدام نیروها در در آن قوی است یا نیست. از مردم فلسطین حمایت شد، چه در نوار غزه، چه در کرانه‌ی باختری، چه در اورشلیم و شهرهای دیگر اسرائیل و رادیکال‌ترین مطالبات مطرح شد و شما به یکی از آنها اشاره کردید. و این بحث، نه تنها در میان مردم بلکه در بین بالایی‌ها هم در اروپا و غرب می‌چرخد که ”اگر این رژیم یک رژیم آپارتاید است چرا نباید مانند آفریقای جنوبی با آن برخورد کر و چرا نباید تحت فشار قرار بگیرد و چرا این درجه از امتیاز باید به این دولت راست اسرائیل تعلق بگیرد.“

کمیونت ۲۵۵

همانطور که خود شما هم اشاره کردید مسئله فلسطین یک معضل تاریخی است که از جنگ جهانی دوم به این‌سو به صورت لاینحل باقی مانده است. به طور مشخص پس از جنگ سرد فلسطین به یک کانون بحران در خاورمیانه تبدیل شده است. تا زمانی که این معضل حل نشود آن منطقه روی آرامش را به خود نخواهد دید. الان همه به نوعی دارند از راه حل دو دولت سخن می‌گویند اما عملا پای آن نمی‌روند. تا الان چیزی حدود ۱۵۴۳ قطعهنامه شورای امنیت مورد بی اعتنایی دولت اسرائیل قرار گرفته. ”قرارداد اسلو“ هم به همین شکل. بهانه دولت اسرائیل هم این است که تا حماس باشد این بحث ”دو دولت“ بی فایده است. شما به چه صورت این بحث دو دولت را از این کشمکش اسرائیل-حماس جدا می‌کنید؟ چون توازن قوایی که امروز در خود فلسطین هم شکل گرفته نشان می‌دهد که دوران محمود عباس‌ها و اسماعیل حنیه‌ها به طور واقعی به سر رسیده است.

آذر مدرسی: شاید بهتر باشد نگاهی بیاندازیم به اتفاقاتی که در همین دوره افتاده‌اند و سپس به بحث راه حل مسئله فلسطین بپردازیم. اولاً راه حل فلسطین صرفا و منحصرا در دست دولت‌های غربی نیست. شما هم اشاره کردید که چند صد بیانیه و قطعهنامه در محکومیت سیاست‌های دست راستی دولت اسرائیل، در محکومیت پاکسازی قومی که اسم آن را ”شهرک‌سازی“ گذاشته‌اند صادر شده است. اما حقیقت همانی است که دارد در اورشلیم شرقی اتفاق می‌افتد. دارند شهر و کشور را یهودیزه می‌کنند. و این همان پاکسازی قومی است که غرب آن را در بسته بندی شیکی به نام ”شهرک سازی“ تحویل جامعه می‌دهد. بارها اعلام شده‌است که این سیاست خلاف قوانین بین‌المللی است اما تاثیری نداشته است. تاثیری بر دولت اسرائیل ندارد و تاثیری هم بر حمایت دولت‌های غربی و چشمپوشی آنها از تمام جنایات این دولت و آپارتایدی که اعمال می‌کند ندارد. دولت فلسطین ظاهرا به رسمیت شناخته شده است. اما شما شاهد هیچ تغییری نیستید و اسرائیل به راحتی می‌تواند وارد نوار غزه بشود، ارتش خود را به آنجا گسیل کند، آنجا و کرانه غربی را بمباران کند و اعمال اراده بکند و هیچ‌کس هیچ کاری نمی‌کند. این محکوم کردن‌های صوری هیچ چیزی در خود ندارد. در نتیجه حل مسئله فلسطین اساسا در دست دولت‌ها نیست. چون خود این دولت‌ها، از آمریکا و دولت‌های اروپایی گرفته تا کشور های عربی، خود بخشی از صورت مسئله و این معضل و بی حقوقی مردم فلسطین هستند. همه این دول و نیروها از معضل مردم فلسطین برای کشمکش‌های درونی و بهبود موقعیت خود در جهان استفاده سیاسی می‌کنند.

به طور نمونه بحران اخیر و اهداف دو طرف، دولت اسرائیل و حماس، نگاهی ببیندازیم.

اتفاقات اخیر برکتی بود هم برای نتانیاهو و راست در اسرائیل و هم برای حماس در نوار غزه. هردو با معضلات جدی‌ای روبرو بودند. نتانیاهو چندین دور تلاش کرد دولتی به رهبری حزب خود تشکیل بدهد و در قدرت بماند اما در دور آخر با شکست روبرو شد. مستقل از اینکه نتانیاهو با شکست در تشکیل دولت مصونیت سیاسی خود را از دست می‌دهد و با پرونده فساد اقتصادی‌اش باید به زندان برود، اما علاوه بر آن کنار رفتن او میتوانست به معنی تضعیف این راست فاشیستی، که نتانیاهو آنرا نمایندگی می‌کند، باشد و ممکن بود انتلافی از نیروهای اسرائیلی و عرب، که به آنها نیروهای عرب-اسلامی می‌گویند، شکل بگیرد. تعرض و موشک‌پراکنی حماس برکتی بود برای نتانیاهو که به این بهانه و با حمله به نوار غزه و دامن زدن به نفرت قومی و نفاق بین مردم یهودی و فلسطینی ساکن اسرائیل، اولاً سیاست پاکسازی قومی خود را به مسئله جدال با حماس تبدیل کند و ثانیاً "خطر" حماس و مردم فلسطین را به مسئله اصلی مردم اسرائیل تبدیل کند، عملا شکل گرفتن چنین ائتلافی را غیرممکن کند و موقعیت خود را تثبیت بکند. به گفته یکی از مشاورین خود نتانیاهو، او همیشه یک شانس از این نوع را به وجود می‌آورد و از طریق عمده کردن یک دشمن خارجی، گاهی ایران و گاهی حماس، موقعیت خود را تثبیت می‌کند. و این بار نه تنها تلاش میکند موقعیت خود را در دولت، بلکه موقعیت راست فاشیست را در اسرائیل تقویت کند. بیخود نیست بخش‌های هار و اولترا راست و اوباش‌شان را در اسرائیل فعال کردند و صحنه های لینچ کردن مردم فلسطینی توسط نیروهای فاشیست داخل اسرائیل بودیم. باندها و اوباشی که توسط دولت اسرائیل مسلح شده‌اند و مورد حفاظت و حمایت ارتش اسرائیل به مردم فلسطینی حمله میکنند.

تعرض امروز این اوباش به مردم فلسطینی ساکن اورشلیم شرقی و افسار گسیختگی آنان توسط دولت نتانیاهو هم‌زمان علیه مردم آزادیخواه اسرائیل که خواهان حل معضل فلسطین و تشکیل دو دولت مستقل اند، علیه این اولترا راست فاشیست و غیر انسانی ایستاده اند. راستی که تلاش میکند این مردم را به عقب براند و موقعیت خود، چه در قدرت و چه در جامعه تقویت کند و شکاف قومی عمیق‌تری را در آن جامعه به وجود بیاورد.

بهرحال تا آنجایی که به دولت اسرائیل و نتانیاهو برمی‌گردد، بیشترین استفاده را از موشک پراکنی‌های حماس کردند.
←

آپارتاید قومی، معضل ...

و فتح هم با توجه به قطع امید کردن مردم فلسطین از آنها در انتخاباتی که قرار بود صورت بگیرد موقعیت خوبی نداشتند. چه در نوار غزه و چه در کرانه باختری و اسرائیل تلاش برای بیرون آمدن از زیر چتر حماس، فتح یا حزب‌الله، بعنوان سازمانهایی که مانند بورژوازی عرب که از مصائب مردم فلسطین ارتزاق می‌کنند، در جریان است. جنبش و تحرکی که تلاش میکند از زیر هژمونی این احزاب بیرون بیایند و راه خود را پیدا کند. این کشمکش و بخصوص بمباران نوار غزه توسط دولت اسرائیل برای حماس هم امکان و شانسی بود که یک بار دیگر به عنوان قهرمان و نماینده و مدافع میلیتانت مردم فلسطین ابراز وجود کند و موقعیت خود را تثبیت کند.

مصائب و کشتار مردم فلسطین دستمایه سوءاستفاده نیروهای ارتجاعی هردو طرف قرار گرفت. اما همانطور که گفتم نه جنگ و نه آتش‌بس بین این نیروها معضل اصلی که در آن منطقه موجود است، چه مسئله تشکیل دو دولت مستقل و چه آپارتایدی که در اسرائیل وجود دارد را حل نمی‌کند. برعکس هر دو طرف روی وجود این معضل سرمایه گذاری کرده و از آن ارتزاق میکنند. انتظار حل مسئله فلسطین و تشکیل دو دولت مستقل از اینها انتظار بیهوده ای است.

به نظر من بخشی و شاید بخش جدی از ممکن شدن تشکیل دو دولت مستقل، به مردم اسرائیل و مردم فلسطین، چه در اسرائیل زندگی بکنند و چه در ساحل غربی و چه در نوار غزه، بستگی دارد. مردمی که از هر دو طرف، چه اسرائیلی و چه فلسطینی، تلاش میکنند از زیر دست نیروهای ارتجاعی و راستی که مانند بختک بر زندگی شان حاکم شده اند بیرون بیایند.

اگر دو دولت مستقل و متساوی‌الحقوق راه حل است، که به نظر من هنوز راه حل است، بخش جدی از آن برمی‌گردد به جنبشی چپ و آزادیخواهانه در هردو طرف. چپی که بتواند در اسرائیل راست فاشیست را کنار بزند و حداقل ”پیمان اسلو“ را به رسمیت بشناسد، از مناطقی که پاکسازی قومی در آن انجام شده عقب نشینی کند و به مردم فلسطینی اجازه بدهد که به زندگی و کار خودشان برگردند، به محاصره اقتصادی مردم فلسطینی در نوار غزه را پایان بدهد و به رسمیت دادن به دو دولت مستقل تن دهد. در فلسطین هم همینطور؛ اگر نیرویی چپ و رادیکال عرض اندام نکند و این راست در خود فلسطین را کنار نزند، نمی‌توان امیدی داشت که حماس یا محمود عباس به پای تشکیل دو دولت برود. عرض اندام و قدرتمند شدن نیرویی چپ و رادیکال در اسرائیل و فلسطین که توان کنار زدن راست در هر دو جغرافیا را دارد، به نظر من این یکی از شروط مهم و یکی از ابزارها و یکی از امیدها و شاید تنها امیدی است که می‌شود داشت. امید بستن به دولت‌ها و به اصطلاح مراجع بین‌المللی، که سال‌هاست در برابر این کشتار سکوت کرده‌اند، راه به جایی نمیبرد.

چه راست در اسرائیل و چه نیروهای موجود در فلسطین هر دو طرف به این شکاف و ادامه این معضل نیاز دارند. تا جاییکه به فلسطین برمیگردد، زندگی و ادامه حیات حماس و نیروهای دیگری که ظاهرا امروز نماینده مردم فلسطین اند به ادامه و تعمیق این شکاف بستگی دارد. اگر این مشکل حل شود ریشه جریانات ارتجاعی‌ای مانند حماس و حزب الله هم زده می‌شود. عکسی از زنی با پلاکاردی هست که روی آن نوشته شده ”دولت اسرائیل! ببخود حماس را بهانه بمباران ما نکن. اتفاقا دولت آپارتاید شما متشأ به وجود آمد حماس است“ و این زیباترین تبیینی است که می‌توان از این مسئله ارائه کرد. راست و فاشیسم در اسرائیل هم به این شکاف، این معضل و این تقابل با حماس و حزب الله و ... نیاز دارد و بدون آن به سرعت حاشیه ای و از صحنه خارج میشود.

خلاصه کنم، من فکر می‌کنم هنوز تنها راه تشکیل دو دولت مستقل است. اما اگر چشم امید را به دولت‌ها و مراجع بین‌المللی ببندیم هیچوقت این اتفاق نمی‌افتد مگر تحت فشار جنبش‌های چپ، رادیکال و آزادیخواهانه، هم در اسرائیل و فلسطین و هم در کشورهای غربی.

فواد عبداللهی: به این قسمت از پاسخ شما برمی‌گردیم. اما پیش از آن یک مولفه دیگری که دوست داشتم به آن بپردازیم نکته ای است که شما آن را مطرح کنید. شما به مولفه‌های داخلی که دولت اسرائیل و حماس به آن نیاز داشتند اشاره کردید. اما چه مولفه منطقه‌ای نیاز دولت اسرائیل به دامن زدن به این جنگ را به وجود آورد؟ چون حدود دو یا سه ماه پیش دولت اسرائیل داشت با دولت‌های عربی پیمان‌هایی را امضا می‌کرد و وقتی تصویر کلی را نگاه می‌کردیم می‌دیدیم که مسئله فلسطین خیلی حاشیه‌ای شده بود اما الان دوباره برجسته شده. در منطقه چه چیزی تغییر کرد که مولفه سیاست خارجی هم به آن اضافه شد؟

آثر مدرسی: تا آنجا که به منطقه و موقعیت اسرائیل در منطقه

برمیگردد، ترامپ سیاست روشنی داشت. س‌ریاست ترامپ حاشیه‌ای کردن مسئله فلسطین از طریق ”معامله قرن“ بود. این سیاست رسمی دولت امریکا بود. به رسمیت شناختن اورشلیم به عنوان پایتخت اسرائیل (که پس از آن دولت اسرائیل سیاست یهودیزه کردن اورشلیم به عنوان پایتخت اسرائیل و پاکسازی قومی را در دستور خود گذاشت)، فراهم کردن امکان نزدیکی کشورهای عربی مخالف ایران به اسرائیل و عقد قرارداد با ”پیمان ابراهیم“ تلاشهایی بود برای تقویت موقعیت اسرائیل در منطقه در مقابل ایران و تبدیل اسرائیل به محور اتحاد دولت‌های عربی بود. این سیاست البته بر متن موقعیت و نیاز دولت‌های عربی، که همانطور که گفتم از مصائب مردم فلسطین ارتزاق می‌کنند، و پشت کردن رسمی و علنی به مصائب مردم فلسطین، ممکن شد.

اما با دست بدست شدن قدرت در آمریکا پیشبرد آن سیاست با همان قدرت و اشتیاق سابق متوقف شد. البته هیچ سیاستی از طرف دولت بایدن رسما از دستور خارج نشد. اورشلیم کماکان پایتخت دولت اسرائیل ماند، حمله اسرائیل به نوار غزه از طرف بایدن و بخش اعظم سران کشورهای غربی به عنوان ”حق اسرائیل در دفاع از خود“ تائید به رسمیت شناخته شد و رابطه و یا سیاست‌های ماکروتر امریکا هیچ تغییر جدی نکرد. اما عملا در روند تثبیت موقعیت اسرائیل و بخصوص حاشیه ای شدن مسئله فلسطین وقفه و سکنه ای وارد شد.

این وقفه و اعلام بازگشت امریکا به برجام طبیعتا باب میل نتانیاهو و دولت دست راستی اسرائیل نبود. بسیاری از اتاق‌های فکری در غرب معتقدند که چه موش‌دوانی‌های اسر‌ای‌یل در منطقه علیه ایران، از ترور تا بمب‌گذاری و حمله به تاسیسات نطنز یا حمله به کشتی‌های ایران در منطقه و آب‌های نزدیک سوریه، در اساس پیامی است به بایدن و دمکرات‌ها و غیر ممکن کردن بازگشت امریکا به سیاست‌های دوره اوباما!. اسرائیل با تبدیل معضل مردم فلسطین به جنگ بین یک جریانی که دنیا به آن می‌گوید ”جریان تروریستی" و یک تروریسم دولتی که دنیا آن را به عنوان یک ”دولت متمدن“ به رسمیت می‌شناسد، یک بار دیگر تلاش کرد موقعیت خود را اساسا در غرب تثبیت کند و یک بار دیگر معضل فلسطین و تلاش برای حل آن را به عقب براند.

به نظر من دولت اسرائیل در این سیاست خود موفق نشد. تحرک انسانی در سراسر جهان که پیش‌تر به آن اشاره کردیم، موج وسیع ضد آپارتاید حاکم در اسرائیل و حمایت از مردم فلسطین، علیرغم تمام تبلیغات میدیپای رسمی ”جنگ اسرائیل و حماس“، نپذیرفتن این صورت مسئله از سوی بخش وسیعی از مردم دنیا، از ژاپن تا نیویورک، نشان داد که این سیاست دیگر کار نمی‌کند. فشار اعتراضات توده ای در جهان و بویژه در امریکا و آپارتاید عریان و قانونی در اسرائیل در کنار خطر رشد فاشیسم افسار گسیخته در خود اسرائیل و کشتار مردم بیگناه فلسطینی در هیئت حاکمه آمریکا، شکاف ایجاد کرد. تا جاییکه در حزب دمکرات امریکا بر سر فروش اسلحه به اسرائیل اعتراض و اختلاف نظر بوجود آمد.

از این زاویه من فکر نمیکنم دولت اسرائیل به اهداف خودش رسیده‌است. امروز در افکار بین‌المللی به حق آپارتاید حاکم در اسرائیل با آپارتاید نژادی آفریقای جنوبی مقایسه می‌شود، یهودیزه کردن اورشلیم شرقی و محله جراح، بعنوان پاکسازی قومی مورد اعتراض قرار گرفته و محکوم شده است. تصویر اسرائیل از خود بعنوان کشوری که مورد تعرض است، تعرض ایران یا حماس، را امروز دیگر کسی قبول نمی‌کند و برعکس مشروعیت دولت اسرائیل بیشتر و بیشتر مورد سوال قرار گرفته است. از این زاویه فکر می‌کنم اسرائیل به اهداف منطقه‌ای و جهانی خود نرسید و امروز اتفاقا از نظر افکار بین المللی بیشتر تحت فشار است.

فواد عبداللهی: اجازه بدهید نگاهی به مواضع ناسیونالیسم پرو-غرب ایرانی در قبال این مسئله داشته باشیم. اپوزیسیون ایرانی از راست تا چپ‌اش مجموعا معتقدند جنگی که در جریان است جنگ بین تروریسم حماس و دولت اسرائیل است و مسئله تشکیل دو دولت نیست. شما هم به آن اشاراتی داشتید. بعضا می‌گویند که مردم فلسطین یک مشت تروریست هستند که می‌خواهند به دستور ایران اسرائیل را نابود کنند و حل این جنگ بدون خاتمه دادن به حماس و جمهوری اسلامی امکان پذیر نیست. و حتی پا را فراتر هم گذاشته‌اند و می‌گویند دلیل اینکه مردم ایران در قبال این مسئله سکوت اختیار کرده‌اند این است که حکومت ایران بوجه و اکسن مردم را خرج موشک‌های حماس می‌کند. می‌خواستم جایگاه این موضع و این تفسیر دست راستی در قبال این پاکسازی قومی که دولت اسرائیل به راه انداخته را مقداری شفاف بکنید. این اپوزیسیون دارد چه اهدافی را در این زخم عفونی قومی و این پاکسازی قومی دولت اسرائیل دنبال می‌کند؟

آثر مدرسی: تبلیغات میدیپای این راست عظمت طلب ایرانی و حتی نیروهایی که به خود چپ می‌گویند اما در حقیقت ناسیونالیست‌های ایرانی پروآمریکایی هستند، بیش از اندازه مشمئز کننده است.

تبلیغات اینها حتی از تبلیغات بی‌بی‌سی و جریانات راست در غرب عقب‌مانده‌تر است. اتفاقا تبلیغات اینها بسیار شبیه تبلیغات میدیای دست راستی در اسرائیل است که تلاش می‌کند مردم اسرائیل را با چنین سمومی مسموم کنند و به این تفرقه دامن بزنند. قساوت قلب این اپوزیسیون چه به نام چپ و چه راست، زیر پوشش ضدیت با جمهوری اسلامی و تقابل با حماس بعنوان یک جریان تروریستی، در قبال کشتار مردم بی‌گناه فلسطین تنها و تنها می‌تواند ظرفیت اینها در خون پاشیدن به زندگی مردم در آینده ایران را نشان دهد. نشان می‌دهند این نیروها می‌توانند به انواع بهانه هاعلیه بخش‌های مختلف جامعه چه قساوتی به خرج بدهند و چقدر می‌توانند به اختلافات قومی، مذهبی، فرهنگی و در آن جامعه دامن بزنند.

جامعه بشری در تمام دنیا این صورت مسئله که این جنگ بین دولت اسرائیل و گروه تروریستی حماس است را نپذیرفته است. حتی نپذیرفته است که این جنگ بین یک دولت و یک نیروی تروریستی است. چشم جامعه بشریت مدت‌هاست به روی واقعیت باز شده است. مدت‌هاست می‌گویند که حل مسئله فلسطین از طریق تشکیل دو دولت را به رسمیت می‌شناسد. اما این جریانات، همانطور که گفتم، تبلیغاتی که راست‌ترین نیروهای فاشیست در اسرائیل می‌کنند را به نام مخالفت با جمهوری اسلامی و تروریسم اسلامی اشاعه می‌دهند.

تا آنجا که به ناسیونالیسم عظمت طلب پروغرب ایرانی مربوط می‌شود، یک خصلت این ناسیونالیسم ضدیت با مردم عرب است. در تبلیغات اخیرشان علیه مردم فلسطین می‌گویند: ”فراموش نکنیم که اعراب مسلمان بارها به ایران حمله نظامی کرده‌اند.“ ”حملات اعراب“ را از زمان عُمر تا صدام حسین را به یاد مردم ایران می‌آورند تا احساسات ضد عربی را دامن بزنند. تنفر ضد عرب همیشه در ناسیونالیسم عظمت طلب ایرانی وجود داشته و این بار تحت پوشش اینکه ”پول مردم ایران خرج مردم فلسطین می‌شود“ عنوان میشود. این نوع تبلیغات که نه علیه سازمان یا دولتی ارتجاعی که علیه میلیونها انسان به جرم عرب زبان بودن است و دامن زدن به احساسات ضد عرب، فردا به راحتی دستمایه پاکسازی قومی در ایران خواهد شد. نه تنها علیه مردم عرب زبان در ایران بلکه علیه مردم کرد زبان، ترک زبان و غیره. این‌ها نتانیاهوهای آینده ایران اند.

به اسم ”تمامیت ارضی“ و اینکه ایران را تکه تکه نکنیم همین قساوت را علیه میلیونها انسان به خرج خواهند داد و به محض اینکه یک کرد زبان، یک عرب زبان، یک ترک زبان و به تبعیض علیه خود به این دلیل که به یک قوم یا مذهب یا زبان دیگری منتسب می‌شود اعتراض کند، با همین قساوت با او برخورد می‌کنند. قضاوتی که اینها امروز درباره کشتار مردم بیگناه فلسطین توسط دولت فاشیست اسرائیل می‌کنند، قساوت قلبی که در برابر کشتار و مصائب مردم فلسطین و آپارتاید در آن جامعه و تحقیر و تبعیض روزانه تنها و تنها به دلیل عرب زبان و مسلمان بودن متحمل می‌شوند، آیینه تمام نمای نقش این ناسیونالیستهای عظمت طلب در آینده ایران است.

این‌ها نتانیاهوها و فاشیستهایی اند که فردا در ایران در مقابل اعتراض مردم عرب زبان، خواهند گفت ”شما همان عرب‌هایی هستید که از زمان عُمر تا صدام به ایران تجاوز کرده‌اید درنتیجه سرکوب شما دفاع از ایران و ایرانی است.“!

ناسیونالیستهای چپ‌ها هم با فرمول دیگری آمده‌اند. فرمول ”مبارزه با اسلام سیاسی“ و ”تروریسم اسلامی“ و با تحویل دادن تمام و کمال مردم فلسطین به حماس و تبدیل کردن آنان به لشکر حماس! به نظر من این فقط و فقط نشانه شارلاتانیسم و ظرفیت ضد انسانی یک جریان است. چنین نیرویی فردا به اسم ”مبارزه با اسلام سیاسی“ علیه مسلمانان بسیج می‌شوند. به اسم ”مبارزه با اسلام سیاسی“ اعلام می‌کنند که تمام مساجد باید بسته بشود اما با سایر مذاهب دیگر هیچ مشکلی ندارند. نیرویی که به اسم ”مبارزه با اسلام سیاسی“ مسلمان بودن را جرم محسوب میکند، مردم مسلمان را تروریزه می‌کند و تمام کسانی که می‌گویند ”الله‌اکبر“ را تحویل جمهوری اسلامی و حماس و حزب‌الله می‌دهد، هم دارد نقش خود را در آینده ایران نشان می‌دهد. نیروهایی که نام کمونیسم و کارگر را یدک میکشند اما سرسوزنی با نیروهای راست از نوع ضد مسلمان آن ندارند و جامعه و مردم را از کمونیسم و کمونیستها میترسانند. دره ای عمیق میان انساندوستی کمونیستها، ضدیت کمونیستها با مذهب و دستگاه مذهبی، تقابل کمونیسها با هویت تراثی قومی و مذهبی و .. و نفرت پراکنی دست راستی این نیروها وجود دارد!

این صف نتانیاهوهای آینده ایران است، یکی با فرمول ”دفاع از تمامیت ارضی“ و یادآوری حملات ”عرب‌ها“ به ایران و دیگری به اسم ”مبارزه با تروریسم اسلامی“، جمهوری اسلامی و ”اسلام سیاسی“!.

در مقابل این نیروها اما جنبشی قدرتمند موجود است که همین امروز در ایران میگوید مردم ایران و فلسطین هردو قربانی یک جنبش اند، جنبشی که در اسرائیل علیه شکاف و نفرت قومی و مذهبی

←

آپارتاید قومی، معضل ...

میان فلسطینی و اسرائیلی، مسلمان و یهودی ایستاده است و علیه این جنبش ارتجاعی و نیروهای آن به میدان آمده است. نیرویی است که در لبنان فریاد میزند ”ما و مردم ایران یک صورت مسئله و یک خواسته داریم“! این جنبشی است که می‌تواند فاشیسم را، چه در قدرت در ایران، در اسرائیل، در نوار غزه و چه در اپوزسیون

ایران، همه را با هم عقب بزند.

اجازه بدهید درمورد اینکه چرا مردم بیرون نمی‌آیند و در دفاع از مردم فلسطین تظاهرات نمی‌کنند، یک نکته را خاطر نشان کنم. این مسئله، یعنی دفاع از مردم فلسطین در ایران مسئله بسیار حساسی است. به نظر من مردم، و به خصوص بخش پیشرو آن جامعه می‌داند که هرنوع حمایت از مردم فلسطین از طرف جمهوری اسلامی مورد سوءاستفاده قرار می‌گیرد و به حمایت از حماس تبدیل می‌شود. شما اگر می‌خواهید حمایت مردم ایران از مردم فلسطین را ببینید همین کافی است که ببینید مردم در تظاهرات‌های جمهوری اسلامی به نام دفاع از فلسطین شرکت نمی‌کنند و حاضر نیستند به نام دفاع از فلسطین از حماس دفاع کنند. آن را بایکوت می‌کنند. سالهاست که در چنین تحرکاتی شرکت نمیکنند. تبلیغات نیروهای فاشسیت ایرانی و پخش شعارهای ارتجاعی در یکی از تظاهرات‌های چند سال پیش ایران هم نمی‌تواند به آنها در حمایتشان از کشتار مردم بیگناه فلسطین کمک کند.

باید این نیروها را شناخت، افشا کرد، در مقابل آنها صفی متحد و انسانی بست و مخاطراتشان برای آینده مردم در ایران به حداقل رساند.

۲۳ مه ۲۰۲۱

با تشکر ازرفیق سعید محمدی برای پیاده کردن فایل صوتی این مصاحبه

کارگران و انقلاب

برای کارگر کمونیست انقلاب یعنی فیزش طبقه کارگر برای عملی کردن تمام این تمول عظیم اجتماعی. مبارزه برای آزادی، برابری و حکومت کارگری. اگر کارگر به میدان سیاست میاید باید برای این بیاید. باید بعنوان رهبر رهائی کل جامعه به میدان بیاید. دوران کشیده شدن کارگران بدنبال این و آن بسر رسیده است. جریان کمونیستی در درون طبقه کارگر هدف خود را این قرار داده است که کارگران را به این دورنما مجهز کند و حرکت مستقل کارگران برای کسب قدرت سیاسی و انجام انقلاب کارگری را سازمان بدهد.

منصور حکمت

کمونیست۲۵۵



جنبش ”می تو“

بررسی یک ”کیس“

روز فرقی نمی کند، چه در محیط کار یا بیرون از آن ”امن نیست“ باید مراقب باشد. باید ”لباس خوب“ بپوشد که مورد تعرض قرار نگیرد. نه بخاطر اینکه کسی بیاید و مرتکب قتل شود یا اینکه جیب شما را بزند که می تواند شامل حال همه شود، نه بخاطر اینکه کسی جرم و جنایتی بکند و ممکن است شما هم قربانی آن جرم و جنایت شوید؛ بلکه تعرض بخاطر جنسیت شما صورت می گیرد. و شما باید ”امن“ رفتار کنید. و این جزو داده زندگی زنان و دختران است و به جرات می توان گفت که تمام زنان و دختران کره خاکی در این شرایط به دنیا می آیند، بزرگ می شوند و زندگی و کار می کنند. اینکه بعضی ها جرات دارند در موردش حرف بزنند یا بعضی ها به دادگاه می کشانند به جای خود، اما نود و نه درصدش اصلا به هیچ دادگاهی کشیده نمی شود و هیچ صحبتی از آن هم نمی شود. بعضی ها به اشکال خشونت آمیز و تجاوز و قتل و غیره می رسد، بعضی ها هم جزو داده زندگی قربانی می شود و با آن زندگی می کند و یاد می گیرد که چطور ”امن“ زندگی کند. امن به این معنی که بدانی هر لحظه مورد تعرض هستی از محیط کار و میتوانی مورد سواستفاده جنسی قرار بگیری! می خواهم بگویم این به داده جامعه تبدیل شده است. این سکوت را شکستن، بخصوص زمانی که اگر زنان و دختران در مورد آن حرفی بزنند خودشان اولین کسی هستند که سرزنش می شوند، که گویا این شما هستی که بد لباس پوشیدی، این شما هستی که رفتار بدی داشته ای و یا اینکه این شما هستی که خندیده ای،.... مهم است. البته در مورد ایران فرق می کند. ایران قانونا گفته که شما مورد تعرض قرار می گیری مگر اینکه آنطور که من می گویم رفتار بکنی که تازه اگر آنطور هم که تعیین شده است رفتار بکنی تازه باید بروید در نوبت معاملات جنسی که باید برای شما تعیین بکنند که چطوری رفتار بکنی وگرنه امنیت حفظ نمی شود. و شکستن این سکوت خراشی ایجاد کرد که ببینید در بالاترین سطح سوخت و ساز فر هنگی جامعه، چه منجلابی از نا امنی و زن ستیزی وجود دارد! و از این نظر این اتفاق به مانند شوکی بود که باعث شد خیلی ها این سکوت را بشکنند و زنان زیادی سکوت را شکستند و آمدند صحبت کردند. کیس های خیلی زیادی هم طرح شد که اصلا مجرم ندارد و مبنای هیچ دادگاه و به محاکمه کشاندن هیچ متهمی واقع نشدند. و در مورد اثبات جرم و قوانین کیفری هم تلاشی صورت نگرفت. فقط طرف آمده و گفته که به من هم تعرض شده است. شما نمی توانید زن یا دختری را در آن جامعه پیدا کنید و بگوید که من از کوچه رد شدم و کسی به من تعرض یا لیچاری نگفته باشد و یا اینکه تحقیری و یا شوخی جنسی نکرده باشد. از پسر بچه کوچک گرفته تا آدم بزرگسال غالبا به خودش حق میدهد که این کار را بکند! و اسم این تعرض را گذاشته اند

رفتار جنسی. اینها هیچکدام رفتار جنسی نیستند. اینها نا امن کردن محیطی است که شما در هر لحظه باید مواظب باشید که به نوعی مورد تعرض واقع نشوید. تا جایی که به این جنبش بر می گردد، این حرکت خراشی ایجاد کرد که این ریاکاری و این تصویر زیبا و این تصویر رنگین از ارزشها و معیارها و حرمت زن در بالاترین سطح فر هنگی جامعه که برایش اسکار می گیرند و همچنین خود اینولوژی ای که تولید می کنند و رنگش را به دنیا می زند در چه منجلابی فرو رفته است. چه برسد به آن لایه های پایینی جامعه !!

همه می دانیم که صنعت سینما بخصوص بعد از جنگ سرد واقعا به یک نهاد افکار سازی و ایندولوژیک و سیطره تمام بر سوخت و ساز فر هنگی با صنعت فیلم و موسیقی و هنری که غرب دست بالا را داشت تبدیل شد و هژمونی دارد. و شما وقتی در این سطح می بینید که یک خانم هنرپیشه ای که اگر بخواهد رل مورد نظرش را بازی کند بعنوان مقرارت شغلی و غیره باید هزار تا خدمات جنسی به تهیه کننده بدهد و یا اینکه خیلی چیزهای دیگری را تحمل کند، و به ندرت زنانی را می بینید که به مراتب بالا رسیده باشند بدون اینکه از چنین تعرضاتی در امان بوده باشند. خیلی از آنها ”مشکلی“ با این قضایا نداشته اند و حتی از روندی که باعث موفقیت اشان در این عرصه شده است هم تشکر کرده اند، هر چند که این کمترین تخفیفی در جرایم جنسی صورت گرفته، زن ستیزانه بودن آن ندارد. نمی توان منکر شد که زشتی و ضمختی و تلخی این واقعیت بنیادین، به بخشی از سوخت و ساز و داده جامعه تبدیل شده است. اینکه این جنبشی که به راه افتاده تا چه اندازه می تواند دامنه نفوذ داشته باشد، بخشی از آن به زندگی های واقعی و زمینی انعکاس پیدا کرده است مثل سرنوشتی که کیس ”هاروی واینستین“ داشته و در دادگاه ثابت شده است. اما خود این جنبش اساسا جنبشی در دنیای مجازی بوده و خیلی از آنها فقط در سطح ادعا باقی مانده

مقدمه: متنی که میخوانید، متن پیاده شده مصاحبه تلویزیون رهایی زن با من است که در تاریخ ۲۶ آوریل ۲۰۲۱ ، از این تلویزیون پخش شد، که توسط رفیق آزاد کریمی پیاده و ادیت اولیه نگارشی، و توسط من تدقیق و ادیت نهایی، شده است. در خاتمه در پاسخ به سوال و ملاحظات تعدادی از بینندگان، توضیحات و پاسخ های من را میخوانید.
ثریا شهابی

مینو همتی (تلویزیون رهایی زن): ایکاش برای ورود به دنیای مجازی و ”راندن خر مراد“، همچون رانندگی با اتوموبیل نیازمند مطالعه آئین نامه و کسب قبولی در تئوری و عمل، در شناخت و رعایت قوانین راهنمایی و رانندگی و کسب گواهی نامه می بودیم. خطرات ناشی از تصادمات در دنیای مجازی دست کمی از صوانح رانندگی نداشته اند. در هندوستان و آسیای شرقی شاهد هجوم گله وار تحریک شدگان دنیای مجازی به اقلیتها و زنان بودیم و در مدارس غرب هر از چند گاهی شاهد تهاجم گروهی به یک نوجوان هستیم که منجر به خودکشی یا افسردگی گردیده است. و اخیرا شاهد حمله گروهی به محسن نامجو در دنیای مجازی بوده ایم. در این برنامه از ثریا شهابی صاحب نظر مارکسیست و مدافع حقوق زنان و کودکان دعوت کردیم که ماجرا را از منظری دیگر بررسی کنیم

مینو همتی: ثریا شهابی؛ با سلام های بسیار گرم، به برنامه رهایی زن خوش آمدید!

ثریا شهابی: خیلی متشکر. من هم به شما و بینندگان برنامه سلام می کنم.

مینو همتی: اگر بخاطر داشته باشید وقتی که اولاف پالمه در استکهلم ترور شد و پلیس فرد مظنون را دستگیر کرد، در روزنامه ها مظنون را فرد ۳۳ ساله نامیدند و تا پایان دادگاه عموم مردم از هویت این فرد مطلع نشدند. همچنین در موارد دیگر هم مشاهده کرده ایم که به همین شکل بوده است که برای حفظ حرمت و آبروی افراد، نام متهم تا اثبات جرم و اعلام حکم فاش نمی شود. به هر حال اصل بر برانت است و تا اثبات جرم در دادگاه صالحه متهم بی گناه شناخته می شود. اما برگردیم در رابطه با جنبش“می تو“ که یکسال است پاگرفته است. دوست داشتم قبل از پرداختن به کیس آقای نامجو بعنوان یکی از موارد متهم به تجاوز جنسی، کلا در مورد جایگاه جنبش ”می تو“ در دنیای مجازی و دنیای حقیقی و حقوقی توضیحاتی بدهید و در عین حال اینکه از شما بپرسم که چگونه است که محسن نامجو در همین دنیای مجازی، متهم، محکوم و مجازات می شود؟

ثریا شهابی: شما به مقدمه خیلی خوبی در مورد حقوق متهمین و مجرمین اشاره کردید. ولی اجازه بدهید همانطور که سوال کردید از خود جنبش ”می تو“ شروع کنم. جنبش ”می تو“ یک حرکتی بود در سطح یکی از بالاترین سوخت و سازهای فر هنگی جهان که بر کرسی ریاست فرهنگ و ارزش و اعتبار و ایندولوژی غرب که بر جهان سیطره دارد. شروع این جنبش تحرکی بود در این سطح، که بر پیکره جامعه ای که زن ستیزی و ناامنی زندگی زنان بخشی از داده محیط های کار و زندگی همه زنان در سراسر دنیاست، خراشی ایجاد کرد. گوشه هایی از کوه عظیمی که در دنیا در مورد وضعیت زنان وجود دارد و آنهام احساس ناامنی و مورد تعرض جنسی، لفظی، فیزیکی، روحی و روانی قرار گرفتن است، را نشان داد. آن را با ادعاهایی که تعداد زیادی از زنان و شخصیت های خیلی سرشناس هالیوود مطرح کردند، و یکی از کیس های آن که به نتیجه رسید که در مورد هاروی واینستین بود که دو فقره تجاوز(rape) را توانستند ثابت بکنند و فکر کنم به بیست و سه سال زندان محکوم شد، امکان و فضایی بوجود آورد.

این ماجرا یک تحرکی را بوجود آورد، حاوی اینکه ”زنان سکوت را بشکنند“ و در موردش صحبت بکنند. بخصوص اینکه سکوت در مورد اینگونه رفتارها بخشا بخاطر ترس است و بخشی هم جزو فرهنگ داده جامعه است. یعنی ناامن زندگی کردن و احساس نا امنی کردن بخاطر جنسیت بخشی از داده زندگی همه زنان و دختران کره خاکی است. مگر اینکه کسی در محفظه بزرگ شده باشد که آن را ندیده یا احساس نکرده و یا تجربه نکرده باشد. شما از هر دختر و پسر و خواهر برادری که برسید می فهمند که دختر که بخواهد از خانه بیرون برود، هر چقدر هم که در خانه اش رابطه امنی برقرار باشد باید بیرون از خانه مراقب باشد. شب باشد یا

جنبش ”می تو“ …

است و هنوز اثبات نشده است. ولی همینکه باعث شده که خیلی ها این سکوت را بشکنند و خجالت نکشند و احساس شرم نکنند و اینکه اگر کسی به آنها تعرض کرده است احساس گناه نکنند، فضایی ایجاد کرده که قابل دفاع است. منتهی اینکه این به کجا برسد و چه دامنه ای پیدا بکند و آیا این جنبش می تواند نا امنی موجود بر زندگی میلیاردها زن که دستشان به چنین کمپین هایی نمی رسد حل بکند یا نه، و بتواند ریشه این تبعیض را بخشکاند یا نه، حتی در خود آمریکا، به نظر من این سوال محقی است و به نظر من مطلقا نا توان است! حالا اگر لازم شد می توانیم بیشتر در این زمینه صحبت کنیم.

مینو همتی: اتفاقا سوال بعدی من هم در همین زمینه است. اینکه نظر شما در رابطه با این کمپین چیست و اینکه آیا می توان از دل همین کمپین ها تصویری از یک پیشروی مهم در زمینه حقوق زنان دید یا نه سوال بعدی من از شماست.

ثریا شهابی: ببینید؛ راهی که این کمپین ها به طرف آن کانالیزه می شوند این است که به طرف ”نژاکت سیاسی“ (political cor-rectness) برود که این سنت بخصوص در آمریکای شمالی خیلی قوی است. ”نژاکت سیاسی“ در سطح و دست نزدن به تبعیض ها و بنیادهای نابرابری جامعه که نهادینه شده است. شما در آمریکا فجیع ترین و کثیف ترین نوع تعرض به سیاه پوستان را دارید، و از آنطرف هم سسته رفته ترین و تمیزترین لفظ بیان را دارید که اگر به یکی بگویید سیاه، شما مجرم شناخته می شوید.

جنایی کردن استفاده از الفاظو کلمات و بیان در روبنا و ظاهر قضیه و اجتناب کردن از اینکه کمترین جوابی به حل بنیاد مصائب دادن، این یک کج راهی است که اتفاقا در مقابل این جنبش ”می تو“ هم هست و همین الان هم می بینید که به این سمت رفته است. هر سوخت و ساز شخصی آدمها را جنایی اعلام کردن و به جای اینکه هدف این باشد که جامعه را امن نگه دارید، به جای اینکه هدف این باشد که عدالت را برقرار کنید، به جای اینکه هدف این باشد که آموزش بدهید و ریشه های اقتصادی بازتولید این تعفن را در سطح فرهنگ، ایدئولوژی و فکری بخشکانید، همه اینها را تخفیف دادن به اینکه شما یک کلام از دهنتان خارج شد و گفتید ”این“ یا ”آن“! و در این سیر انواع و اقسام هویت تراشی های بر مبنای تبعیض و نه برای رفع آن، و جنایی کردن لفظ و گفتگو و جوک و غیره. این عینا اتفاقی است که در آمریکای شمالی مثلا علیه نسل های بعدی بومیان ”سرخپوست“، اتفاق می افتد که ظاهرا هزار و یک آوانس ”فرهنگی“ به آنها می دهند ولی در اعماق آن جامعه یکی از محروم ترین و بی حقوق ترین شهروندان آمریکای شمالی همین بومیان و سیاهپوستان هستند. در مورد ”می تو“ هم، کار بیشتری در دل این جنبش نمیتوانست انجام بگیرد. مگر اینکه خراشی به بدنه این تعفن بزند و آن را نمایان کند که همینکار را هم کرد و اتفاق خوبی هم بود ولی اینکه آیا ادامه این جنبش می تواند دنیار را امن بکند یا نه، مخصوصا به این شکلی که پیش می رود و فقط در دنیای مجازی جاری است! بنظر من نه! شما می بینید که در سطح هالیوود قابل کنترل است، شما نمی توانید به همین سادگی کسی را متهم کنید. مابه ازا دارد، قانونی وجود دارد، و جرم به حساب می آید. ولی در ایران به این شکل نیست، در دنیای مجازی و سوسیال مدیا که هیچ مقرراتی وجود ندارد می تواند وسیله هر چیزی قرار بگیرد به غیر از امن کردن محیط زندگی و کار زنان. و ما نمونه های خیلی زیادی داشتیم که جایی که شما دستت به قانون نمی رسد، جایی که شما پول و امکانات و نهاد و وکیل و پشتوانه محکمی ندارید و زیر فشار اخلاقیات قرار گرفته اید، می تواند موجب انتقام کشی و کینه کشی های شخصی شود. و

آن چیزی که انتظار می رفت این کمپین به درجه ای تبعیض ها را رفع کند و عدالت را برقرار کند، تبدیل شود به یک میدان دیگری از جدال های لفظی و اتهام سازی ها و پرونده سازی ها و به قول معروف، خودت دادگاه باشی و خودت قاضی باشی و شاهد و مدرکی هم لازم نداشته باشی و فقط بخواهی حکم صادر کنی! و من فکر میکنم وظیفه این جنبش در همین حد بود و بیشتر از این هم کاری از دستش بر نمی آید و اتفاقا اگر تا جایی که به جوامعی مثل ایران و جوامعی که بی حقوقی زن به شکل قانونی نهادینه شده است بر گردد، گفتن اینکه شرم تو نیست اگر کسی به شما تعرض کرده باشد و آگاه گری کردن و زشت و زمخت و قبیح دانستن این رفتار، دست آورد بزرگی است. و همینقدر که شما بتوانید قبح این مسئله را در یک سطحی نشان بدهید و بتوانید آن را به جلو صحنه بیاورید و در عین حال، کشاندن این مساله به سطحی از کار عملی، که چه نهاد هایی تشکیل بدهید! و چطوری این تبعیض بنیادین شده را از بین ببرید که در سطح جامعه این نوع رفتارها آنقدر زشت باشد که دیگر کسی امکان و جرات پیدا نکند که به آن دست بزند، کار ما و جنبش ماست.

در جوامعی چون ایران، رفتاری که با حیوان می کنند قابل قبول

تر از رفتاری است که با زن می کنند. شما اگر حیوانی را از زندگی نرمالش محروم بکنید همه علت آن را از شما جویا می شوند، ولی به راحتی می توان یک دختر بچه را به این بهانه که جامعه امن نیست از سوخت و ساز طبیعی زندگی اش محروم کرد. و اینها را جلو صحنه گذاشتن و اینها را قبیح دانستن و اینها را زشت دانستن، کار نهادها و مبارزه ریشه ای با تبعیض علیه زنان است که شما باید پایه های اقتصادی، پایه های ایدئولوژیکی و مذهبی و فرهنگی این نوع تعرضات را زده باشید و این تعرضات را ممنوع اعلام بکنید. جنبش ”می تو“ کاری بیشتر از این که انجام داده است، نمی تواند انجام دهد و اگر درست با این قضیه برخورد نکند می تواند به جنبشی برعکس خودش تبدیل شود.

مینو همتی: اجازه بدهید که من این سوال را مطرح بکنم که بتوان راجع به جنبه های مثبت و منفی آن صحبت کرد. همانطور که خود شما هم به آن اشاره کردید، اگر محدودیت هایی وجود دارد و یا اینکه گاهها موجب سواستفاده هایی می شود، چطور می توان تضمین کرد که از این جنبش سواستفاده نشود. با توجه به اینکه غالبا تعرض لفظی، فیزیکی و روانی در مناسبات شخصی و کاری به دور از چشمان شخص ثالث صورت می گیرد، و چگونه ادعاهای واقعی زنان علیه این تعرضات می تواند قربانی فاقد مدارک و شواهد و مسائل دیگری نشود؟

ثریا شهابی: فکر کنم راجع به جوانب مثبت آن صحبت کردیم. اینکه این جنبش توانسته خراشی ایجاد کند و این دیوار را بشکند و این احترام و ارزش معتبر و والایی که این نهادها دارند را برملا کرد و در این سطح امکانی ایجاد کرد. جوانب منفی آن این است که محدود به دنیای سوسیال مدیا و مطبوعات ”عامه پسند“ است که دنیای ”ولنگ و بازی“ است. طبعاً ما طرفدار آزادی عقیده و بیان هستیم، طرفدار آزادی بی قید و شرط بیان هستیم. ولی طرفدار بی قید و شرط تهمت زدن و افترا زدن و غیر مستند حرف زدن و سنگسار کردن و دادگاه های صحرائی راه انداختن در دنیای مجازی نیستیم.

شما الان کیسی مثل کیس جولیان آسانژ دارید که این دیوار سکوت و اختناق پنتاگون را شکست و واقعیتی را جلو چشم همه مردم دنیا گذاشت، که ببینند که اینها چطور اینجا و آنجای دنیا نقشه قتل عام مردم دنیا را می کشند. او را به زندان انداخته اند و الان صدایش کمتر منعکس می شود. برای اینکه اگر ما انعکاس این صدا را فقط در دنیای مجازی ببینیم، دنیای مجازی چیزی بیشتر از این نیست!

زندگی اجتماعی و نهادهای اجتماعی تماما آن چیزی نیست که ما در سوشیال مدیا می بینیم. البته باید از سوشیال مدیا استفاده کرد، ولی محدودیت هایی دارد که شما اگر بخواهی این سوخت و ساز را در دنیای مجازی راه بیندازید، فقط یک بازار قبیله ای و لشکر کشی های شخصی و انتقام کشی های شخصی راه انداخته اید که هر چیزی از آن در می آید به جز صدای آن دختر بچه ای که در ایران باید بتواند بگوید ”می تو“ و یا آن زنی که در هندوستان و دیگر جاهای دنیا که شاید حتی حاضر نشوند به چنین فضایی پا بگذارند. و این باعث می شود که به جنبشی ضد خودش تبدیل بشود و اتفاقا می تواند باعث ایجاد نا امنی برای زندگی زنان شود که تا کسی بخواهد در این رابطه حرفی بزند، از ترس خانواده و ”ابرو“ و غیره نتواند حرفی بزند. اگر کسی فکر می کند که این لشکر کشی ها و دادگاه های صحرائی برگزار کردن خیلی ”زادیکال“ است و هر چی دلش خواست می تواند بگوید، از جنس همان اتفاقاتی که برای ”شاهزاده“ انگلیس هم اتفاق افتاد و در زیر فشار افکار عمومی مجبور به ترک سلطنت شد! به این فکر کنید که معلمی که در ایران است و مورد چنین تعرضی قرار بگیرد چطوری می تواند کمر راست کند. زندگی و دودمان و کار و شغل و بچه اش را همگی فدای یک جمله زن سننیزانه مزخرف** کردن، چه ربطی به عواقب جرمی دارد که کسی مرتکب شده باشد.

و همه اینها در بازار آزاد دنیای مجازی فراوان است. در نتیجه نه عدالت را می توان در سوشیال مدیا دنبال کرد و نه حقیقت را. بلکه باید نهادهایی در جامعه برایش درست کرد و عدالت را روی زمین مادی متحقیق کرد! باید چنین کیس هایی را به دادگاه کشاند و به مسئله جواب داد تا حقیقت قضیه معلوم شود.

من در مورد کیس آقای نامجو اطلاع زیادی ندارم* و خیلی مختصر در موردش شنیده ام. ولی چنین کیس هایی را باید به دادگاه کشاند نه اینکه دادگاه صحرائی مجازی تشکیل داد و جنبش های سیاسی بدبنبالش به راه انداخت. تعرض به زن جرم است. حتی اگر زنی مجرم را هم ببخشد، باز جزو جرم های اجتماعی به حساب می آید و جامعه نمی بخشد. ولی حتی با این وجود برای چنین پرونده هایی نیز باید نهادهایی تشکیل داد و کمک کرد که طرف شاکي، پرونده اش را از این طریق و با ارائه مستندات پیگیری کند. و من متوجه این هستم که بالاخره ”نود و نه“ درصد این تعرضات شاهد ندارد. برای اینکه رفتار برادر با خواهرش هم به همین

شکل است، رفتار زن و شوهر و برادر و خواهر و پدر و مادر هم همینطور است. چند دفعه پدر و مادرها به دخترانشان گفته اند که اینطوری رفتار نکن و لباس نپوش ومثل ”فاحشه“ ها بیرون نرو! خب این هم یک نوع تعرض جنسی است که از طرف خانواده صورت می گیرد. راه مبارزه با این تعرضات این است که دنیای سوسیال مدیا را خنثی کرد. فقط با ممنوع کردن نمی توانی جلو این پدیده را بگیری، ولی با آلتزناتیو درست کردن، با کمپین های اجتماعی راه انداختن بعنوان نهادهای حمایت از زنان و اعلام اینکه هر کسی شکایتی دارد به این نهادها مراجعه کند تا با پیگیری از طریق وکیل و کشاندن پرونده به دادگاه، جرم محرز شود یا اینکه طرف تبرئه شود.

اینکه اگر آقای نامجو چنین کاری کرده باید او را به دادگاه کشاند میزان محکومیتش در دادگاه معلوم شود. اگر چنین دادگاه هایی در ایران قابل قبول نیست و یا اینکه دستت به جایی نمی رسد، در اروپا که این امکان وجود دارد! می خواهم بگویم که فشار آوردن و تأمین کردن این نوع حمایت ها و در عین حال مبارزه برای رفع پایه های این نوع تعرضات است که می تواند جوابگوی نیاز به این مسئله شود. بیمه بیکاری برای زنان، امنیت شغلی و ممنوعیت اخراج برای مادر شدن و یا جنسیت، و ایجاد نهادهایی در محیط های کار که اگر کسی به شما تعرض کرد بتوانید شکایت کنید، راه حل مسئله است نه اینکه اگر کسی از طرف همکارش یا همسایه اش به او تعرضی وارد شده است برود توثیت کند و در فیس بوک و دنیای مجازی ریشه خودش و خانواده و شغل و دودمانش را بر باد بدهد. هزار و یک کار در این رابطه در دنیای واقعی، میتوان انجام داد. دنیای سوسیال مدیا را نمی توان محدود کرد و نمی توان برای آن مقررات گذاشت. ما طرفدار آزادی بی قید و شرط عقیده و بیان هستیم. جامعه باید ”ضریب تحملش“ نسبت به تعرض به زنان و بی احترامی های لفظی و جنسی به زنان صفر باشد، منتهی اینکه با این ”ضریب تحمل صفر“ چکار می خواهد بکند بحث دیگری است.

این نوع هیجانات تحریک آمیز مخرب که فرض کنید می خواهد معتاد را دار بزند، یا اینکه مجرم را حبس ابد و اعدام بکند، و یا مثل ”غرب وحشی“ همینکه کسی متهم می شد همه صف می کشیدند و فریاد میزدند که ”دارش بزنند!“ شما در چنین فضایی صدای هیچگونه حقیقت و عدالتخواهی را نمی شنوید. و متأسفانه ما در بعضی از این نوع کیس ها شاهد چنین برخوردهایی هستیم. به هر حال نمیدانم چقدر به سوال شما پاسخ دادم یا نه ولی جوانب مثبت این تحرک همین بوده که توانسته این مسئله را باز کند و از جوانب منفی آن می توان به این اشاره کرد که این تحرک محدود به سوسیال مدیا شده است که در آن دادگاه سوشیال مدیا، شاهد سوسیال مدیا، قاضی سوسیال مدیا، و مجری قانون هم سوسیال مدیاست!

مینو همتی: ثریا شهابی؛ ضمن اینکه برای بخش اعظم زنان صحبت کردن از تجربه های شخصی مورد تعرض قرار گرفتن تابو است، آیا این ادعا که برخی از این شکایات مبنای حقیقی ندارند و از طرف مردانی که متهم شده اند مطرح شده است، چقدر می تواند میدان داشته باشد؟

ثریا شهابی: ببینید؛ وقتیکه فرض را بر این بگذاریم که این رفتار به داده جامعه تبدیل شده است. خودمان را بعنوان کسانی که یک عمر علیه عقاید و ارزش های زن سننیزانه مبارزه کردیم به کناری بگذارید، می توان به جرات گفت که نود و نه درصد این اتهامات رد شده اید و بغل دستی اتان متلکی یا لیچار جنسی به شما نگفته است و یا اینکه نخواسته باشد تعرضی به شما بکند. در نتیجه این اتهامات واقعیه! و انعکاس بیان واقعیت تلخی است که در جامعه هست. ولی حتی بخاطر یک در میلیون اسپیلون هم اگر امکان دارد که واقعیت نداشته باشد و پشت آن انتقام کشی و خرده حساب شخصی وجود داشته باشد، شما باید قانون را به شکلی بگذارید که متهم تا وقتی که جرمش ثابت نشده است بی گناه است. شما در صحبت هایتان به اولاف پالمه اشاره کردید و اینکه تا زمانی که جرمی ثابت نشده حتی اسم قاتلش و یا اینکه رنگین پوست است یا نه را در جایی به زبان نیاوردند. بخاطر اینکه نمی خواهند مردم را تحریک کنند، نمی خواهد سفید پوستان را علیه سیاه پوستان یا ”داخلی ها“ را علیه خارجی ها تحریک کنند. تا اینکه دادگاه به نتیجه برسد. قانون را بخاطر اکثریت نمی نویسند، قانون را به این خاطر می نویسند که اگر اتهامات وارد شده به کسی حتی اگر یک در میلیون مبنای واقعی نداشته باشد، که بعید هم نیست. اصل را باید بر برانت متهم گذاشت و اینکه خیلی جاها طرف اصلا متوجه خطایی که انجام داده است نیست. یا اینکه حتی نمیداند که این رفتار درستی نبوده است و نمی داند که تعرض لفظی و متلک گفتن می تواند ما به ازایی برایش داشته باشد. خود این ماجرا تغییری در زشت بودن تعرضی که صورت گرفته است نمی دهد ولی طرفی که می گوید من کاری نکرده ام یا واقعا متوجه قبح

جنیش ”می تو“ …

مسئله نیست و یا اینکه دروغ می گوید. ولی شما بالاخره پرنسبب هایی دارید که نباید از آن عبور کنید و قانون را نه بر مبنای انتقام کشی و نه تلافی کردن و نه کیس های علی العموم و بلکه بر مبنای کیس های نادر می گذارید.

مبنای عدالت شما باید این باشد که جامعه را امن کنید و فرد خاطی به تناسب جرمی که مرتکب شده است مسئولیت اعمالش را بپذیرد. کسی که متلک یا لیچاری گفته باشد و یا اینکه رفتار جنسی قبیحی داشته است را که نمی توان اعدام و حبس ابد کرد. نمی توان از شغل و زندگی و همه چیز محرومش کرد. این انتقام کشی است. مبنای عدالت انتقام کشی نیست، بلکه امکان بازگشت به جامعه است.

به هر حال اگر به سوال شما برگردم این اتهامات می تواند واقعی باشد. ولی اتهام هر چه که باشد نمی توان کسی را با صرف متهم بودن، محکوم کرد تا وقتیکه جرمش ثابت نشده باشد. در نتیجه باید به صحبت های کسی که اتهاماتش را رد می کند گوش کرد، باید مدارکی له یا علیه متهم جمع کرد و به دور از تحریک افکار عمومی در دادگاهی که نه قربانیان، بلکه یک عدالت بی طرفانه در موردش تصمیم می گیرد، و چارچوب آن ضمن اینکه ”ضریب تحملش“ نسبت به تعرض لفظی و جنسی به زنان ”صفر“ است، ولی این به این معنی نیست که می توان دادگاه صحرایی برگزار کرد.

مینو همتی: ممکن است برخی از منتقدین از صحبت های شما اینطور برداشت کنند که شما در مقابل مطرح شدن چنین کیس هایی بی اعتنا هستید، یا اینکه شما را متهم کنند به اینکه طرف مقابل قربانی را گرفته اید و جانبدارانه قضاوت می کنید. پاسخ شما به این دسته از منتقدین چیست؟

ثریا شهایی: طبعا کسی اگر بخواهد می تواند چنین برداشتی بکند. همانطور که وقتی در دوران انقلاب ۵۷ گفتیم آزادی بی قید و شرط عقیده و بیان، به ما می گفتند که شما لیبرال هستید، شما طرفدار آزادی عقیده و بیان سلطنت طلب ها و مفسدین فی الارض و بقیه هستید. آزادی عقیده و بیان برای خودمان آری، برای دشمنانمان نه! اعدام برای خلق ممنوع است و برای دشمنانمان نه! عدالت فقط برای خودم! طبعا دفاع شما از معتادین می تواند تبدیل شود به دفاع شما از ”اعتیاد“؛ حقوق معتادین به این معنی که اعتیاد جرم نیست و باید مداوا شود. یا اینکه صحبت از حقوق متهمین، تبدیل شود به دفاع از جرم! اینها در کنوانسیون های جهانی نوشته شده اند. بعد از اینکه اسیر را اعدام می کردند، بعد از دو تا جنگ جهانی که کشتار وسیعی علیه متهمین صورت گرفت. اینکه شما متهم هستید به دلیل رنگ پوست، جنسیت یا افکار و عقایدتان فجایع انسانی به بار آورد. حقوق متهمین و مجرمین از دستاوردهای بشریت است. کسی که به نظر من اینقدر تنگ نظر است و مبنای عدالتش انتقام جویی و قصاص است، از جنس عدالت خواهی اسلامی، طبعا می تواند تاکید شما بر ضرورت پرنسبب های انسانی و پرنسبب های متمدنانه که همگی متکی به دستاوردهای بشریت امروز است را به دفاع از زن ستیزی و دفاع از تجاوزگر و دفاع از اعتیاد و دفاع از مجرم ”ترجمه“ کند.

ما طرفدار اعدام نیستیم. ما طرفدار حبس ابد نیستیم. در این سوسیال مدیا متهمین را از شغل و کار و زندگی و همه چیز طرد کردند. در مورد کیس آقای نامجو بیشتر از اینکه تعرضی لفظی کرده باشد که البته خیلی هم قبیح بود و باید قبح مساله اینقدر باشد که خودش شرم بکند و به نظر همینقدر هم کافیست، چیز بیشتری راجع به آن کیس مشخص کسی هنوز نمیداند! اما اینکه چنین فضایی و چنین میدانی چه ربطی به عدالت و امنیت زنان دارد، در خود ”سوال باز“ ی است. سوالی که میتوان در مورد آن جداگانه به تفصیل صحبت کرد. اما در حد کیس مورد نظر ما، مطمئن باشید ازفردا دیگر کمتر زنی جرات می کند از تعرضات جنسی وارد شده به خودش، به این شکل و توسط چنین کمپین هایی، صحبت کند. برای اینکه می بیند قبل از اینکه جرم متهم اثبات شود و دادگاه برایش حکم صادر کند، ابعاد شکایت به هرکجا حضار و جمعیت مشتاق در دنیای مجازی بخواهند، کشیده میشود و انواع کیس های ”خودساخته“ بدون پشتوانه طرح میشود که میتواند همه خانواده و دودمان متهم را، در دادگاه های سوسیال میدیا بر باد دهد و متهم و خانواده اش را از کار و زندگی ببیندازد.

در نتیجه می توانند بگویند رویکرد من جانبدارانه است! که به نظرم این طرز تفکر ها از جنس عدالتخواهی عدالت اسلامی است که قصاص می کند و مبنای عدالتش بیشتر انتقام کشی است تا ایجاد امنیت و امکان تصحیح و برگشتن به زندگی نرمال برای مجرم! من فکر می کنم اگر کسی که بی عرض و مرض باشد و اگر خودش را جای هر کدام از آن قربانی ها، به جای شاکی های

واقعی و متهم بگذارد، به نظرم به ما حق می دهد. و حق می دهد که باید مستدل جرم را ثابت کرد و باید از حقوق قانونی مجرم دفاع کرد و این به معنی دفاع از جرم نیست. دفاع از حقوق انسانی مجرم دفاع از جرم نیست بلکه راه انسانی و متمدنانه در مقابله با جرم است اگر جرمی صورت گرفته است!

مینو همتی: با سپاس فراوان از شما ثریا شهابی عزیز. در ادامه این بحث ها صحبت های زیادی می توان کرد راجع به اینکه چطور می توان این فرهنگ را تغییر داد و چه تأثیراتی می توان بر روی آن گذاشت و همانطور که شما به آن اشاره کردید کمپین هایی سازمان داد و از وکلایی که در رابطه با حقوق زنان فعالیت می کنند کمک خواست که بتوان سمت و سویی داد به اینگونه مسائلی که پیش می آید. امیدوارم که بتوانیم در برنامه های آتی به این مساله بیشتر بپردازیم و همچنین خیلی سپاسگذارم که در این برنامه شرکت کردید.

ثریا شهابی: متشکرم از وقتی که به من دادید. من هم فکر می کنم امن کردن محیط کار و زندگی زنان به طور کلی و به خصوص در ایران جوانب خیلی وسیعی دارد و امیدوارم که در فرصت های بعدی بتوانیم راجع به آن بیشتر صحبت کنیم.

پاسخ به برخی سوال ها و اظهار نظر های دریافت شده:

* سوال ۱- شما میگویید که از کیس آقای نامجو اطلاع زیادی ندارید! با این وجود چگونه با چنین قطعیتی در مورد نادرست بودن برخورد شاکیان و منتقدین رفتار ایشان در دنیای مجازی، اظهار نظر میکنید؟

ثریا شهابی: من اطلاع زیادی ندارم! فکر نمی کنم سایرین که بسیار قاطع اظهار نظر کرده و محکوم کرده اند و احکام باید طرد شود و طرد کنید و ..داده اند هم، اطلاع زیادی داشته باشند! آنچه که در فضای سوشیال میدیای است، بخش اعظم آن ”ادعا“، ”claim“ یا ”allegation“ است! که میتواند کاملا واقعیت داشته باشد و یا نداشته باشد. من نه خودم و نه سایرین را با توجه به ”فاکت“ هایی که در میدیای اجتماعی هست، که بخش اعظم آن ”ادعا“ است و ”مدعی“ ها غیرقابل ردیابی و برای ادای شهادت در هیچ محکمه واقعی غیرقابل احضار هستند، در مقام و موقعیتی نمی بینم که بتوان به اتکا آن اعلام کرد که شواهد و مدارک کافی دال بر ”تجاوز“ و ”تعرض“ و … موجود است. تا امروز متهم ممکن است مجرم باشد یا نباشد! من نمی دانم و فکر می کنم بقیه هم نمی دانند!

*سوال۲-: شما در مصاحبه تان الفاظ زشت و ضدزن و اظهارات و بیانات آقای نامجو را، که دنیایی را برآشفته کرده است، به گفتن ”یک جمله زن ستیزانه مزخرف“ کوچک نمایی کرده اید! در حالیکه هر کلمه از اظهارات ایشان، مملو از فرهنگ مردسالار، تحقیر زن و نشان خودشیفتگی ایشان است. این فاکت ها، صدای خود آقای نامجو است! شما چگونه به این سادگی از کنار آن میگذرید! با آن احساس راحتی میکنید!

ثریا شهابی: تا جایی که من در فضای مجازی شنیده ام، آقای نامجو اعترافی دال بر رفتار جنسی از اردهنده ای، بطور کلی کرده است و معذرت خواسته است. شاکی خصوصی به دلایل معینی حضور ندارد! این دلایل را نه من و نه سایر خوانندگان میدیای مجازی نمی دانیم چی است! تا همین جا شما با این کیس کار خاصی نمی توانید بکنید. معذرت خواهی شده است و بنظر من قیح و زشتی رفتار کاملا در مقابل چشمان جامعه قرار گرفته است! پس از این، نوار دیگری که گفته میشود مربوط به مرادات خصوصی ایشان است، پخش شده است که در گفتگویی مبهم و یک طرفه، که معلوم نیست طرف مقابل چه کسی است و چه گفته است و نگفته است، ایشان مقدار زیادی توهین و اظهار نظر های مردسالارانه کرده اند. ایما و اشاره به اسامی، آنقدر زیاد است که اگر کسی از نزدیک حیطه دوستان ایشان را نشناسد، متوجه نمی شود که در مورد چه کسی صحبت میشود. فقط مقدار زیادی توهین و اظهار نظر و ارزیابی و تحزیه وتحلیل های مردسالارانه!

پس از انتشار دومین نوار، که گفته شده خصوصی بوده، موجی از افشاگری از آقای نامجو و رفتار ش براه می افتد! از من میخواهید که در این مورد اظهار انزجار کنم و به صف کسانی بپیوندم، که به سوی متهمی که به درجه ای از جرم (نه تجاوز)، علنا اعتراف کرده است و امروز عده ای به اتکا آن و به اتکا بددهنی ها و لیچارگویی های مردسالارانه، برای متهم پرونده تجاوز پیش کشیده اند! چرا باید به این صف بپیوندم؟ به این دلیل که متهم نشوم که ”ضریب تحمل“ ام در مقابل تعرض به زنان ”صفر“ است! آنهم با رجوع به مدارکی که در هیچ دادگاهی نمی تواند مبنایی برای صدور حکم تجاوز باشد!

اجازه بدهید یک مثال کمی ”اکستریم“ بزنم. تا شاید به این شکل

کمونیست۲۵۵

بتوان سایه روشن تفاوت نگرش ها را، که میتواند کم‌رنگ شده باشد را پررنگ تر کرده باشم. انتظار اینکه من بیش از آنچه که در مصاحبه گفته ام، از رفتار متهم ”ابراز انزجار“ کنم و در مورد ارزشهای مخرب و هولناک مطرح شده صحبت کنم، مثل این است که: شما در یک داستان ”غرب وحشی“ شاهد هستید که متهم ی را در مقابل اجتماعی تحریک شده و در مقابل چوبه دار قرار داده اند! هنوز پروسه بررسی و دادگاه به انتها نرسیده و … متهم به درجه ای از جرم اعتراف کرده است. اما نگفته است که آدم کشته است! در عین حال همه دستهای قرمز و ”خونین“ او را مشاهده میکنند! دستهایی که معلوم نیست از کجا قرمز و خونین شده است! در این صحنه جمعیت به هیجان آمده متنفر از جرم و ”آدم کشی“ و … فریاد میزنند که ”سرش را بر دار“ کنید! و همه به طرف ش سنگ پرتاب میکنند! برای کسانی چون من که در این صحنه تحریک شده و به هیجان امده که برای دار زدن متهم به میدان آمده است، چیزی نمی بینیم که نشان عدالت و شاهد و مدارک روشن و کافی برای یک دادگاه متوسط متمدن باشد، برای همرنگ جماعت شدن، برداشتن سنگی و پرتاب به سوی او، خارج از موضوع است. صحنه بهم ریخته تر از آن است که عکس العمل شما علیه جلوه های زشت این و آن گوشه کیس، در جای درستی قرار بگیرد. برعکس حتما هیزمی خواهد شد بر آتش هیجان در صحنه! قضاوت در چنین دادگاه‌های عقب مانده مبتنی بر تحریک و انتقام جویی، نمی تواند کمترین نشانی از عدالت داشته باشد. من در چنین کیس هایی لازم نمی دانم فاصله ام از فرهنگ مردسالار و ضدزن را به این شکل ثابت کنم. اگر کسی این را به حساب ”عدم حساسیت“ من میگذارد و نه ”رویکرد متفاوت“، به نظرم نشان برخورد صمیمانه برای درک رویکرد من نیست.

سوال۳- خیلی ها بعد از افشا نوار صوتی محسن نامجو شک اشان به یقین تبدیل شده است و بر همین اساس می گویند **که تا زمان اثبات جرم باید این خواننده را بایکوت کرد.** حتی مثال می آورند که در خیلی از جاهای دیگر دنیا که اتفاق مشابهی افتاده است و تا روشن شدن نتیجه دادگاه متهم را بایکوت کرده اند و بر همین اساس **نباید از متهم حمایت کرد.** به نظر شما و با توجه به صحبت های نامجو در فایل صوتی افشا شده این روند درستی در برخورد با فرد متهم است. اگر نه چگونه باید باشد؟

ثریا شهابی: اجازه بدهید ابتدا در مورد فضای رسیدگی به چنین اتهامات و جرم هایی در اروپا و آمریکا، که به درجه ای دسترسی به قانون و ضوابط مترقی قضایی در سیستم های حکومتی وجود دارد، صحبت کنیم. و در ادامه به مورد ایران، و شرایط بی حقوقی مطلق سیستماتیک و قانونی زن، بپردازیم .

در جواب به کسانی که بقول شما بعد از پخش نوار صوتی ”شک اشان به یقین تبدیل شده است“ و خواست آنها که ”تا زمان اثبات جرم باید این خواننده را بایکوت کرد!“ اجازه بدهید پیش از پرداختن به آنچه که شما به آن اشاره کردید یعنی ”جاهای دیگر دنیا که اتفاق مشابهی افتاده است“ و کیس های مشابه ”بایکوت“ شده اند و در مورد ”چرایی“ در ادامه صحبت کنم. ابتدا از نظر خودم بدیهیات و پرنسیپ هایی را توضیح دهم.

پاسخ روشن و اصولی من این است که: برای من بعنوان یک فعال سیاسی، یک کمونیست و مارکسیست متشکل، که جدال هایش نه شخصی و فردی که اجتماعی و متشکل است، هرچند که نقد های بسیار کوبنده هم به گفتار ها و رفتار های زن ستیزانه آشکار این و آن شخصیت سیاسی و فرهنگی و … داشته باشم، صدور هرگونه حکم و در هر سطحی ”مجازات قضایی“ از جمله ”بایکوت شغلی“ که به معنی لغو قرار داد کاری و .. است تا ”روشن شدن پرونده“، که بعلاوه معلوم نیست به چه مدتی است، تماما خارج از موضوع است.

مهمتر اینکه صدور چنین حکم ”انضباطی“ در حق یک ”متهم“ که پروسه رسیدگی به جرم ش به سرانجام نرسیده است، خلاف اعتقادات من و برنامه ای است که من برای تحقق مطالبات ش مبارزه می کنم. در برنامه سازمان و حزب من، در”برنامه یک دنیای بهتر“ در بخش ”موازین محاکمات“ و ”حقوق متهمین و مجرمین“ به روشنی از جمله نوشته شده است که:

”در قوانین جزایی تعدی و تجاوز به جسم و آسایش روحی انسان ها، خشونت علیه کودکان، خشونت علیه زنان، جرائم ”ناموسی“ علیه زنان، جرائم ناشی از تعصب و نفرت گروهی و جرائم توام با اعمال خشونت و ار عاب باید جرائم بسیار سنگین تری در قیاس با تعدی به حقوق ملکی و اموال اعم از خصوصی و دولتی محسوب گردند. مجازات های انتقامی و باصطلاح عبرت آموزانه باید با مجازات های معطوف به اصلاح مجرم و مصون داشتن جامعه از وقوع مجدد جرم جایگزین شود.“

با این وجود:

”اصل در کلیه محاکمات بر برانث متهم است. محاکمات باید بدور از تحریک و پیشداوری و در شرایط منصفانه برگزار شود.

منوعیت دامن زدن به پیشداوری عمومی نسبت به محاکمات و افراد درگیر در آن مادام که محاکمه خاتمه نیافته است.

منوعیت محاکمه افراد در شرایط و محیطی که فشار افکار عمومی امکان یک محاکمه بیطرفانه را سلب و یا خدشه دار کرده باشد. بدون اعلام جرم فقط ۲۴ ساعت اجازه بازداشت وجود دارد. این بازداشتگاه موقت نباید زندان باشد، بلکه بخشی از مقر نیروی انتظامی است که تسهیلات متعارف را دارد. محل محاکمه، قاضی و هیات منصفه باید به نحوی تعیین شوند که این شرایط تأمین گردد.

این حداقل موازین متمدنانه ای است که ما می‌خواهیم در فردای به زیرکشیدن جمهوری اسلامی بلافاصله بعنوان بخشی از قوانین قضایی و جزایی کشور به اجر درآید. اگر امروز که شما در قدرت نیستند، وفاداری تان به اعتقادات و پرنسیپ هایتان را زیر پا بگذارید، فردا به قدرت رسیدن هم می‌توانید به آنها وفادار بنمایید.

برای کسانی چون من صدور چنین احکام انضباطی و "قضایی" برای شهروندان، حتی اگر معنی فوری عملی هم نداشته باشد، ما به ازای اجتماعی - سیاسی و مسیولیت دارد. موضع کسی مثل نمی تواند از نقد و افشاگری و کار کارآگاهگرانه فراتر رود. هروقت قدرت بدست ما بیفتد و ما نظام و قوانین پیشرو قضایی خود را فوراً به اجرا گذاشتیم، طبعاً در آن حالت موضع من بیشتر از کارآگاهگرانه، رجوع به مراجع قضایی ذیصلاح و در انتظار حکم عادلانه آنها، خواهد بود.

اما در مورد کیس های مشابه در کشورهای اروپایی و آمریکایی! مقدمتاً لازم است فراموش نکنیم که حتی در پیشرفته ترین کشورهای جهان قرن بیست و بیست یک هم، در پیشرفته ترین جوامع با متمدنانه ترین قوانین قضایی و اداری، عدالت و سیسم قضایی انعکاسی از مناسبات اقتصادی و اجتماعی نابرابر در این جوامع است! جایی که عملاً زور پول و قدرت مالی، مردسالاری و مذهب، خرافات و تابوهای که به نام "فرهنگ" و "سنت"، "نرم" و "مقدسات" مرتب بازتولید میشود، میتواند هر قانون پیشروی را "دور بزند" و دسترسی به "حق قانونی" را از دسترس اکثریت شهروندان دور نگاه دارد. میتواند بخش های "ضعیف" نگاه داشته شده جامعه، زنان، تهی دستان، اقلیت های نژادی و جنسی و بخش های آسیب پذیر چون کودکان را به سادگی قربانی کند.

در چنین جوامعی، علاوه بر کیس های "معمول" و "رایج" خشونت علیه زنان و کودکان، در مقاطعی شما شاهد علنی شدن خشن ترین کیس های سواستفاده جنسی از زنان و کودکان هستید. شاهد لیست بلند بالایی از شکایات علیه کشیش ها، دیپلمات ها، سلبرتی ها و "رل مدل ها" (الگو عمل) ها، هستید که در برخی مواقع دهها سال پرونده شکایات باز مانده و گاهی شکایت "پس گرفته" شده است یا جرم بهر دلیل "ثابت" نشده است. بسیاری مشغول حفاری شواهد و مدارک این جرائم از اعماق تاریخ جوامع پیشرفته در غرب هستند.

شواهد و مدارک علیه یکی از کیس ها چون هاروی و اینستین، آنقدر زیاد و علنی است که قدرت مالی و مافیای هنری او قادر نشد آن را بپوشاند و در دادگاه به بیش از بیست سال زندان محکوم شد. اما رئیس جمهور آمریکا "دونالد ترامپ" را به خاطر "مقام" و "قدرت" ش، کسی قادر نشد به خاطر اظهارات و "اعترافات" آشکار او دال بر تعرض جنسی به زنان، به شکل شکایتی به هیچ محکمه ای بکشاند و او را از شغل و مقام ش، تکان نداد! وودی آلن، کوین سپیسی، جانی دپ، مایکل جکسون و ... آشناترین نام ها هستند. برخی کیس های هرگز پس از دهها سال به سرانجام نرسیده و نمی رسند! معلوم نیست شواهد کم است یا قدرت مالی و ... قربانی را به "رضایت" کشانده است و یا متهم بی گناه بوده است!

ترس بخش پیشرو جوامع از اینکه نهادهای بالای جامعه، از نهادهای مذهبی و فرهنگی، تا نظامی و سیاسی و اقتصادی، و شخصیت های صاحب منصب این الیگارشی جهانی مالی، مذهبی، و سیاسی، دست شان در تعرض به زنان و کودکان و بخش های محروم جامعه، همچنان باز بماند! ترس از اینکه قوانین جرایم شخصی و جنایی، که در جوامع پیشرفته روی کاغذ قوانین پیشروی هستند، در عمل در مورد این طیف نه تنها "گذشت" کند که کاملاً "کور" بماند، قابل درک است. این ترس و نگرانی واقعی است! ترس از به سکوت کشاندن زنان در طرح تعرض جنسی که در اغلب موارد شاهدهی ندارد و مدرکی برای اثبات آن نیست واقعی است. تعرض جنسی که چه مستقیماً با ارباب و فشار اقتصادی، خانوادگی، مذهبی و اجتماعی صورت بگیرد و چه غیر مستقیم و با تکیه به فضای عقب مانده "اخلاقی" و "تابو" سازی های جوامع مردسالار موجود که تاریخ و گسترده ای در ابعاد جهانی دارد، همه واقعی است. به این دلیل است که گفته میشود که در همه حال باید ادعای زنان شاکه را، حتی اگر مدرک و مدارک قابل ارائه ای هم وجود ندارد، شنید و آن را کاملاً جدی گرفت! با این وجود همه شکایات یکسان نیست! بعضی از کیس ها بسیار پیچیده تر از آن است که بتوان آن را در

یک چهارچوب "سیاه و سفید" آنطور که ذهن، روح و روان قربانی، آنها در مناسبات شخصی ترسیم میشود، گنجانند و در موردشان به قطعیت قضاوت کرد. هر چند کیس های پیچیده و "غیر قابل اثبات" و .. تعدادشان نادر باشد، باید موازین یک بررسی عادلانه را، در همه حال، کاملاً رعایت کرد.

اما در مورد ایران:

در ایران که در آن سیستم قضایی - سیاسی، ایدئولوژیک و مذهبی، نه تنها مدافع سرسخت زن ستیزی است که رسالت سازماندهی، رشد و گسترش سیستماتیک قرون وسطایی آن را هم بعهدده دارد، اوضاع کاملاً متفاوت است! ایران جایی است که هرگونه عدالت و برقراری هرگونه ضوابط فرهنگی و اجتماعی و عدالتخواهانه مدرن و متمدنانه ای در ابتدایی ترین شکل و سطح، طی چهل سال گذشته، تنها و تنها به قدرت پایین تحمیل و اجرا شده است و از این پس هم توسط پایین تأمین و علیرغم نظام حقوقی و قضایی تحمیل میشود!

در ایران کسانی که رسماً روی صندلی "عدالت" نشسته اند و همه ابزار قانونی را در دست دارند، بدون هیچ کیس شکایت شخصی، اولین کسانی هستند که باید به جرم فجیع ترین زن ستیزی در حق دهها میلیون و طی زندگی چهار نسل دختران و زنان از کودکی تا مرگ، محاکمه شوند! نه فقط از کسب و کار محروم شوند که باید به دادگاههای جرایم جنایی علیه نیمی از شهروندان جامعه طی چهل سال، کشانده شوند و جوابگویی عملکردشان باشند.

در ایران، فعالیت های آگاهگرانه در مورد حقوق انکار ناپذیر زنان و مقابله با زن ستیزی، امر حاکمیت نیست. دفاع از زنان در مقابل تعرض جنسی، چه در بعد شخصی و چه در بعد اجتماعی، چه توسط شهروندان و "شخصی" صورت بگیرد و چه توسط مکانیزم های "نرمال" و "قانونی" خود سیستم و نظام متکی به آپارتاید جنسی، امر رسمی حاکمیت نیست! امر مردم است! امر پیشروان است و به قدرت متحد و متشکل پائین طبعاً تحمیل میشود. کاری که تا به امروز انجام شده است. در ایران همه زنان و دختران چهل سال گذشته، از سنین کودکی تا مرگ شامل کیس های "می تو" هستند! کدام زنی توسط قانون و سیستم یک روز و یک لحظه تحقیر نشده و حقوق ابتدایی ش لگدمال نشده است! تحمیل حجاب به زنان و کودکان دختر، یک تعرض و تحقیر عظیم جنسی است! "گشت های کنترل حجاب و کنترل رفتار زنان، یک تعرض شنیع جنسی است!

اما به کیس های فردی در روابط خصوصی بپردازیم، تا وقتی جمهوری اسلامی و قوانین و سیستم ارتجاعی ش، حاکم است.

در این شرایط به اعتقاد من در کیس های شخصی و فردی "می تو"، و نحوه برخورد به آنها باید با بالاترین درجه حساسیت و آگاهی نسبت به موقعیت زنان در جامعه، در خانواده و محیط کار و تحصیل و .. نسبت به تأثیرات مخرب حاکمیت رسمی و قانونی مذهب و اسلام بر زندگی آنها، بی حقوقی های قانونی، فرهنگ مردسالار و عقب گرد قرون وسطایی که به فضای زندگی چهار نسل تحمیل شده است برخورد کرد! این کار روتین و تعطیل ناپذیر پیشروان جامعه است.

"ضرب تحمل صفر" با برخورد غیرانقامجویانه و متمدنانه به کیس های فردی، تناقضی ندارد. کار آگاهگرانه وسیع اجتماعی و در عین حال تلاش برای به حداقل رساندن امکان تعرض به زنان و فراهم کردن شرایط امن در محیط کار و زندگی، ساختن و سازمان دادن انواع انجمن ها، نهادها و موسسات ناظر و کنترل کننده در محیط های کار و زندگی، در محیط های تحصیلی و آموزشی، برای حمایت از زنان و دختران! ثبت و رسیدگی، تلفنی یا حضوری به همه شکایات، ثبت همه موارد تعرض جسمی، روحی، روانی و بیانی، تحقیر و تبعیض و .. و رسیدگی به آنها توسط نهادهای صاحب صلاحیت مردمی، وکلا و ... ، ابزار های واقعی اعمال قدرت پایین برای عقب زدن تعرض جنسی به زنان است. در بهترین حالت کار شوراهای محل های کار و زندگی است! تسهیل شرایطی که رجوع زنان به این نهاد ها برای ثبت و رسیدگی به شکایات، حتی بعنوان ناشناس و بدون الزام اعلام هویت شاکه، به سادگی ممکن شود. دفاع از حرمت فردی زنان در کیس های شکایات و ... همه و همه موضوعیت دارد. ضمن اینکه از هیچ کیس فردی در "کمترین سطح" نباید گذشت. با این وجود باید هر کیس فردی علاوه بر فراهم کردن شرایط امن برای زنان و دختران قربانی، ماتریال تعرض به نظام و سیستمی باشد که هم در قوانین و هم در مناسبات سیاسی و اجتماعی و اقتصادی، و بخصوص با حاکمیت قوانین اسلامی، زن ستیزی و نا امنی شرایط کار و زندگی زنان در سراسر ایران را مداوماً بازتولید و به پیکره جامعه تزریق می کند.

سوال ۴- شما در مورد حقوق متهم صحبت کردید. فرض کنیم نامجو در یک پروسه عادلانه همانطور که مد نظر شماست در دادگاهی بی طرف محکوم شناخته شود. آنوقت چه؟ آیا برخورد جامعه با چنین کیس هایی که اساساً در مورد تجاوز جنسی است و ممکن است/ مسلماً زندگی اجتماعی و شخصی و یا حرفه ای فرد قربانی را

تا آخر عمر تحت شعاع قرار دهد، غیر از این باید باشد؟ ثریا شهابی: اگر بر مبنا فاکت و شواهد روشن، مجرم بودن متهم مسجل شده است، و دادگاه حکمی صادر کرده است! مجرم باید مسئولیت اعمال ش را بعهدده بگیرد و عواقب قانونی و متناسب با جرم را بپذیرد! این عواقب طبعاً با معیار های جوامع متمدن باید نه به منظور انتقام کشی که به منظور امن نگاه داشتن جامعه و کوتاه کردن امکان تعرض های بیشتر و در عین حال فراهم کردن شرایط بازگشت مجرم به زندگی اجتماعی سالم، صورت بگیرد. تا جایی که به مجازات چنین جرم هایی بر میگردد، خوب طبعاً مراجع رسیدگی به جرم بر مبنای آن ممکن است حکم دستگیری و حبس یا قطع امکان دسترسی "محکوم" به شنوندگان و بینندگان اجتماعی را، صادر کنند! و مجرم را متناسب با جرم، برای مدت معینی یا برای همیشه از کار معینی ممنوع کند. مثلاً معلمی را از تدریس یا تماس با کودکان و .. برای مدت معینی یا برای همیشه ممنوع کنند! من تردید دارم دادگاه حکم ابد محرومیت فعالیت فرهنگی و کاری در چنین کیس هایی صادر کند!

اینکه عواقب محکومیت "تا آخر عمر" همراه مجرم خواهد ماند یا نه، بنظر من نباید بماند و نباید اجازه داد که بماند. این بستگی به نظام و سیستم قضایی دارد که هدف ش، برخلاف سیستم های مذهبی و عقب مانده عشیره ای، نه انتقام کشی که مصون داشتن جامعه از وقوع مجدد جرم و فراهم کردن شرایط اصلاح و بازگشت مجرم به جامعه است!

شما امروز در کشورهای پیشرفته در جرایم معینی، مثلاً رانندگی پس از حبس و مدتی محرومیت از رانندگی، میتوانید مجدد اجازه رانندگی پیدا کنید! یا در کیس های افرافی چون تعرض جنسی به کودکان، که از شنیع ترین و مخوف ترین جرایم جنسی است، پس از سپری شدن مدت محکومیت که همراه با آموزش و مداوا و .. است، و پس از تشخیص متخصصن، میتوانید به زندگی عادی در جامعه باز گردید! اما ممکن است تا آخر عمر، از کار با کودکان و نزدیکی به آنها، ممنوع شوید! اما در جامعه و زندگی شخصی و کاری، شما هم مثل بقیه از هرگونه تعرضی مصون هستید! بر سر آدرس منزل شما و بر سینه شما برچسب "پدوفیل" و "قاتل" و "جانی" و "متجاوز" زده نمی شود! اگر غیر از این باشد، مجرم علاوه بر اینکه از امکان بازگشت به یک زندگی سالم محروم میشود که خود میتواند قربانی خشم و "انتقام گیری" مردمی قرار بگیرد که حضور "آزادانه" او در جامعه را، به هر دلیل شخصی یا فرهنگی یا مذهبی و .. نمی توانند تحمل کنند. کم نیست کیس های جنایی که مجرم پس از آزادی و پشیمانی کامل از جرمی که سالهای جوانی مرتکب شده است، در جامعه احساس امنیت کمتری کرده است تا زندان! این انسانی نیست! نوعی محکومیت ابد است! ما مخالف هرگونه محکومیت ابد و اعدام هستیم!

متحد تر شویم، گسترده تر شویم

منظم و سازمان یافته تر شویم

حزب کمونیست کارگری حکمتیست (خط رسمی)

Worker-communist Party Hekmatist

hekmatist.com

مصطفی‌اسدپور

مصطفی‌اسدپور (زاده ۱۳۵۷ خورشیدی) نویسنده، منتقد ادبی، پژوهشگر و فعال اجتماعی ایرانی است. او به‌دلیل فعالیت‌هایش در زمینهٔ حقوق بشر و عدالت‌خواهی، به‌عنوان یکی از فعالان برجستهٔ جنبش دانشجویی ایران شناخته می‌شود. او همچنین به‌دلیل فعالیت‌هایش در زمینهٔ حقوق زنان، به‌عنوان یکی از فعالان برجستهٔ جنبش زنان ایران شناخته می‌شود.

او در سال ۱۳۸۰ به‌دلیل فعالیت‌هایش در زمینهٔ حقوق بشر، به‌عنوان یکی از فعالان برجستهٔ جنبش دانشجویی ایران شناخته می‌شود. او همچنین به‌دلیل فعالیت‌هایش در زمینهٔ حقوق زنان، به‌عنوان یکی از فعالان برجستهٔ جنبش زنان ایران شناخته می‌شود. او در سال ۱۳۸۰ به‌دلیل فعالیت‌هایش در زمینهٔ حقوق بشر، به‌عنوان یکی از فعالان برجستهٔ جنبش دانشجویی ایران شناخته می‌شود. او همچنین به‌دلیل فعالیت‌هایش در زمینهٔ حقوق زنان، به‌عنوان یکی از فعالان برجستهٔ جنبش زنان ایران شناخته می‌شود.

مرور هر چند گذرا از میان سه چهار هزار صفحه نوشته و شواهد مربوط به پنجاه سال تلاش حکمت برای شناساندن سوسیالیسم و بسیج طبقه کارگر در راه سوسیالیسم یک سفر و کاوش پر هیجان و مسحور کننده است. این "سفر" پر از رویدادها و پیچیدگی‌ها است. این سفر قبل از هر چیز نشان دهنده حضور و تأثیر پدیده سوسیالیزم و انواع تعبیر از آن در جهان بینی و تلقیات آدمها در پنج دهه پر تنش در زندگی روزمره و کشمکش های اجتماعی در جغرافیای ایران (در ارتباط تنگاتنگ با تحولات جهانی) است. در این میان "سوسیالیسم منصور حکمت" بطور اخص است که بصورت حلقه های بهم بافته بوضوح قابل تشخیص است. او سناریوی زندگی خود را با سوسیالیسم و برای تغییر زندگی نسل معاصر آدمهای واقعی تعریف میکند:

"این اساس سوسیالیسم است. نه فقط از یک آرمان و افق که زندگی باید به این شکلها تغییر کند، بلکه همین حتی از یک جنبش و از یک اراده سیاسی و از یک هویت مشخص برای تغییر جامعه در آن سمت حرف بزنند. "اگر به دست ما بود جامعه اینطوری بود" بنظر من تمام سناریوی زندگی ما را توضیح میدهد."

سوسیالیسم چه نیست؟

نقد در دنیای سیاسی منصور حکمت نقش اساسی را بدوش به دوش میکشد. نقد او به ایده ها و کاربست های سوسیالیستی معاصر خود عمیق و بی رحم و سازش ناپذیر است. سوسیالیسم حکمت نیازی به معامله و ملاحظه و کاسبکاری و زد و بندهای حقیر ندارد. برای او " کارگران چیزی جز زنجیرهایشان چیزی برای از دست دادن ندارند"، در عمیق ترین معنای خود در شناخت و گسست از آراء و عقاید و روشها، سنت و عادات کهن و منفی معنی میشود.

سوسیالیسم منصور حکمت مهر دو دوره تاریخ ساز را بر خود دارد، یکی انقلاب ۵۷و دیگری تحولات بلوک شرق. این دو تجربه، هر یک به سهم خود در دل عروج نیروها و آلترناتیوهای غیر سوسیالیستی، در ادامه به یک شکست و ناکامی منتهی گشتند. تعداد پلمیک، چلنج، آلترناتیو و مصافهای فکری و سیاسی منصور حکمت چه بر علیه سوسیالیسم خرده بورژوایی (پوپولیستی) در ایران، چه بر علیه سوسیالیسم اردوگاهی (سرمایه داری دولتی) در شوروی سابق از شمار خارج است. اما همگی در یک دیدگاه بنیادی مارکس عمیقا پافشاری دارند: امر بلافصل کارگران ایجاد یک تحول انقلابی سوسیالیستی جامعه است. خمیرمایه سوسیالیسم منصور حکمت در زنده کردن طنین احکام مارکس است، اینکه سرمایه داری را چگونه میتوان بهتر کرد، عادلانه کرد، قوی کرد و ملی کرد، اینکه چگونه میتوان «بهره کشی را بهتر سازمان داد» و بر ثروت «جامعه» افزود و غیره نباید و نمیتواند امر طبقه کارگر باشد. «تئوری مارکس نقد پرولتری و بی رحمانه جامعه سرمایه داری است که تنها و تنها سوسیالیسم را به مثابه چاره نهانی تناقضات آن طرح میکند» (نوشته حکمت درباره سه منبع و سه جزء سوسیالیسم خلقی)

سوسیالیسم یک پدیده عینی است

سوسیالیسم برای منصور حکمت یک فرض و داده اجتماعی است. کمونیزم و سوسیالیسم پدیده های آشنا، و نه فقط آشنا، بلکه پدیده انتگره، در اذهان کارگران و کل جامعه است. بخش مهمی از کارگران با گرایشات روشن و تعلق به سوسیالیسم خود را میشناسند و میشناسانند. حزب و سیاست حکمت این تعلقات را برسمیت میشناسد، از آن شروع میکند و آینده خود را در تقویت و هدایت این جریان استوار میسازد. سوسیالیسم در تمام لحظات و فعل و انفعال و ابراز وجود سیاست حکمت هست، حضور دارد، خود را تممیل میکند، و ایفای نقش اول به عهده آن است.

سوسیالیسم در این دیدگاه همانقدر واقعی است و در اعماق وجود فردی و اجتماعی انسانها ریشه دارد که آدمها نخواهند و نتوانند کثافت جامعه کاپیتالیستی را تحمل کنند، این جهان را شایسته فهم

سوسیالیسم در تئوری و سنت کارگری منصور حکمت

سخنرانی در بزرگداشت هفته حکمت - سال ۲۰۲۱

مصطفی‌اسدپور

و شعور و شایستگی های بشری خود ندانند. این ورطه ایفای نقش آدمهایی است که با خواندن کتاب آزادیخواه نشده اند، برابری طلبی آنها " ورای فرمولها، ورای کتابها، ورای سیاستها، ورای جملات قشنگ و بحثهای عمیق علمی که پشت سر کمونیسم هست، ورای این تاریخ دوپست ساله کمونیسم" قلبشان برای تغییر دنیا میتپد، فکر میکنند دنیا باید عوض شود و برای ایجاد این تغییر آرام نمینشینند.

سوسیالیسم یک ضرورت اجتناب ناپذیر است

در دستگاه فکری و سیاست حکمت همانقدر ضروری و اجتناب ناپذیر است که انسانها میخواهند خوشبخت باشند و برای خوشبختی خود نیاز به مسکن و رفاه و آزادی دارند. انسانها در مناسبات وحشی کاپیتالیستی یک آن و در هیچ عرصه ای از تعرض سرمایه در امان نیستند. در این مناسبات دست روی دست گذاشتن همانقدر نشدنی و مخرب است که دلخوش کردن به مبارزات و دستاوردهای نیم بند و موقت. سوسیالیسم در دستگاه فکری حکمت بازگشت بی کم و کاست به ریشه های علمی آن است، سوسیالیسم همانقدر علمی است که خود کاپیتالیسم علمی است. نقد اخلاقی، انساندوستانه، نقد "رادیکال" برای اصلاح کاپیتالیسم نزد حکمت جایی ندارد. رقابت، گرایش نزولی نرخ سود، رشد باروری کار، مکانیسم بحران های دوره ای جزو کارکرد کاپیتالیسیم است که بهای آنرا طبقه کارگر در صف اول اکثریت بزرگ جامعه با محنت و ناامنی و محرومیت هر چه سنگین تری میپردازد. مقاومت و صف بندی در اتحادیه ها یک واکنش طبیعی و مشروع است، اما دامنه تأثیر مفید و واقعی آن تنها زمانی خود را ظاهر میکند که توهمات حاشیه آنرا زود، سترونی و عدم کارآیی آنها را با شاخص های علمی کارکرد سرمایه تشخیص داد.

سوسیالیست بودن برای حکمت نیاز به هیچ تخصصی ندارد، اما سوسیالیسم منصور حکمت دریچه ای بسوی کوهی از کتاب و فرمول و تحلیل و گنجینه علمی در سطح جهانی، و زرادخانه بزرگی برای مبارزه در این راه است. این سوسیالیسم نمیتواند انقلابی نباشد و به چیزی جز نابودی فوری کل جامعه کاپیتالیستی رضایت دهد.

سوسیالیسم در متن مبارزه طبقاتی

سوسالیسم برای حکمت یک پدیده وسیع و عمیقا اجتماعی است. سوسیالیسم را در همه تقابل های فکری فردی و جمعی، هر جا که آزاد اندیشی، ترقی خواهی، هر جا که توقع برابری و رفاه، هر جا که امید به زندگی بهتر برای بشریت مطرح است باید جستجو کرد. موجودیت و بقا حکومت سرمایه بر تعرض دائمی و بی وقفه به سوسیالیسم متکی است. برای سرمایه آحاد جامعه یک دشمن، یک سوسیالیست بالقوه به حساب میآیند که باید خنثی شوند. برای حکمت دفاع از سوسیالیسم یک امر هر روزه و دائمی و در تمام عرصه ها است، دفاع از سوسیالیسم به معنای مقابله با تفرقه و خرافه فقط به کارگران، و فقط به کشمکش های صرفا در محیط های کارگری محدود نمیشود. سوسیالیسم همیشه در ایران و در جهان، بدرجات و اشکال مختلف دستگاه سرکوب دولتی را در مقابل خود داشته است، اما کشمکش های اصلی آن در خارج از حیطه قانون، در میدان مذهب، اخلاقیات و باورها است.

بر این اساس سوسیالیسم حکمت، در دل کشمکش طبقاتی بحثی بر سر ابتکار عمل، تاکتیک ها، فرصت ها، تشخیص بموقع جبهه های اصلی نبرد، بحثی بر سر پیروزی و ناکامی و عقب نشینی است. این سوسیالیسم نمیتواند جز در موضع تعرضی ظاهر شود و امر خود را پیش ببرد. باید بتواند پایه های توده ای خود را بسیج کند. قهرمانان جزو ذاتی این پدیده است، همانطور که حق طلبی در قالب کارگران رادیکال سوسیالیست و در دل مجامع عمومی، هر کارگر و هر جمع کارگری را به جبهه ای از نبرد بزرگتر تبدیل میکند، که در کار و بیکاری، در اعتصاب و در رفاقت های روزمره به همان امری مشغول است که باید باشد: آمادگی برای سوسیالیسم!

برنامه، انضباط، سازمان و حزب مکانهای محوری در سوسیالیسم منصور حکمت بخود اختصاص میدهند، اما همزمان و بطریق اولی، مطلوبیت هر یک از این عوامل آنجاست که به امر مبارزه حزب در کشمشکهای طبقاتی خدمت کند. کشمکشهای طبقاتی علنی است و سوسیالیسم منصور حکمت را با سازماندهی توده ای، رهبران عملی، عضویت وسیع کارگری، اژیتاتور ها، شخصیت ها و حزب در دسترس عجین میکند. تعرض و موضع تعرضی در خون سوسیالیسم حکمت میجوشد.

سوسیالیسم شدنی و ممکن است

تاکیدات منصور حکمت بر ممکن بودن تحقق فوری سوسیالیسم تمامی ندارد. این یک تاکید تبلیغی و یا با هدف تهییجی نیست. این عرصه ای است که حکمت خود و حزب خود را بارها آماج بیرحمانه ترین انتقاد و باز بینی های نظری، سبک کاری و سازمانی قرار میدهد. حکمت زیباترین و پرشورترین وجه سوسیالیسم را به نمایش درآورده و تحقق آنرا به اراده آدمهای زنده و معین گره میزنند که تصمیم دارند سوسیالیسم را به کرسی بنشانند. برای او این آدمها و تلاش برای تحقق فوری سوسیالیسم یک پدیده عینی و پرشور جامعه است و ابدا به حزب حکمت محدود نمیشود.

"سوسیالیسم ممکن" عرصه مباحث و پلمیک هایی است که حکمت تمام پهنای سیاسی – طبقاتی ایران و تاریخچه چپ و کارگری ایران را با معیار مارکس و اهرم های نظری مارکس از مانیفست کمونیست، نقد برنامه گوتا، ایدئولوژی آلمانی از یک طرف و تزهای فویرباخ از طرف دیگر شخم میزنند.

انسجام نظری حکمت در "سوسیالیزم در ایران فورا ممکن است" ستودنی است و " دشواری سوسیالیسم امروز در بعد اقتصادیش نیست" را جز یک ادعائنامه گستاخانه کارگری نمیتوان به حساب آورد. کارگر و سوسیالیسم هرگز اینقدر دست خود را از میانی و روشهای برقراری فوری سوسیالیسم پر ندیده است. منصور حکمت تجربه جهانی در راه سوسیالیسم را از خز عیلات "ارتداد" و "خیانت" و عبارت پردازی های مایخولیایی و مکتبی زدود، بجای روایت های رویزیونیستی تلاش های ناموفق در راه پیاده کردن جامعه سوسیالیستی را نشانند. سوسیالیسم حکمت چشم طبقه کارگر ایران را به آنچه در سایر تجربه های جهانی عملا بکار گرفته شد، گشود. همین متدولوژی است که امروز در سوسیالیزم منصور حکمت پیچیده ترین گره گاه های ساختار سوسیالیسم، از جمله خلع ید از مالکیت خصوصی، مساله پول، کار یدی و فکری، شهر و روستا، سازماندهی اجتماعی کار و غیره اینقدر ساده و قابل درک خود را ظاهر میکند. دهها سال است میشنوم "سوسیالیسم خوب است، اما شدنی نیست". در دنیای فکری و سیاسی حکمت، و از آن مهمتر در منطق حزبی و مبارزاتی حکمت این دوره به گورستان تاریخ تعلق دارد. در همراهی با حکمت صحنه سیاست در ایران در شوق و انتظار کسانی است که بخواهد و توانایی به کرسی نشاندن پلاتقرم سوسیالیستی حاضر و آماده را در دستور قرار دهند.

"سوسیالیسم یک نقد است"

روایت بورژوایی از کارگر و حتی روایت بورژوایی از کاپیتال مارکس، ادبیات سوسیالیستی بزبان فارسی را تا مغز استخوان به تحقیر و تصویر مینیمالیستی از کارگر آلوده ساخته است. سوسیالیسم اگر میخواهد اتوپی های احمقانه و در خدمت تداوم حاکمیت بورژوایی نباشد باید سرمنشاء نقد روابط کاپیتالیستی حاکم باشد. سوسیالیسم منصور حکمت، گنجینه ای از کاربست دیدگاه طبقاتی کارگری و در قامت مدعی و طلبکار دستمایه شرافت و عزت سوسیالیسم بزبان فارسی است.

منصور حکمت خود در ادبیات خویش از سوسیالیسم در قالب عباراتی چون هدف، هویت، جنبش، موضوع دائمی کار، افق، فلسفه وجودی، نهضت، نقد، حرکت و جنبش نام میبرد. من شخصا عبارات اراده، عطش، تعصب، بیقراری، یک دندگی، جسارت، و چه بسا به نقل از خود او، عبارات تخس و "کله شق" را ترجیح میدهم.

اساس سوسیالیسم انسان است

فواد عبداللهی

فواد عبداللهی در جریان سخنرانی در تهران، ۲۰۰۸

منصور حکمت و تئوری دولت در دوره‌های انقلابی

سخنرانی در هفته منصور حکمت ۲۰۲۱

فواد عبداللهی در جریان سخنرانی در تهران، ۲۰۰۸

فواد عبداللهی

بحثی که من در اینجا قرار است راجع به آن صحبت بکنم، بحث تئوری "دولت در دوره‌های انقلابی" از دیدگاه منصور حکمت است. حکمت این بحث را برای اولین‌بار در یک سمینار درون حزبی در اوایل دهه ۶۰ مطرح کرد و بعدا بصورت کتبی در آذرماه ۱۳۶۶ در نشریه بسوی سوسیالیسم، تئوریزه شد.

دلایل انتخاب این بحث برای بازخوانی مجدد، این بود که جهان امروز از هر جهت به نسبت یک‌دهه گذشته، به مراتب جهان نامتعارف و بی‌ثباتی است؛ دولت‌ها از چشم شهروندان افتاده‌اند و بی‌اعتبار گشته‌اند؛ اعتمادها به دولت‌ها فرو ریخته است و بحث برخورد به دولت و پراتیک انقلابی طبقه کارگر دوباره مطرح می‌شود. در ژورنال‌های غربی صحبت از بازگشت مارکس و بازگشت لنین و قرن لنین است؛ روند بازبینی در فضای روشنفکری در غرب و در نهادهای آکادمیک در جریان است؛ بحث‌ها حول و حوش جایگاه تئوری کمونیسم مارکس و اشتراکی کردن نیازمندی‌های انسان و خارج کردن این نیازمندی‌ها از حیطه بازار در گرفته است. امروز دیگر صحبت از احیای دمکراسی بازار و پارلمان نیست؛ صحبت از احیای لیبرالیسم و رفرمیسم نیست؛ بلکه می‌گویند مارکس برگشته است و به همین دلیل بحث "دولت در دوره‌های انقلابی" جایگاه ویژه‌ای پیدا می‌کند؛ بویژه که رابطه میان شهروندان با دولت‌ها در حال فرو ریختن است و اعتمادها به نظام دمکرسی بازار و پارلمان شکسته است و بشریت دنبال آلترناتیو متفاوتی می‌گردد.

به این اعتبار، بحث "دولت در دوره‌های انقلابی" در پایه‌ای‌ترین سطح، بحثی راجع به مغز کمونیسم است؛ چیزی که محور تفکر مارکس است و به طور مشخص مارکس از آن بعنوان "پراتیک انقلابی" یا "ماتریالیسم پراتیک" یاد می‌کند و در آثار کلاسیکی مانند ایدئولوژی آلمانی و تزهای فونزباخ به آن پرداخته است. منصور حکمت، متد مارکس را بکار می‌گیرد و به کالبدشکافی جایگاه دولت در مبارزه طبقاتی و به طور اخص، در دوره‌های انقلابی با رجوع به تجربه انقلاب اکتبر روسیه می‌پردازد. منابعی که حکمت در این بحث به آنها رجوع می‌کند از این دست منابع‌اند: مانیفست کمونیست، نقد برنامه گوتا و جدل مارکس با لاسالیسم در آلمان و همچنین به بحث‌های لنین در کتاب دولت و انقلاب و نوشته ارزشمند "دو تاکتیک" رجوع می‌کند.

منصور حکمت مستقل از این منابع، اما کل تجربه انقلاب اکتبر و مباحث تئوریک آن دوره در مورد اقتصاد سوسیالیستی و جایگاه حکومت کارگری را بعنوان مشاهده و تجربه کمونیست‌ها و طبقه کارگر، زیر ذره‌بین می‌گیرد و تئوریزه می‌کند؛ و به اصطلاح با دست پُر یک درافزوده غنی به تئوری مارکسیستی دولت را عرضه می‌کند.

برای ورود به بحث، ابتدا تلاش می‌کنم که دیدگاه عام حکمت به مقوله دولت را کمی بشکافم و در ادامه مشخص‌تر روی بحث "دولت در دوره های انقلابی" تمرکز می‌کنم.

منصور حکمت می‌گوید که "ستاپ" نظری چپ، علی‌العموم در برخوردش به دولت اینست که به دوربینی‌های تولیدی در تاریخ رجوع می‌کند؛ مثلا اول دوره بردهداری داشتیم و بعد فنودالی آمد و پس از آن سرمایه‌داری پا گرفت و نهایتا به کمونیسم هم می‌رسیم؛ این چپ کشمکش طبقاتی دو طبقه را به یک الگوی جامد و تجریدی تبدیل کرده بود؛ و به یک معنا، نقش کلیدی جنبش‌ها و احزاب سیاسی در سیر مبارزه طبقاتی و نقش آنها در دوره‌های گذار از نظم قدیم به نظم جدید، کلا در سیستم این چپ غایب بود و در واقع، جامعه کمونیستی را محتوم جلوه می‌داد و نقش و جایگاه اراده و پراتیک انقلابی را قلم می‌گرفت؛ حتی جاهایی هم که این چپ توانسه بود احزایی را تاسیس کند، اساسا نقش این احزاب را کمک به روند تکامل تدریجی گذار به سوسیالیسم تعریف کرده بود.

حکمت می‌گوید که اگر مبارزه طبقاتی اینقدر خطی و محتوم بود، پس همه ما می‌توانستیم با خیال راحت نظاره گر روند خودبخودی تاریخ به سوی سوسیالیسم باشیم؛ اما می‌گوید که این متد ربطی به مارکسیسم ندارد؛ رابطه زیربنا با روبنا یک رابطه خطی و مستقیم نیست؛ بلکه از کانال مبارزه جنبش‌ها و احزاب سیاسی بر سر مسئله دولت و قدرت سیاسی و به اصطلاح از کانال یک پراتیک انقلابی بر سر مسئله قدرت سیاسی می‌گذرد.

وجود احزاب سیاسی و جنبش‌های اجتماعی بعنوان حقله ای واسط کشمکش طبقاتی دو طبقه با هم، یکی از مهمترین زوایای مباحث حکمت است که بطور مشخص در فصل اول نوشته‌ای تحت عنوان "کمونیسم کارگری و فعالیت حزب در کردستان"، به تئوریزه کردن "مبارزه طبقاتی و نقش جنبش‌ها و احزاب سیاسی" می‌پردازد و

منصور حکمت و تئوری دولت در دوره‌های انقلابی

جایگاه "پراتیک انقلابی" را در محور مبارزه طبقاتی برجسته می‌کند و می‌گوید که مبارزه طبقه کارگر اساسا بدون جنبش سیاسی خود و بدون حزب کمونیستی خود که با توسل به آن، پراتیک انقلابی طبقه کارگر را نمایندگی می‌کند و به پیروزی می‌رساند، در واقع بدون این مولفه‌ها موقعیت سیاسی و اجتماعی این طبقه در مقابل بورژوازی دگرگون نمی‌شود.

حکمت در سطوح فلسفی می‌گوید که این چپ اساسا یک چپ مکتبی و اسکولاسیک است؛ و در سطح سیاسی هم یک چپ بورژوایی است که مارکس در تزهای فونزباخ مبانی فکری آن را نقد کرده و اعلام کرده است که اینها فلاسفه‌هایی‌اند که جهان را تفسیر می‌کنند، درحالیکه تمام بحث بر سر تغییر جهان است؛ حتی بخش دوم مانیفست کمونیست هم اساسا به نقد همین سوسیالیسم‌های غیر پرولتری اختصاص دارد.

حکمت در گام نخست، تمایز و خط فاصل کمونیسم خود را با کل بستر این چپ دترمینیست می‌کشد و معتقد است که گذار از یک نظام تولیدی به یک نظام تولیدی دیگر، خودبخودی اتفاق نخواهد افتاد؛ می‌گوید که دولت این دوره‌های گذار، یعنی از سرمایه‌داری به کمونیسم متناظر با اعمال دیکتاتوری طبقه کارگر است؛ به اصطلاح عصاره پراتیک انقلابی بردگانی است که علیه نظم حاکم بر اقتصاد شوریده‌اند؛ این را شما در بحث‌های مارکس و انگلس در مانیفست و در جدل‌شان با لاسالیسم در آلمان و راستش در کل بحث‌هایی که بعد از شکست کمون پاریس در انترناسیونال اول هم با آنارشیزست‌ها داشتند، در واقع می‌بینید که چگونه از همین لنز ماتریالیسم پراتیک و جایگاه "پراتیک انقلابی" به سیر گذار از سرمایه‌داری به کمونیسم نگاه می‌کنند.

این پراتیک انقلابی، خود را اساسا در حزب بلشویک فرموله کرد؛ در واقع، کسی که دولت و انقلاب لنین را خوانده باشد در همان نگاه اول تشخیص می‌دهد که لنین معتقد است که حزب می‌سازیم، دولت را تصرف می‌کنیم و دیکتاتوری پرولتاریا را برای زوال دولت اعلام می‌کنیم. پس گذار از سرمایه‌داری به کمونیسم از نگاه مارکس و انگلس یک دوره پُر تحول و پُرشتاب انقلابی است که دولت ناظر بر آن در این دوره، دیکتاتوری پرولتاریا است و لنین برای تحکیم این دولت، حزب می‌سازد؛ در واقع، تا این سطح از بحث پیرامون دولت و مسئله قدرت سیاسی، در انقلاب اکتبر توسط لنین و حزب بلشویک عملی شد؛ منصور حکمت با اتکا به تجربه بلشویک‌ها و انقلاب اکتبر شروع به تئوریزه کردن اخص "دیکتاتوری پرولتاریا" می‌کند. این "دیکتاتوری پرولتاریا" چیست؟ می‌گوید که دیکتاتوری پرولتاریا بنا به تعریف چون دولت دوران گذار است *پس دولتی است علیه اقتصاد و مناسبات سرمایه‌داری در جامعه و در عین حال دولتی نیست که اقتصاد سوسیالیستی را نمایندگی میکند*. اصلا بنا به تعریف این دولت دولت اقتصادی نیست؛ بلکه دولت موقت طبقه‌ای است که علیه اقتصاد سرمایه داری قیام کرده است و هنوز خودش دولت موقت انقلابی طبقه کارگر است که تنها کارکرد آن حفظ خود برای تثبیت سیاسی خود در گام اول است.

موفیکه این دولت موقت کارگری به لحاظ سیاسی خود را تثبیت کرد و مقاومت بورژوازی را در تمام سطوح در هم شکست، در گام بعد باید ملزومات شکل دادن به نهادها و مکانیزم‌های به اصطلاح اداره جمعی جامعه را مهیا بکند و تا جایی که امکان دارد با بیرون کشیدن نیازمندی‌های اساسی شهروندان از حیطه بازار و به اصطلاح، با رایگان کردن امکانات اجتماعی برای شهروندان در واقع، ملزومات زوال دولت را مهیا بکند؛ این در سیستم فکری و جنبشی چپ لیبرال ایران اصلا نبود؛ فکر می‌کرد جامعه و مبارزه طبقاتی مثل پروسه تقطیر آب است؛ شما کافی است درجه حرارت را بالا ببرید که آب تبدیل به بخار شود؛ کافی است نیروهای مولده را رشد دهید تا به نقطه گذار برسید و از نظم سرمایه‌داری به نظام کمونیستی، گذار کنید.

پس "پراتیک انقلابی" یا حزب سیاسی، اولین تبصره به همان تعریف اقتصادی از جایگاه دولت است که چپ ایران و راستش کل چپ در دنیا بعد از شکست انقلاب اکتبر، کلا از مارکسیسم حذف‌اش کردند. درست مانند بلایی که بورژوازی در محیط‌های دانشگاهی بر سر مارکسیسم آورد؛ مارکسیسم را، "فانونی" کرد؛ یعنی روح انقلابیگری را از آن گرفت و صرفا یک ساختمان خشک و جامد اقتصادی را از مارکس و نظراتش تحویل‌تان می‌دهد.

حکمت در بحث دولت، یک قدم فراتر از تعریف عام مارکس و انگلس و لنین از "دیکتاتوری پرولتاریا" می‌رود؛ وقتیکه که نورا فکن را روی مشاهدات تاریخی از انقلابات قرار می‌دهد، یک مسئله بسیار مهمی را کشف می‌کند، و آنهم "دولت در دوره‌های انقلابی" است

۲۵

که بنظر من سنگبنای تئوری حزب و قدرت سیاسی منصور حکمت می‌شود.

می‌گوید که دولت در این دوران های انقلابی، مشخصاتی دارد؛ در این دوران‌ها زمزمه‌های "آلترناتیو دولت" بالا می‌گیرد؛ و دولتی که بر سر کار است از مشروعیت می‌افتد؛ توهمات به اینکه دولت نماینده منافع عمومی است، در میان توده‌های شهری شروع به ریزش می‌کند. و در این شرایط انقلابی، تصویر مافوق جامعه از دولت فرو می‌پاشد و به اصطلاح مردم علیه دولت می‌شورند.

حکمت می‌گوید که شرایط در دوره‌های انقلابی مانند دوره‌های متعارف نیست که دولت مثلا طی ۵۰ سال مشغول انباشت سرمایه و استثمار و گرداندن چرخه اقتصاد، و اسافلت کردن جاده‌ها و غیره و غیره به آن معنای متعارف و کلاسیک باشد؛ انقلاب ۵۷ یک نمونه معاصر است که وقتی شاه گفت صدای انقلاب‌تان را شنیدیم واقعا کسی به وی محل نگذاشت؛ سپس استبدادش را تشدید کرد و چماقش را از آستین درآورد، باز هم مردم پس نکشیدند؛ شروع کرد به اینکه جبهه ملی و بختیار و نهضت آزادی را جلو صحنه آورد، اما مردم باز تمکین نکردند تا سرانجام قیام شد. به قول حکمت در این دوره‌های انقلابی، به اصطلاح سیاست از اقتصاد و "امور جامعه" سبقت می‌گیرد.

نکته دیگری که حکمت روی آن انگشت می‌گذارد و بسیار نکته کلیدی است، اینست که امپریالیسم و بورژوازی جهانی در این دوره‌های انقلابی دنبال جایگزین کردن فوری دولت سرنگون شده با دولت موقتی هستند تا فورا قادر باشد که انقلاب و موج انقلابی را سرکوب و خنثی بکند؛ بورژوازی جهانی مطلقا در این مقطع مشخص به فکر گرداندن چرخ اقتصاد نیست. به اصطلاح، دستگاه و ستاپ سیاسی و مشروعیت بورژوازی در این دوران‌ها زیر ضرب انقلاب رفته است و بورژوازی جهانی در فکر اینست که دستگاه سیاسی بورژوازی را در مقابل انقلاب و قیام حفظ بکنند.

در همین زمینه، در مرداد سال ۱۳۵۹ حکمت بحث "دو جناح در ضد انقلاب بورژوا – امپریالیستی" را در دستگاه تحلیلی خود از جمهوری اسلامی وارد می‌کند و می‌گوید که چرا خمینی و جریان اسلامی، تنها گزینه مناسب و دم دست امپریالیسم بود برای سرکوب انقلاب ۵۷... این هم یکی دیگر از بحث‌های جالب حکمت است که میبانی آن در نوشته اساسی‌تری از حکمت تحت نام "اسطوره بورژوازی ملی و مترقی"، تئوریزه شده است.

حکمت در بحث "دو جناح در ضد انقلاب بورژوا – امپریالیستی" علیرغم اینکه جمهوری اسلامی را نیروی بورژوا – امپریالیست خطاب کرد اما از نظر اقتصادی جمهوری اسلامی واقعا منفعت اقتصادی امپریالیسم و بورژوازی بزرگ را نمایندگی نمی‌کرد و هویت اقتصادی ویژه‌ای نداشت جز سرکوب انقلاب و طبقه کارگر و سرکوب شوراهای کارگری! و اتفاقا همین خصلت بشدت ضد انقلابی جمهوری اسلامی اثبات کرد که چرا خمینی تنها گزینه سیاسی بورژوازی جهانی در مقایسه با گزینه‌های دیگر بود و توانست انقلاب را برای بورژوازی سرکوب بکند؛ لشکرشکی خمینی به کردستان در ۲۸ مرداد سال ۵۸ و حکم جهاد علیه مردم کردستان حامل همین پیام سرکوب انقلاب برای بورژوازی بود؛ حتی جنگ ۸ ساله ایران و عراق هم برای جمهوری اسلامی اهمیت اقتصادی نداشت؛ هدف آن جنگ سرکوب آرمان‌های انقلاب ۵۷ و تثبیت سیاسی حکومت اسلامی بود.

کل بورژوازی ایران، همه از دم بر سر مسئله شکست دادن انقلاب با جریان اسلامی خمینی شریک بودند؛ اصلا برای همین امر ماشین دولت را تصرف کرد و قتل عام دهه ۶۰ را راه انداختند. حکمت می‌گوید که خصلت بورژوازی در ایران و در حوزه کار ارزان، دیکتاتوری عربان است؛ و نمی‌تواند یک ذره دمکرات باشد؛ این نکته خیلی مهمی در تفکر منصور حکمت است؛ می‌گوید که مهم نیست که روبنای سیاسی با عمامه باشد یا بی‌عمامه؛ مسئله اینست که بورژوازی در ایران با خصلتی متولد شده است که اساسا نمی‌تواند رفرمیست و دمکرات باشد و استبداد ویزگی اصلی برای ادامه حیات بورژوازی در ایران است؛ اینجا با توجه به اینکه حکمت به متد "پراتیک انقلابی" مارکس مسلط است، دست به چلنج کردن سناریوی جریان اسلامی خمینی می‌برد که توسط امپریالیسم برای سرکوب انقلاب ۵۷، داشت شکل می‌گرفت و فورا در مقابل آن، تاکتیک انقلابی و تاکتیک تعمیق انقلاب ۵۷ و تاکتیک مقاومت و ادامه مبارزه را در مقابل ضد – انقلاب اسلامی اتخاذ کرد؛ حکمت می‌گوید که خواست‌ها و مطالبات دمکراتیک جامعه در عصر امپریالیسم را تنها حکومت کارگری می‌تواند متحقق بکند؛ و پیروزی انقلاب و حکومت کارگری بر ضد انقلاب بورژوا - امپریالیستی را تئوریزه می‌کند و با دفاعش از بیشترین آزادی‌های سیاسی و مطالبات دمکراتیک در برنامه حزب کمونیست، در واقع "وظایف جمهوری انقلابی" را در بخش حداقل برنامه می‌گنجاند.

به هر حال عین همین برخوردی که منصور حکمت در بحث "دو جناح" به جمهوری اسلامی می‌کند، لنین هم به ناردونیک‌ها و منشویک‌ها در مقطع انقلاب ۱۹۱۷ داشت. و نشان داد که اینها

منصور حکمت و …

نیروهای بورژوا – امپریالیستی‌اند. در حالیکه بلحاظ پایگاه اقتصادی اصلا هیچکدام از آنها نماینده امپریالیسم و زمینداران بزرگ در روسیه آنزمان نبودند.

به هرحال بحث حکمت اینست که در دوره انقلابی هر دولتی که سر کار آمد، چه انقلابی باشد و چه ضد انقلابی، اساسا فاقد خاصیت اقتصادی است؛ این دولتی است اساسا برای اثبات سیاسی خودش و هر اقدام اقتصادی هم انجام دهد در واقع پشت جبهه‌ای برای تثبیت سیاسی خودش است.

جالب است که چپ در ایران علی‌العموم در مقطع انقلاب ۵۷ مشغول چرتکه انداختن بودند تا ثابت کنند جمهوری اسلامی از کدام اقتصاد دفاع می‌کند و چه خصلت اقتصادی دارد؛ نماینده کدام لایه از طبقه بورژوا است. کدام قشر بورژوازی را نمایندگی می‌کند؛ آیا سرمایه داری تجاری است، آیا مثلا سرمایه‌داری صنعتی است، نماینده خرده بورژوازی است و غیره و غیره… یعنی بلافاصله انتظار داشتند که جمهوری اسلامی نماینده قشر خاصی از اقتصاد طبقه بورژوا باشد.

حکمت می‌گوید اگر که ماهیت جمهوری اسلامی را با این متر اقتصادی متراز بکنید، آنوقت لنین هم يك سوال کلیدی را در مقابل شما مطرح می‌کند و آن اینکه اگر بجای جمهوری اسلامی در آن مقطع معین، ما کمونیست‌ها قدرت را تصرف بکنیم چه؟ آنوقت این حکومت کارگری نماینده کدام اقتصاد است؟ اگر بناست که دولت از اقتصاد نتیجه بشود و حافظ مناسبات موجود باشد پس دیکتاتوری پرولتاریا حافظ کدام مناسبات اقتصادی موجود در این دوره‌های انقلابی است؟ معلوم است که اولا اقتصاد، سوسیالیستی نیست که دیکتاتوری پرولتاریا حافظ مناسبات آن باشد؛ در ثانی، قرار نبود که در مناسبات سوسیالیستی اصلا دولت موجود باشد؛ چون در مناسبات سوسیالیستی و اقتصاد سوسیالیستی بنا به تعریف طبقه‌ای موجود نیست که به دولت نیاز داشته باشد.

اینجا جایگاه "دیکتاتوری پرولتاریا" در مارکسیسم به ما نشان می‌دهد که تصویر صرفا اقتصادی که چپ ۵۷ علی‌العموم از مبارزه طبقاتی و دولت آموخته بود پوچ است؛ که گویا شیوه‌های تولید يك شبه جای خود را به شیوه تولید جدید می‌دهند و دولت فورا تبدیل به دولت اقتصادی جدیدی می‌شود! این احکام به مارکسیسم بربط هستند. حکمت می‌گوید که این برای توضیح شیوه برخورد کمونیست‌ها به دولت کافی نیست! چون بخشی از مارکسیسم، نفس "دیکتاتوری پرولتاریا"ست که متناظر به هیچ اقتصادی بعنوان زیربنای خودش نیست بلکه يك ابزار سیاسی حاکمیت طبقه کارگر است.

این را بطور مشخص در انقلاب اکتبر روسیه می‌بینیم؛ زمانی که لنین و حزب بلشویک در قیام اکتبر قدرت را تصرف می‌کنند،

همزمان بود با جنگ جهانی اول و حزب بلشویک و طبقه کارگر روسیه با تعرض انواع و اقسام بورژوازی ضد انقلابی به حکومت نوپای کارگری در داخل و خارج روسیه طرف بود و ناچار بود به جنگ این جبهه ضد انقلابی برود تا حکومت خودش را حفظ بکند؛ منصور حکمت می‌گوید که از سال ۱۹۱۷ تا ۱۹۲۲ دوره جنگیدن تمام عیار این دولت موقت انقلابی علیه دشمنان داخلی و خارجی است چون عزم کرده تا موجودیت خود را نگه دارد و خودش را شکل بدهد. نمی‌خواهد که تسلیم تعرض بورژوازی بشود، درست همانگونه که بورژوازی در اپوزسیون نمی‌خواست که تسلیم حکومت کارگری بشود.

در نتیجه هر تاکتیک لنین و بلشویک‌ها در این دوره معین، تاکتیکی در خدمت تثبیت سیاسی دولت نوپای کارگری است و نه يك پروژه اقتصادی! که متاسفانه در تصویر اکثر بلشویک‌ها به استثنای لنین و اقلیت کمی، از این تاکتیک‌ها در سالهای اول انقلاب، به غلط استنتاجات اقتصاد سوسیالیستی از آنها گرفته شد و در مرحله بعد در غیاب خط لنینی و لنینیسم، عملا آرمان‌های انقلاب ۱۹۱۷ شکست خورد و ناسیونالیسم و بورژوازی روس سکان دولت را برای احیای دولت در دست گرفت، نه برای زوال دولت؛ و دیدیم که چه غول سرمایه‌داری دولتی متولد شد.

کسی که فکر می‌کرد "سیاست نپ" یا "کمونیسم جنگی" یا دولتی کردن يك سری از سرمایه‌ها در دولت موقت به معنی پیاده کردن اقتصاد سوسیالیستی و جامعه کمونیستی است، به طور واقعی رسما فاتحه اقتصاد و جامعه سوسیالیستی را خوانده بود؛ این را لنین بارها به بهانه‌های مختلف هشدار داده بود که هر اقدام اقتصادی دولت موقت، اقدامی بود برای تحکیم سیاسی خودش در مقابل تعرض سیاسی بورژوازی… در واقع، این تاکتیک‌های اقتصادی، فقط پشت جبهه دولت موقت بودند و اصلا ربطی به اقتصاد سوسیالیستی و جامعه کمونیستی نداشت. به هر حال، دولت موقت کارگری در روسیه، این دوره اول را با پیروزی پشت سر گذاشت اما از سال ۱۹۲۳ تا ۲۸ که در واقع دوره ثبات حکومت کارگری بود، در غیاب لنینیسم و لنین، همان تاکتیک‌های اقتصادی دوره اول را به دوره دوم تعمیم می‌دهند و عملا ناسیونالیسم روس را میداندار می‌کنند و نهایتا طبقه کارگری که قرار بود روبنای سیاسی و حقوقی متناظر با اقتصاد سوسیالیستی را متحقق بکند، عملا از ریل خارج می‌شود.

به هر حال، بحث‌هایی که بعد از فروپاشی شوروی بود از این قرار بود که لنین آوانتوریزت بوده است چون دولت را توسط يك اقلیت حزبی تصرف کرد؛ یا اینکه می‌گفتند، "حزب" نباید قدرت را می‌گرفت، می‌بایست "طبقه" قدرت را می‌گرفت و آنهم زمانی باید قدرت را تصرف می‌کرد که سرمایه‌داری و نیروهای مولده در روسیه رشد کرده بودند و طبقه هم به تدریج در این روند به منافع خود آگاه می‌شد، اتحادیه و سندیکا می‌ساخت و بعد مطالبات صنفی خود را مطرح می‌کرد تا به يك وزنه فشار روی بورژوازی تبدیل

کمونیست‌ها و پراتیک پوپولیسته

می‌شد؛ یا می‌گفتند که در حزب بلشویک، دمکراسی و "سانترالیسم دمکراتیک" نقض شد و …

به طور واقعی همه این بازنگری‌ها، حمله به مغز مارکسیسم و کمونیسم بود؛ یعنی حمله به "پراتیک انقلابی" و "حزب کمونیستی" بود که در اول صحبت‌هایم اشاره کردم؛ برای این بود که اعلام کنند که انقلاب کمونیستی و کارگری ممکن نیست؛ شما برده بمانید تا زمانی‌که شیوه تولیدی، به خودی خود عوض می‌شود؛ مانند اینست که به اسپارتوکوس که اعلام کرده است بردگی نمی‌خواهد، اعلام کنید که شرایط لغو بردگی مهیا نیست و تحمل کن، حالا نوبت شما نیست؛ اینها به جای اینکه پیروزی بردگان را تئوریزه بکنند، نسخه شکست بردگان را تجویز می‌کردند. اما منصور حکمت در مقابل کل این هجوم بورژوازی به پراتیک انقلابی لنین و به انقلاب اکتبر، ایستاد؛ و يك جمع‌بندی مارکسیستی از انقلاب اکتبر و کارکرد دولت در دوره‌های انقلابی و مقاطع پیروزی و ضعف آن را تئوریزه کرد تا مسیر پیروزی انقلاب کارگری آتی را بطور واقعی برای کمونیست‌ها و طبقه کارگر ترسیم بکند.

بحثم را اینجا جمع‌بندی می‌کنم؛ بطور فشرده، متد برخورد حکمت به دولت در دوره‌های انقلابی اینست که: دیکتاتوری پرولتاریا یا حکومت کارگری در این دوران انقلابی دو فاز دارد:

فاز اول اینست که حزب کمونیستی، قدرت سیاسی را تصرف می‌کند و دولت موقت انقلابی را به نمایندگی از طرف اکثریت طبقه کارگر اعلام می‌کند؛ در این فاز، هدف اساسی دولت کارگری، سازماندهی جامعه برای سرکوب قاطع مقاومت بورژوازی مغلوب در اپوزیسیون است.

زمانیکه حکومت کارگری موفق شد فاز اول را طی بکند و به اصطلاح خطر ضدانقلاب را از سر گذرانند و خود را تثبیت کرد، وارد فاز دوم می‌شود؛ این فاز دوم روی حضور مستقیم احاد طبقه کارگر و گرداندن امور جامعه به دست شوراهای کارگری و مردمی پیش می‌رود و به اصطلاح در این فاز، نیازمندی‌های اقتصادی شهروندان را یکی پس از دیگری از حیطه بازار بیرون می‌کشید و آنها را رایگان می‌کنید؛ در این فاز، دیگر هیچ علانمی از موقتی بودن دولت و در عین حال نیاز به دولت را مشاهده نمی‌کنید؛ دولت در واقع، دوران زوال خودش را کم کم در این فاز طی می‌کند.

به هر حال بحث "دولت در دوره های انقلابی" یکی از درافزوده‌های مهم منصور حکمت به مارکسیسم است، که بطور واقعی سنگبنای تئوری مارکسیستی حزب و قدرت سیاسی است که حکمت آن را از زیر آوار تحریفات لیبرالی و قانونی از مسئله دولت و جایگاه قدرت سیاسی نزد طبقه کارگر، بیرون کشیده است.

جمع‌بندی کلیات مبحث سبک کار

در کنگره اول اتحاد مبارزان کمونیست

نشریه بسوی سوسیالیسم، دوره اول شماره ۶، ۲۰ مرداد ۱۳۶۲

خاله حاج محمدی

خاله حاج محمدی در جشن عروسی پسرش در دهه ۱۳۰۰ خورشیدی

خاله حاج محمدی در جشن عروسی پسرش در دهه ۱۳۰۰ خورشیدی

خاله حاج محمدی در جشن عروسی پسرش در دهه ۱۳۰۰ خورشیدی

خاله حاج محمدی در جشن عروسی پسرش در دهه ۱۳۰۰ خورشیدی

خاله حاج محمدی

رفقای عزیز به همه شما خوش آمد می‌گویم. عنوان بحثی که من در نظر دارم خدمت شما عرض کنم "طبقه کارگر، حزب کمونیستی و انقلاب کارگری از نگاه حکمت" است.
طبقه هر کدام از این مسائل، چه طبقه کارگر، چه کمونیسم و حزب کمونیستی و انقلاب کارگری مفاهیم جدی مارکسیستی هستند که منصور حکمت به طور مفصل به آن پرداخته است و اینجا طبیعتا در این وقت کوتاه امکان باز کردن این مفاهیم و مسائل پیرامون آن نیست. در نتیجه تلاش می‌کنم که حداقل گوشه‌هایی از این مباحثی که فکر می‌کنم و در امتداد خیلی از بحث‌های منصور حکمت به آن اشاره شده است را بیان کنم. به این امید که در این دوره‌ی پر از تلاطم در فضای سیاسی ایران مباحث من و بقیه رفقا، مشوقی باشد برای نسل جوان کمونیست و کارگران کمونیست تا به مباحث منصور حکمت مراجعه کنند.
دوره‌ی کنونی در جامعه ایران دوره‌ی حساس و پر تحولی است که کمونیسم روی زمین واقعی یک آلترناتیو است و پدیده کارگر صنعتی و عروج آن، با جنبش اعتراضی طبقه کارگر و با کمونیسمش، با افق و آرمان آن و با شخصیت‌های این جنبش همگی در فضای سیاسی ایران نمایان و غیر قابل انکارند. در این اوضاع امیدوارم این بحث‌ها مشوقی باشد برای ارجاع به منصور حکمت. نیازی که در این دوره به حکمت و به مباحثات و تئوری‌های مارکسیستی و به مباحثات سیاسی او در تاریخ معاصر کمونیسم داریم بیش از هر زمان دیگری است و همه اینها پشتوانه‌ای جدی است و خواندن آن، نگاه کردن به آن و ارجاع به آن برای هر مارکسیست انقلابی در این دوره و برای هر کمونیستی ضروری است.

با این مقدمه کوتاه دوست دارم بحثم را با یک نکته شروع کنم که منصور حکمت در مباحثات کمونیسم کارگری به آن می‌پردازد و آن هم یک نقل قول است از انگلس که در اصول کمونیسم و همچنین در مقدمه‌ای بر چاپ آلمانی مانیفست مطرح می‌کند. انگلس می‌گوید: "کمونیسم، دکترین شرایطی را برای هر طبقه کارگر است" و در مقدمه‌ای بر چاپ آلمانی مانیفست می‌گوید: "بحث مارکس این است که مبارزه طبقاتی به جایی رسیده است که پرولتاریا نمی‌تواند خودش را آزاد کند و به عنوان طبقه استثمار شونده خودش را از طبقه استثمار کننده خلاص کند بدون این که همراه خودش همه را آزاد کند و به همه اشکال استثمار خاتمه دهد".
منصور حکمت در معرفی کمونیسم کارگری می‌گوید: "بحث کمونیسم کارگری و پایه اساسی مباحثات کمونیسم کارگری بر این دو نقل قولی که از انگلس آوردم استوار است."
در حقیقت کمونیسم کارگری نامی است که منصور حکمت بر روی کمونیسم گذاشت. اما خیلی قبل تر از منصور حکمت و حتی در دوره خود مارکس و کلا در تاریخ مربوط به گذشته اگر نگاهی بیندازیم، و حتی در خود مانیفست هم وقتی که مارکس و انگلس روی مانیفست کار می‌کردند، به جای آن که از کلمه سوسیالیسم استفاده کنند "مانیفست کمونیست" را بکار بردند. از آنجایی که بسیاری از جریانات و جنبش‌های دیگر تحت نام سوسیالیسم فعالیت می‌کردند و ربط زیادی به آن پدیده‌ای که به عنوان سوسیالیستم شناخته می‌شد نداشتند، از کلمه کمونیسم استفاده کردند تا تفاوت‌های خود را با سایر جریانات دیگر مثل سوسیالیسم بورژوایی، سوسیالیسم فئودالی و سوسیالیسم ارتجاعی و سوسیالیسم خلقی نشان دهند.

در تاریخ معاصر ما و در دوره‌ی حکمت، ما شاهد انواع و اقسام جریانات و سازمان‌هایی هستیم که به نام کمونیسم فعالیت می‌کنند ولی در عین حال اهدافی که دنبال می‌کنند اهدافی است که ربطی به کمونیسم ندارد. در یک دوره خلاص شدن از مستعمرات و تشکیل دولت‌های ملی زیر نام کمونیسم و سوسیالیسم از طرف جریاناتی پیش برده می‌شد و در این دوره انواع "سوسیالیست" ها و انواع "کمونیست"هایی را شاهد هستیم که خواهان رهایی ملی هستند، خواهان مبارزه با امپریالیسم و کوتاه کردن دست امپریالیسم هستند، خواهان استقلال اقتصادی و رشد صنعتی و دموکراسی هستند، آزادی "خلق‌ها" و حقوق اقلیت‌ها را می‌خواهند و اینها به عنوان اهداف پایه‌ای‌شان است و خود را سوسیالیسم و حتی کمونیسم نام گذاشته‌اند.

در تجربه روسیه و مباحثاتی که منصور حکمت در این رابطه دارد آنجا هم به این مسئله اشاره می‌کند که در همان پروسه انقلاب، از سال های ۱۹۰۵ تا انقلاب اکتبر، خواستِ مدرنیزه کردن روسیه و تبدیل آن به یک جامعه آباد صنعتی همراه با خواست بلشویک‌ها مبنی بر یک انقلاب اجتماعی موجود بودند و اینها هر دو با هم وارد

طبقه کارگر، حزب کمونیستی و انقلاب کارگری

متن کتبی سخنرانی در هفته منصور حکمت ۲۰۲۱

انقلاب فوریه و سرانجام انقلاب ۱۹۱۷ شدند. در امتداد آن تلاش کردند که پرچم رشد صنعتی روسیه و ساختن اقتصاد ملی را بالا ببرند، کما اینکه از یک دوره‌ای به بعد این پرچم به پرچم اصلی آن مملکت تبدیل شد و انقلاب ۱۹۱۷ سرنوشتی پیدا کرد که همه شاهد بودیم. در خود جریان ما، حتی در دوره حزب کمونیست ایران وقتی که منصور حکمت مبحثی را در جمع‌بندی پلنوم دوم حزب کمونیست ایران در سال ۱۳۶۲ تحت عنوان "فاصله حرف و عمل" مطرح می‌کند، می‌گوید: «پرچم حزب را کرده‌ایم به اسم پرولتاریا، در کوچه‌هاش خرده بورژواها زندگی می‌کنند، با مسائل ملی‌شان و با منافع قسمتی‌شان و غیره».
در حقیقت اینکه جنبش‌های دیگر و جریانات غیر کمونیستی و غیر کارگری به این متوسل می‌شوند که به اسم کمونیسم فعالیت کنند، به کرات در مباحثات منصور حکمت وجود دارد. در حقیقت دو فاکتور به طور جدی بر این پدیده تاثیر گذاشته است، یکی اینکه از دوره‌های گذشته تا تاریخ معاصر تا به امروز، تغییر وضع موجود با استفاده از نیروی قهر و غیر مسالمت آمیز، همواره با کمونیست‌ها تداعی شده و می‌شود. این شاید تنها تئوری معتبری است که در این دوران بر سر تحولات انقلابی و انقلاب در جوامع بشری جا افتاده است که به اسم کمونیست‌ها ثبت شده است و جریانات و جنبش‌های مختلف دیگر برای رسیدن به خواسته‌ها و مطالبات‌شان به آن متوسل می‌شوند. در عصر خود ما عروج کارگر صنعتی در جامعه ایران و در جریان انقلاب ۵۷ پدیده‌ای جدی است که جریانات غیر کارگری و غیر مارکسیستی دیگر سعی می‌کنند با استفاده از این اسم اهداف ناسیونالیستی و ملی و غیره خودشان را پیش ببرند. در نتیجه تا جایی که به منصور حکمت بر می‌گردد، او دقیقا از این زاویه بحث کمونیسم کارگری را مطرح می‌کند تا در تقابل با سایر جریانات پرچم متفاوت خودش را علم کند و تفاوت‌های جنبشی آن را نشان دهد. همان کاری که مارکس و انگلس در هنگام نوشتن مانیفست انجام دادند و پرچم متمایز خودشان را نشان دادند.

بعلاوه تا جایی که به بحث کمونیسم بر می‌گردد، تعریف منصور حکمت از کمونیسم همان بحثی است که انگلس می‌گوید که در ابتدای صحبت‌هایم به آن اشاره کردم. ولی در کل این تاریخ یک پدیده همیشه مورد بحث بوده است که از طرف احزاب و جریانات غیر مارکسیستی مطرح شده و اشاعه داده شده است. و آن هم این است که گویا رسیدن به جامعه کمونیستی یکی از مراحل تکامل جامعه بشری است که جوامع بشری باید طی کند. منتهی باید این مرحله سیر طبیعی خودش را طی کند و نمی‌توان آن را جلو انداخت. همانطور که در جوامع اولیه به بردهداری و از بردهداری به فئودالیسم و از فئودالیسم به کاپیتالیسم رسیدیم، نهایتا بعد از کاپیتالیسم هم نوبت سوسیالیسم می‌رسد. این پدیده در بسیاری از مباحثات استالین و بسیاری از جریانات دیگر، چه در ایران و چه خارج از ایران، حتی امروز هم وجود دارد. تا جایی که به منصور حکمت بر می‌گردد، این جبرگرایی که به نام چپ و کمونیسم ترویج می‌شود، از نظر او هیچ ربطی به کمونیسم مارکس و انگلس ندارد و در حقیقت این نگاه، نقش انسان به عنوان عنصر فعاله در تحولات جامعه بشری را درز میگیرد و سرنوشت ما را به سیر حوادث می‌سپارد. حکمت و قبل از او مارکس، انگلس و لنین، به روشنی نقش انسان در ساختن تاریخ خود را به عنوان عنصر فعاله‌ی تغییر مورد تاکید قرار می‌دهند. بدون این نقش که نه تنها در علوم سیاسی و تبیین مارکسیستی، که حتی دستاوردهای بشر در علوم پزشکی، ریاضیات، علوم طبیعی تلاش انسان برای تغییر و جواب به نیازهای دوره خود این دستاوردها ممکن نبود.

تا جایی که به مارکس برگردد، به طور واقعی از روزی که جامعه سرمایه‌داری پدید آمد، به همراه آن طبقه کارگر هم متولد شد و به همراه آن طبقه کارگر صنعتی، که مارکس آنرا نیروی رهایی و تئوری انقلاب آنرا بیان کرده است. تاکید مارکس بر روی موقعیت اجتماعی خاصی که طبقه کارگر دارد از این زاویه است که طبقه کارگر برای رهایی خودش هیچ راهی ندارد مگر اینکه کل ستمی که طبقه بورژوا بر جامعه اعمال می‌کند را از میان ببرد. طبقه کارگر برای رهایی خودش باید سیطره بورژوازی بر جامعه بشری، حاکمیت این طبقه و آن رابطه‌ای که جامعه بورژوازی بر آن استوار است، یعنی فروش نیروی کار و کار مزدی، را دگرگون سازد و به این اعتبار طبقات را از میان بردارد. کارگری که بخواهد خودش را رها کند هیچ راهی ندارد مگر اینکه همراه خودش کل

جامعه را رها کند! با از بین بردن استثمار و کار مزدی در جوامع سرمایه داری کل اشکال ستم‌کشی بر انسان، از ستم بر زن گرفته تا ستم بر کودک، و همه قوانینی که در خدمت نگهداری حاکمیت سرمایه است را ملغی می‌کنند و به این اعتبار کارگر مبشر رهایی انسان است، و به این اعتبار کمونیسم مارکس تنها راه رهایی کل بشریت و طبقه کارگر تنها نیروی محرکه و اصلی این جنبش است!

چیزی که مارکس بر روی آن تاکید می‌کند و تئوری خودش را بر این مینا قرار می‌دهد، جایگاه طبقه کارگر به عنوان نیروی مولده در تولید کالا در جامعه بورژوایی و موقعیت اجتماعی و سیاسی است که این طبقه دارد.

جنبش کمونیستی از نقطه نظر حکمت، به آن جنبشی می‌گوییم که تاریخا وجود داشته است. طبقه کارگر در اشکال مختلف، از اشکال بدوی آن در شکل شکستن و نابود کردن دستگاه ماشینی، و چه در دوره مبارزات آگاهانه تر آن، دوره خودآگاهی طبقاتی و عروج مارکسیسم، اعتراض کارگر صنعتی به نظام کاپیتالیستی چیزی جز کمونیسم نیست. و آن چیزی که منصور حکمت از آن به عنوان جنبش کمونیستی نام می‌برد، آن جنبشی است که انتقاد سوسیالیستی کارگر صنعتی به نظام سرمایه داری و نظام کار مزدی است. و نهایتا اینکه این جنبش نمی‌تواند آرمان نهایی‌اش، انقلاب کارگری و لغو مالکیت خصوصی و اعمال مالکیت اشتراکی بر وسایل تولید در یک جامعه آزاد و فارغ از هر نوع طبقه‌ای نباشد. به این اعتبار جایگاه طبقه کارگر در انقلابی که مد نظر مارکس، و به همین اعتبار مد نظر منصور حکمت است، روی دوش طبقه کارگر به عنوان نیروی اصلی این تقابل در مقابله با طبقه سرمایه‌دار پیش می‌رود. اما اگر از یک طرف شاهد این جبرگرایی هستیم که گویا جامعه بدون دخالت و تصمیم انسان آگاه به سوسیالیسم میرسد، از طرف دیگر هم چه در این دوره، چه حتی در دوره لنین و قبل تر از آن، ما همواره شاهد یک کارگرگرایی تقلبی بوده‌ایم. شاهد یک کارگرگرایی تقلبی به نام مارکسیسم، که تقدس کارگران را به این معنی که همه چیز در مورد طبقه کارگر، از تشکل یابی و تحزب‌اش تا …به خودش مربوط است هستیم. کارگر گرایی که در واقع طبقه کارگر را یک صنف میکند، به یک صنف حاشیه‌ای که جامعه بشری و مسائل پیرامونش، مثل جنگ و تحولات سیاسی- اجتماعی، هیچکدام به این "صنف" معین مربوط نیست بوده‌ایم. این پدیده بعد از انقلاب ۵۷ در ایران به نام "خط پنج" شناخته شد. هنوز هم این پدیده وجود دارد و هرجا که صحبت از انقلاب کارگری و گرفتن قدرت سیاسی به دست طبقه کارگر از طریق حزب انقلابی‌اش می‌شود، در مقابل اعلام می‌کنند که اینها به خود طبقه کارگر مربوط است و طبقه کارگر خودش باید حزب انقلابی‌اش را بسازد و انقلاب خودش را پیش ببرد. در نتیجه کل موجودیت طبقه کارگر به عنوان یک نیروی نجات دهنده بشریت به دلیل موقعیت اجتماعی خاصی که این طبقه در تولید و در نظام کاپیتالیستی دارد را به کل نادیده می‌گیرند و آن را به یک صنف حاشیه‌ای که فقط مشغول امورات خودش است تبدیل می‌کنند و با ایجاد انشقاق و فاصله میان طبقه کارگر و جامعه، جایگاه اجتماعی طبقه کارگر و امید و نقشی که این طبقه در برپایی نظامی بدون تبعیض و استثمار می‌تواند ایفا کند را می‌شکنند. تا جایی که به منصور حکمت بر می‌گردد، در بحث‌هایی که در مورد عضویت کارگری دارد این طیف را بدترین بورژواها می‌نامد. در واقع این پدیده بیان تراوشات ذهنی روشنفکر بورژوایی است که از موقعیت اجتماعی و طبقاتی گذشته‌اش نسبت به کارگر احساس شرم می‌کند و کارگر را در هاله‌ای از مقدسات می‌پیچد. به طور واقعی این ربطی به کمونیسم ندارد و این دیدگاه می‌خواهد طبقه کارگر را عملا از ابزار مارکسیستی و نقش تاریخی‌ای که می‌تواند ایفا کند خلع سلاح کند. کسانی که در دوره فعالیت کومله در کردستان حضور داشتند عینا شاهد این نوع برخوردها آنجا هم بوده‌اند! در آن دوره کسانی بودند که فکر می‌کردند جامعه کردستان و جامعه ایران نیمه فئودال-نیمه مستعمره است و از تئوری‌های مائو و از تزه‌های مائو در انقلاب چین طرفداری می‌کردند و از آن عکس می‌گرفتند. نزد آنها روستا جایگاه ویژه‌ای داشت چون در انقلاب چین دهقان نقش اصلی را ایفا کرده بود. بسیاری از فعالین کومله در آن دوره به عنوان جریان اصلی چپ در کردستان فعالیت هایشان را در روستاها متمرکز کرده بودند. معیار برای آنها فقیر بودن مردم زحمتکش روستا بود و جامعه غیر شهری‌تر با تمام فرهنگ عقب مانده‌تر و اعتقادات مذهبی‌اش تقدیس می‌شد و فعالین کمونیست در آن دوره در قالب مردم زحمتکش ناآگاه روستایی در می‌آمدند و بجای اینکه مردم را نجات بدهند خودشان قربانی می‌شدند. این دقیقا همان احساسی بود که روشنفکران طبقه بورژوا و فئودال که مارکسیست شده بودند به دهقانان و زحمتکشان روستایی داشتند و احساس بدهکاری می‌کردند.

در دوره اخیر هم روشنفکر بورژوای شهری همان احساس را به ←

زنده باد سوسیالیسم

طبقه کارگر، ...

طبقه کارگر و مردم زحمتکش دارد و احساس گناه نسبت به گذشته‌اش در قالب کارگر پناهی ریاکارانه و تقدس گرایی نمایان می‌شود. وگرنه انتخاب طبقه کارگر برای مارکس، نه از این سر است که گویا کارگر خیلی مودب‌تر است یا اینکه خیلی محترم‌تر است و خودش همه چیز را می‌داند. منصور حکمت در بحث‌های مربوط به مبانی کمونیسم کارگری در سمینار دوم در سال ۲۰۰۰ نکته‌ای را در این رابطه مطرح می‌کند و می‌گوید:

"فکر نکنید کارگر بطور اتوماتیک مثل ما را از خودش بیرون می‌دهد. بیرون نمی‌دهد. این پروسه حاصل تلفیق جنبش‌های سیاسی، حاصل تکامل مبارزات فکری، حتی حاصل تکامل روابط انسانی معیّتی، اتفاقات فردی معیّتی است که اینطور ی شده است. اینطور نیست که طبقه کارگر خودبخود از خودش احزاب کمونیست کارگری بیرون می‌دهد، بیرون نمی‌دهد».

به هر حال این نکاتی بود که منصور حکمت در رابطه با این پدیده و نقش محافل فکری و کار تئوریک مارکسیستی به عنوان یک رکن اصلی کمونیسم طبقه کارگر در تقابل با این جریان عقب مانده‌ای که فکر می‌کرد که تحولات سیاسی اجتماعی درون جامعه ربطی به طبقه کارگر ندارد و کارگر یک صنف است که تنها باید حواسش به خودش باشد، مطرح کرد. این به موقعیت واقعی طبقه کارگر و به موقعیت کمونیسم طبقه کارگر ربطی ندارد.

نکته دیگری که می‌خواهم به آن اشاره کنم بر سر پدیده انقلاب است. تا جایی که به انقلاب بر می‌گردد مباحثات زیادی در گرفته است. فکر کنم هیچ پدیده‌ای در دنیای ما به اندازه انقلاب پیچیده نشده‌است. از هر تحولی به اسم انقلاب نام می‌برند و انواع و اقسام انقلابات در دوره ما اتفاق افتاده است. ولی آن چیزی که در کل مباحثات مارکس و انگلس و لنین و منصور حکمت اهمیت دارد، انقلاب مورد نظر ماست و اینکه این انقلاب چه ویژگی‌هایی دارد. انقلاب ضد کاپیتالیستی که کار مزدی را لغو می‌کند انقلاب کارگری است. ما فعالین این نوع انقلاب هستیم و منصور حکمت تئوریسین این نوع انقلاب است. اهدافش، افقش، برنامه‌اش، استراتژی‌اش، سیاست و تاکتیک‌هایش در خدمت این نوع انقلاب است. وگرنه در این دوره هر تحولی که از راه‌های غیر مسالمت آمیز پیش می‌رود را انقلاب می‌نامند و غالباً هم با چپ و کمونیسم تداعی می‌شوند. منصور حکمت در این رابطه در بحث مربوط به «کارگران و انقلاب» می‌گوید که انواع و اقسام انقلابات و تحولات اجتماعی در دوره ما صورت می‌گیرد که بخش زیادی از آنها ارتجاعی هستند. تحولات اروپای شرقی را در نظر بگیرید که توده‌های مردم بیرون ریختند و انقلاب کردند. ولی آن چیزی که نتیجه داد به مراتب بدتر از گذشته بود. جمهوری اسلامی و سر کار آمدنش، که به نام انقلاب اسلامی از آن اسم می‌برند، نتیجه‌اش معلوم است و می‌بینیم. آن چیزی که مد نظر ما فعالین کمونیست است هر نوع انقلابی نیست. بلکه انقلاب کارگری است. و شرکت ما در تحولات انقلابی با هدف تغییر واقعی در زندگی مردم است. بحث بر سر این نیست که ما خواهان اصلاحات نیستیم و به جز انقلاب کارگری چیزی نمی‌خواهیم. هر ذره تغییر در جامعه و هر ذره بهبود در زندگی مردم امر ماست و هر تحرک اعتراضی و توده‌ای برای هر ذره بهبود در آن جامعه شکل بگیرد، تلاش می‌کنیم رهبری‌اش را بدست بگیریم تا به سرانجام برسد و پیروز شود. اما در همان لحظه تلاش می‌کنیم که انقلاب کارگری خودمان را سازمان بدهیم. منصور حکمت در این رابطه می‌گوید تاکتیک‌های ما و سیاست‌هایی که اتخاذ می‌کنیم نمی‌تواند مغایر آن هدف نهایی ما باشد که همان انقلاب کارگری است و به طورقطع این انقلاب بدون حزب کارگری انجام نمی‌گیرد و طبقه کارگر برای این امر باید حزبش را بسازد. اینکه کارگران علی‌العموم خودشان انقلاب می‌کنند و به سرانجام می‌رسانند واقعی نیست. هیچ کجای دنیا این اتفاق نیفتاده است. نه در دوره مارکس و کمون پاریس و نه در انقلاب اکتبر کارگران به طور علی‌العموم به میدان نیامدند که انقلاب بکنند. بلکه تحت تأثیر حزب بلشویک این انقلاب را به سرانجام رساندند. در دوره ما هم، خصوصاً در جوامع استبدادی، این اتفاق نمی‌افتد. ممکن است که کارگران عموماً در این تحولات اجتماعی و انقلابات شرکت کنند، ولی این به آن معنی نیست که قدرت را می‌گیرند. کارگر برای تصاحب قدرت سیاسی به حزب سیاسی احتیاج دارد و کارگر بدون حزب سیاسی در بسیاری از این تحولات به نیروی احزاب دیگر تبدیل می‌شود. حتی در همین انگلستان هم کارگر سوسیالیست، در نبود یک آلترناتیو سوسیالیستی و در نبود یک حزب کارگری و کمونیستی به حزب لیبر رای می‌دهد. در نتیجه پیروزی طبقه کارگر در کسب قدرت سیاسی است و کسب قدرت سیاسی توسط حزب کارگری انجام می‌گیرد. کارگران به طور علی‌العموم به دنبال کسب قدرت سیاسی نیستند. تجسم نمایندگی طبقه کارگر و تجسم پرچم مستقل‌اش در این تحولات انقلابی توسط حزب سیاسی اش انجام می‌گیرد. در نتیجه حزب کارگری یک پای جدی این تحولات است که متکی بر یک سنت سیاسی در جنبش کارگری است و آن هم سنت سوسیالیستی طبقه کارگر است که همواره از بدو تولد جامعه بورژوایی وجود داشته

است. در هر دوره و در معادلات سیاسی مختلف بسته به توازن قوا و وزنی که کمونیسم در آن دوره داشته است این گرایش هم قوی یا ضعیف شده است، ولی همیشه وجود داشته است.

گرفتن قدرت سیاسی توسط طبقه کارگر بدون حزب طبقه کارگر مقدور نیست و اینطور نیست که این حزب از ابتدا و از روز اول یک حزب سیاسی کارگری و توده‌ای وسیع باشد. منصور حکمت در بحث های مختلفی به این مسئله می‌پردازد. حتی در موقع تشکیل حزب کمونیست ایران در سال ۶۲، در جواب اقلیت که می‌گویند چرا حزب ساختید، شما که اکثریت را به همراه خود ندارید و ... جواب می‌دهد "بر مبنای این تئوری‌ها حزب لنین در سال‌های بین ۱۹۰۵ و ۱۹۱۴ و حتی ۱۹۱۷ هم با درک جریان «اقلیت» حزب نبود. آنها پس از کسب قدرت سیاسی اکثریت شدند. حزب بلشویک طبیعتاً در میان کارگران نفوذ داشت، چارچوب و سیمای مشخصی از خودش بیرون داد که توانست طبقه کارگر را در آن تحولات نمایندگی کند و نقش جدی ایفا کند. اکثریت شدن برای یک حزب کمونیستی غالباً در همان تحولات اجتماعی و نقشی که ایفا می‌کند شکل می‌گیرد و بزرگ می‌شود و این نقش ایفا کردن‌ها بدون درجه‌ای نفوذ و بدون داشتن حزبی فعال و دخالتگر در اپوزیسیون مقدور نیست. تبدیل شدن به حزب اکثریت و یا اکثریت کارگران را همراه داشتن زمانی مقدور است که قدرت را گرفته باشید.

اجازه بدهید از بحث حزب و قدرت سیاسی نقل قولی بیاورم. منصور حکمت در جواب به این بحث می‌گوید: «حزب کارگری که اقلیتی نیروی واقعی در درون طبقه داشته باشد، حزب کمونیستی‌ای که نیروی واقعی قابل لمسی در درون طبقه داشته باشد که امکان عمل انقلابی و رادیکال را در سطح اجتماعی به آن بدهد، از طریق همین عمل انقلابی و رادیکال در صحنه اجتماعی است که می‌تواند بقیه طبقه را با خودش بیاورد. مکانیزم نزدیک شدن حزب به قدرت سیاسی در رابطه با طبقه این است.»

این بحثی بود که در رابطه با توده‌ای شدن حزب و اینکه حزب چطور توده کارگران را با خود همراه می‌کند از جانب منصور حکمت مطرح شد. اما تا جایی که به کمونیسم بر می‌گردد، منصور حکمت اشاره می‌کند که "در فضای سیاسی چپ ایران وقتی که صحبت از کمونیسم و جنبش کمونیستی می‌شود، فوراً نگاه‌ها به طرف احزاب و جریاناتی بر می‌گردد که اسم خودشان را کمونیستی گذاشته‌اند و جمع جبری این احزاب و موقعیت این احزاب نشان دهنده موقعیت جنبش کمونیستی می‌شود، در صورتی که جنبش کمونیستی، مستقل از اینکه این احزاب چه هستند یا نیستند، بورژوایی باشند یا هر چه، جنبشی است که در درون خود طبقه کارگر در جریان است."

منصور حکمت به این شکل مشخصات یک حزب کمونیستی که می‌تواند قدرت سیاسی را در دست بگیرد را ترسیم می‌کند. ولی در ادامه این مشخصات می‌گوید که این حزب باید ویژگی‌های معین خودش را هم داشته باشد و بتواند این شرایط معین را تشخیص دهد و در این موقعیت قرار بگیرد. انقلاب خارج از اراده شما به عنوان حزب صورت می‌گیرد. این شرایط باید در درون جامعه موجود باشد تا شما بتوانید به ابزار قدرت دست ببرید. لنین در دوره انقلاب اکتبر در شرایط ویژه‌ای قرار داشت که با شعار "نان و پایان جنگ" جامعه را قطبی کرد. در نتیجه در فضایی که جامعه بر سر قدرت قطبی شده است، حزبی که حزب یک سنت سیاسی در جنبش کارگری است و به درجه‌ای نفوذ دارد و وظیفی از رهبران کارگری را به همراه خود دارد، می‌تواند قدرت سیاسی را بدست بگیرد، به شرطی که بتواند در جدل های اصلی سیاسی در جامعه نقش جدی ایفا کند و یک چپ کارگری افراطی و ماکسیمالیست را نمایندگی کرده باشد و بتواند خصوصیات رهبری را از خودش نشان بدهد. طبیعتاً چنین حزبی نمی‌تواند یک حزب انترناسیونالیستی نباشد. نمی‌تواند به نسبت پلمیک‌ها و مباحثات مارکسیستی در سطح جهان چشمش را ببندد و دخالت نکند. به این اعتبار محدوده ملی ندارد و مارکسیسم حتی در سطح جهانی آن مسئله اصلی‌اش است.

به هر حال نمی‌خواهم بیشتر از این وقت شما را بگیرم. من فقط به گوشه‌ای از مباحثاتی که حکمت در این زمینه ارائه داده است اشاره کردم. از بحث حزب و قدرت سیاسی، تا بحث عضویت کارگری و سمینارهای کمونیسم کارگری در حزب کمونیست ایران و سمینار دوم کمونیسم کارگری در سال ۲۰۰۰ و همچنین بحث کارگران و انقلاب، مباحثاتی که بر سر تشکیل حزب کمونیست ایران و پلمیک‌هایی که در آن دوره در رابطه با این موضوع صورت گرفت؛ در همه این بحث‌ها از قطعنامه‌ای که در کنگره اول اتحاد مبارزان ارائه دادند تا مباحثات متاخری که حکمت در بحث حزب و قدرت سیاسی و بحث حزب و جامعه ارائه داد، سیر این خط متمایز مارکسیستی را می‌توانید در همه این بحث‌ها ببینید. امیدوارم که نسل کمونیست های جوان اهمیت خواندن و پرداختن به این مباحثات را از زبان خود حکمت جدی بگیرند. پرداختن به منصور حکمت و پرداختن به تاریخ معاصر کمونیسم نوینی که منصور حکمت بعد از دوره‌ای طولانی از زیر آوار بیرون کشید و به مارکس و کمون پاریس و

کمونیست۲۵۵

انقلاب اکتبر وصلش کرد، و ارجاع به آن و خواندن و فهمیدن آن برای همه کمونیست‌هایی که تلاش می‌کنند انقلاب کارگری را سازمان بدهند تا از شر جامعه سرمایه‌داری رها شویم ضروری و یک نیاز جدی است.

خیلی تشکر می‌کنم و بیشتر از این وقت شما را نمی‌گیرم.

- با تشکر از رفیق آزاد کریمی که متن سخنرانی را پیاده و به شکل نوشتاری در آورده است

خارج کشور و جهنم

اعتراض برای موشها

قلب تپنده اعتراضات گسترده و هر روزه طبقه کارگر و مردم آزادیخواه و برابری طلب در ایران موج خروشان یک تعرض همه جانبه مردم آزادیخواه در خارج کشور را هم به حرکت در آورد و مراکز ترور و جاسوسی و کنسولگری ها و حوزه های «انتخاباتی» رژیم را به جهنمی واقعی برای نظام اسلامی تبدیل کرد. گسترده‌گی این اعتراضات و آکسیونها همچنانکه قول داده بودیم چنان وسیع و میلیتانت بود که حتی این سوارخ موشها برایشان به شدت تنگ و ناامن شد. ما قول داده بودیم که امسال همراه با جنبش عظیم اجتماعی در ایران، زمین را در خارج کشور زیر پای جمهوری اسلامی داغ خواهیم کرد. ۱۸ ژوئن تازه گوشه هایی از بارقه های یک تعرض وسیعتر است که شروع شده است.

در خارج کشور حوزه های «انتخاباتی» رژیم به صحنه اعتراضات و آکسیونهای کوبنده تبدیل شد. تعداد وسیعی از آزادیخواهان، سوسیالیستها و مراکز رای گیری را به صحنه محاکمه جمهوری اسلامی تبدیل کردند. حزب حکمتیست (خط رسمی) در کنار آزادیخواهان و کمونیستها صحنه هایی از یک اعتراض قدرتمند را سازمان داده و خلق کردند. ما به زنان و مردان آزادیخواه در ایران که تریبونهای «آزاد» را به تریبون اعلام نفرت از حاکمیت تبدیل کردند تعهد داده بودیم که صدای آزادیخواهی و برابری طلبی شان را به گوش جهانیان برسانیم و به تعهد خود عمل کردیم! ما قول داده بودیم به نمایندگی از طبقه کارگر، مردم تشنه آزادی و رفاه، زمین را زیر پای ماموران و نمایندگان رژیم داغ کنیم و به قول خود عمل کردیم!

اینجا هم در خارج کشور و در مقابل لانه موشها اعتراض میلیونها نفر در ایران را با قدرت بازتاب دادیم و فریاد زدیم که مردم دیگر جمهوری اسلامی را تحمل نمیکنند، رژیم آپارتاید جنسی و قتل و کشتار و سرکوب را نمی خواهند، فریاد زدیم مردم در ایران رژیم فقر و فلاکت و چپاول را نمی خواهند. ما قول داده بودیم فضا را برای حاکمیت هر چه بیشتر تنگ نماییم و اجازه ندهیم خارج کشور به جولانگاه جمهوری اسلامی تبدیل شود و اینکار را کردیم!

فضای قدرتمند و میلیتانت اعتراضی در مقابل کنسولگریها و سفارتخانه های رژیم و سوت و کوری صندوقهای رای بازتابی از فضای سیاسی جامعه و آینه تمام نمای برندگان و بازندگان واقعی این «انتخابات» بود. این پیروزی بزرگ آزادیخواهان و کمونیستها در خارج کشور و شکستی سنگین برای جمهوری اسلامی بود. زنده باد همه مبارزین و آزادیخواهانی که با حضورشان این پیروزی درخشان را به ثبت رساندند.

تشکیلات خارج کشور حزب حکمتیست (خط رسمی) ضمن تریک این پیروزی بزرگ به همه آزادیخواهان و مبارزین، دست همه کمونیستها و آزادیخواهان را برای کوتاه کردن دست جمهوری اسلامی در خارج کشور می فشارد!. تبدیل کردن خارج کشور به جهنمی برای جمهوری اسلامی تازه شروع شده است.

تشکیلات خارج کشور حزب حکمتیست (خط رسمی)

۲۰ ژوئن ۲۰۲۱

قوای سه گانه حاکمیت را بر ملا کنید. اتحاد و برادری و قدرت خود را از پایین اعمال کنید. سیاست تفرقه و شکاف میان «کارکنان رسمی» و «غیر رسمی» را در هم بشکنید. شرافت و وجدان کارگری خود را به معرض نمایش بگذارید تا هر کسی که از بیرون به صفوف شما نگاه میکند، بداند و بفهمد که کارگران تنها با تکیه بر نیروی خود، با تکیه بر تصمیم جمعی و صف متحد خود، میتوانند هجوم سرمایه داران و دولت آنها را خنثی و افسار بزنند. بگذار طبقه حاکمه در ایران بفهمد که با چه قدرتی روبرو است! بگذار بدانند که کارگران از هفت تپه تا صنعت نفت و گاز و پتروشیمی، برای رسیدن به اهداف و مطالباتشان، تنها به قدرت اتحاد خود متکی اند. بگذار بفهمند که تجربه پر فراز و نشیب کارگران هفت تپه و اتحاد قدرتمند آنان امروز در نفت و سایر مراکز کلیدی کارگری در دست تکرار و تکثیر است. بگذار صدای حق طلبی کارگر نفت رهبر سرسخت طبقه کارگر در ایران این بار متحدتر، یکپارچه تر و با توقعات بالاتر همه جا شنیده شود. این برآمد کارگری را باید تا آخرین حلقه پیروزی به پیش راند. شما در این کارزار تنها نیستید، موج حمایتها از اعتصاب شما و برای پیروزی شما شروع شده است. چشم جامعه ایران به شماست! امید محرومان ایران، امید به رفاه، خوشبختی و یک زندگی شرافتمند، به شماست!

زنده باد اتحاد و همبستگی کارگران نفت!

زنده باد اعتصاب قدرتمند کارگران نفت!

حزب حکمتیست (خط رسمی)

۲۸ ژوئن ۲۰۲۱

زنکنه آمد!

هوشیار باشید!

کارگران نفت با دسیسه، توهین و تحقیر کارگران به «رسمی» و «پیمانکاری» از طرف جناب وزیر و دولت اش در هم بشکند. به مجامع عمومی خود، به مراجع خرد جمعی خود اتکا کنید! وعده وعیدهای توخالی بالا و سیاست سر دواندن آنها را گوش نکنید. اینها تا هم اکنون به جایگاه کلیدی اعتصاب قدرتمند شما در تعیین چند و چون دنیای فردا آگاه شده اند. آمده اند تا روحیه اتحاد و برادری در صفوف کارگران نفت را خرد کنند! هراس و وحشت شان از اتحاد و همبستگی طبقاتی شما، واقعی است! به نقطه قدرت تان، به مجامع عمومی و تصمیمات جمعی تان و به اتحاد و هم سرنوشتی تان متوسل شوید! حاکمیت از کانال جناب زنکنه، این خوک کثیفی که با توسل به سیاست تفرقه قصد کرده است که صفوف کارگران نفت را شقه شقه کند، باید با مشت محکم شما بر دهانش پاسخ درخور بگیرد و بدرقه شود. این دولت و قوای سه گانه آن هنوز مزه شکست از دست برادران شما و خانواده های آنها در هفت تپه را زیر زبان دارد. شکستی که بدون تکیه کارگران و رهبران هفت تپه بر مجامع عمومی و تامین اتحادی یکپارچه و قدرتمند در صفوفشان علیه سرمایه داران و دولت، ممکن نبود.

رهبران و دست اندرکاران اعتصابات نفت!

کارگران را به مجامع عمومی خود فرا بخوانید! متشکل و متحد اعتصاب تان را برای احقاق حقوق خود و علیه استثمارگران، علیه کارفرمایان و حکومتشان ادامه دهید! دسیسه های جناب وزیر و

در ادامه گسترش اعتصابات کارگران نفت، جناب بیژن زنکنه وزیر نفت ورود کرده است و از تلاش برای حل مشکلات حقوق و مزایای «کارکنان رسمی» تا پایان تیرماه دم زده است، اما درخواست های «کارکنان پیمانکاری و پروژهای» را «فراقانونی» نامید. جناب زنکنه روز یکشنبه ششم تیر ماه در مورد نیروهای پیمانکاری و پروژهای وزارت نفت گفته بود: «مشکل این افراد ارتباطی به قانون بودجه ۱۴۰۰ ندارد و مربوط به قانون کار است. لذا طبق قانون کار هر آنچه به آن‌ها تعلق بگیرد را پرداخت می‌کنیم، اما درخواست‌های فراقانونی آن‌ها مسئله دیگری است.»

همزمان با اظهارات بیژن زنکنه، سخنگوی کمیسیون انرژی مجلس از تلاش برای بررسی و حل مشکلات کارکنان وزارت نفت خبر داد و افزود: «مقرر شد از طریق رئیس مجلس و کمیسیون انرژی، مجوز لازم به وزارت نفت داده شود تا بتواند نسبت به پرداخت علی‌الحساب حقوق کارکنان اقدام کند.» ایشان در رابطه با افزایش حقوق کارکنان رسمی وزارت نفت گفت بنابر قانون نباید حقوق کارمندان ۱۵ برابر بیشتر از حداقل دستمزد (۲.۵ میلیون تومان) باشد، لذا بیشتر کارکنان رسمی وزارت نفت مشمول افزایش ۲۵ درصد حقوق نشده‌اند. نه وزیر نفت و نه آقای نخعی، قولی برای حل مشکلات کارگران پیمانکاری و پروژهای نداده‌اند.

رفقای کارگر!

هوشیار باشید! جناب وزیر و عمله و اکره این نظام برای ایجاد تفرقه و انشقاق به میان شما آمده اند. سیاست اینها در برخورد به زمین لرزه اعتصابات یک دست و یک رنگ شما، طبق معمول دامن زدن به شکاف میان «کارکنان رسمی» و «کارکنان پیمانکاری» است. اینها آمده اند تا مثل همیشه به نقطه قدرت شما یعنی اتحاد شما حمله کنند! نباید اجازه داد که یکرنگی و اتحاد در صفوف

نبض ایران لحظه به لحظه با اعتصابات گسترده و سراسری کارگران نفت، می زند.

در ادامه اعتراضات و اعتصابات ماه گذشته در بخش های مختلف در صنایع نفت و پتروشیمی ها، از روز گذشته بار دیگر دهها بخش در شهرها مختلف وارد اعتصابات سراسری شده اند.

هزاران کارگر رسمی و غیر رسمی، پیمانکار و قراردادی، با هر سابقه کار و مهارت و تخصص و ... مختلف، در آبادان، گچساران، بهبهان، بوشهر، عسلویه و تهران، وارد اعتصاب شده اند!

اعتصاب سراسری کارگران صنایع نفت و گاز، برای خواست و مطالبات عمومی و «ویژه» همه کارگران در بخش های مختلف، براه افتاده است!

از افزایش دستمزد و سقف دستمزدها، تا کوتاه کردن دست پیمانکاران و لغو قوانین برده وار «مناطق ویژه اقتصادی»، از ایمنی محیط کار، تجهیزات و امکانات تهویه و سرمایشی و گرمایشی تا بالابردن استانداردهای بهداشتی و خوابگاهها و حق تشکل و تجمع، مطالبه جمعی این اعتصابات است!

اعتصابات گسترده تر و بیشتری در راه است!

کارگر نفت، آن رهبر سرسخت دیروز، امروز و چهار دهه بعد در قامت کارگر آگاه، دیوارهای چهل ساله «آپارتاید» و جداسازی از سایر بخش های طبقه کارگر در سایر صنایع را شکست! توطنه ها و دسیسه های باندهای حکومتی برای مهار اعتراضات ش را خنثی کرد و پشت سر گذاشت.

شکاف قسمتی و قراردادی بین خود، را هم آورد و همیسته و متحد

این صف برای پیروزی به میدان

آمده است

اعتصابات سراسری کارگران نفت

پا به میدان گذاشت! شکاف و تفرقه ای که قراردادهای متعدد و متنوع با دهها شرکت پیمانکار، صف متحد و همیسته این بخش از کارگران این صنعت اصلی را شقه شقه کرده بود، را هم آورد! کارگر پیمانکار نه در رقابت با کارگر رسمی که متحد او اعلام کرد که همچون رفقاییش به اعتصاب کارگران رسمی می پیوندد.

اعتصابات گسترده تر و بیشتری در راه است! اعتصابات که توسط شبکه ای از کارگران پیشرو، سازماندهندگان و دست اندرکاران مجمع عمومی و شوراهای هدایت می شود.

اگر دشمن طبقاتی در حاکمیت پس از رنگ باختن سریع رنگ ریاکاری «مستضعف پناهی» ش، با درس گیری از نقش کارگر نفت در انقلاب ۵۷، آموخت و از همان روز اول به جدال کارگر نفت رفت تا به سرنوشت حکومت قبلی دچار نشود! و با امنیتی و نظامی کردن محیط کار این بخش از طبقه، توانست بساط استثمار و بهره کنی از کارگر در ایران را بازسازی کند!

کارگر نفت هم آموخت که نه در شمایل «مستضعف» محیط های اسلامی، که بعنوان کارگر متمدن، آگاه، متحد و متشکل از جا بر خیزد و جدال ناتمام با حکومت استثمار و فقر و بردگی را در شرایط دیگری و این بار قوی تر، مصمم تر و روشن بین تر، به پیش

ببرد!

کارگر نفت در اولین قدم دیوارهای جداسازی با سایر بخش های طبقه کارگر در کشور را خراب کرد! تا شکاف های قسمتی و دستمزدی و شرایط کاری متفاوت و ... را پرکند، متحد و همیسته به میدان بیاید!

حرکتی که به درست توسط سندیکا کارگران هفت تپه مورد گرمترین حمایت ها قرار می گیرد.

این تازه آغاز کار است!

طبقه کارگر در ایران پسا انتخابات، پسا مضحکه ای که حاکمیت تلاش کرد آن را «به سلامت» و با «کمترین هزینه» سپری کند، تازه جدال اش را در سطح و فاز دیگری، فرسنگها به پیش، آغاز کرده است!

ایران پسا هفت تپه و فولاد و نفت، نمی تواند ایرانی در مسیری، جز سوسیالیستی باشد.

حزب حکمتیست (خط رسمی) خود را بخشی از جنبش طبقه کارگر ایران میدانند و در این راه تمامی تلاش خود برای پیشروی کارگران نفت را، بکار می برد.

زنده باد جنبش مجمع عمومی

زنده باد جنبش برپایی شوراها کارگری

اول تیر ۱۴۰۰

یک شرط میاتی شکل گیری و پیروزی انقلاب اجتماعی طبقه کارگر، پیدایش امزاب کمونیستی کارگری است که چنین افقی را پیشروی طبقه کارگر بگذارند و نیروی طبقه را در این مبارزه بسیج و هدایت کنند. این امزاب که باید قبل از هر چیز تشکل متحد کننده آگاهترین و فعالترین رهبران مبارزات کارگری باشند، باید در کشورهای مختلف شکل بگیرند. سرمایه داری نظامی جهانی است، طبقه کارگر طبقه ای جهانی است، کشمکش طبقه کار با بورژوازی کشمکشی هر روزه در مقیاسی جهانی است، و سوسیالیسم آلترناتیوی است که طبقه کارگر در برابر کل بشریت قرار میدهد. جنبش کمونیسم کارگری نیز باید در مقیاسی جهانی سازمان یابد. ایجاد یک انترناسیونال کمونیستی کارگری، بعنوان مرجع متحد کننده و رهبری کننده مبارزه جهانی طبقه کارگر برای سوسیالیسم یک وظیفه مبره بخشهای مختلف جنبش کمونیستی طبقه کارگر و کلیه امزاب کمونیست کارگری در کشورهای مختلف است.

یک دنیای بهتر

اطلاعیه پایانه پلنوم ۵۰

کمیته مرکزی حزب کمونیست کارگری حکمتیست (خط رسمی)

اپوزیسیون جمهوری زیر فشار این جنبش و آینده جنبش کارگری و بعلاوه چگونگی تضمین پیروزی در مبارزات جاری طبقه کارگر مورد بررسی قرار گرفت.

در بخش قرار و قطعنامه ها، قطعنامه پیشنهادی کمیته رهبری تحت عنوان "جنبش کارگری و وظایف حزب حکمتیست(خط رسمی)" که از قبل در اختیار شرکت کنندگان گذاشته شده بود، بعد از بحث و بررسی تصویب شد.

در دستور انتخابات ابتدا آذر مدرسی بعنوان دبیر کمیته مرکزی در پست خود ابقاء شد. سپس رفقا امان کفا، آسو فتوحی، سهند حسینی، خالد حاج محمدی، فواد عبداللهی و محمد فتاحی بعنوان کمیته رهبری در پست خود ابقا شدند.

لازم به ذکر است که پلنوم کمیته مرکزی قبل از ورود به مباحث خود، با توجه به کناره گیری رفیق جمیل خوانچه زر از حزب، این کمیته را ترمیم و رفیق سونیا محمدی به عضویت اصلی کمیته مرکزی در آمد.

پلنوم بعد از دو روز بحث داغ و دخالتگری بالای همه رفقا در فضایی مملو از امید با سخنرانی پایانی دبیر کمیته مرکزی و سرود انترناسیونال به کار خود پایان داد.

حزب کمونیست کارگری - حکمتیست (خط رسمی)

۱۵ ژوئیه ۲۰۲۱

در مبحث اوضاع سیاسی به تحولات این دوره و پیشروی های جنبش آزادیخواهان مردم ایران که در جریان انتخابات نه تنها با شرکت نکردن در این مضحکه، بلکه و بعلاوه با اعلام کيفرخواست خود علیه جمهوری اسلامی و تبدیل آن به محاکمه سران آن و اعلام عزم جزم جامعه برای پایان عمر آن تبدیل شد و همچنین به سیر اعتصابات کارگری و جایگاه اعتصابات نفت و گاز و تاثیرات همه جانبه و عمیق این اعتصابات بر تحولات سیاسی ایران پرداخته شد. پلنوم به مولفه های اصلی و سیر تحولات ایران و نقش ویژه طبقه کارگر و جدال اصلی و رودروی این طبقه با حاکمیت، علیه فقر و بی حقوقی و با پرچم آزادی و برابری، به تحولات در صفوف اپوزیسیون زیر فشار این جنبش و تقابل راست و چپ و به موقعیت بسیار مناسب حزب برای دخالتگری در این اوضاع پرداخت. پلنوم تاکید کرد که توازن قوای جامعه پس از شکست انتخاباتی رژیم و با اعتصابات کارگران نفت، گاز و پتروشیمی ها با موج اعتصابات این دوره، به نفع جنبش آزادیخواهان مردم تغییر کرده است و ما با یک حاکمیت ضعیف تر و با طبقه کارگر متحد تر و مردم آزادیخواه امید وارتری وارد جدالهای این دوره خواهیم شد.

دستوربعدی پلنوم جنبش کارگری و وظایف حزب حکمتیست بود. در این بحث به تفصیل در مورد موقعیت جنبش کارگری، سیر اعتصابات دوره اخیر و تاثیرات آن بر فضای سیاسی ایران و توازن قوای میان حاکمیت و مردم آزادیخواه و بعلاوه به موقعیت گرایش کمونیستی درون این طبقه و موقعیت خود حزب حکمتیست در جنبش کارگری، به وظایف این دوره کمونیستهای طبقه کارگر و وظایف و الویتهای حزب پرداخته شد. همزمان به تغییرات در صف بندی های سیاسی در صف

پلنوم ۵۰ کمیته مرکزی حزب حکمتیست (خط رسمی) با شرکت همه اعضا کمیته مرکزی و حضور تعدادی از کادرهای حزب، در روزهای ۱۰ و ۱۱ ژوئیه ۲۰۲۱ برگزار شد.

دستورات پلنوم عبارت بودند از:

- گزارش کمیته رهبری
- اوضاع سیاسی ایران و تقابل چپ و راست
- جنبش کارگری و وظایف حزب حکمتیست(خط رسمی)
- قرارهای و قطعنامه ها
- انتخابات

پلنوم با سرود انترناسیونال و یک دقیقه سکوت به یاد جانباختگان راه آزادی و سوسیالیسم شروع به کار کرد.

گزارش کمیته رهبری توسط دبیر کمیته مرکزی به پلنوم ارائه شد. گزارش تشکیلاتهای مختلف از قبل به صورت کتبی در اختیار اعضا کمیته مرکزی و مهمانان پلنوم قرار گرفته بود. در بخش گزارش به عرصه های مختلف فعالیت حزب، به دخالتهای رهبری حزب در مسائل اصلی سیاسی جامعه ایران و جدالهای آن، به اعتراضات توده ای و سیر اعتصابات کارگری، انتخابات ریاست جمهوری و نقش مردم آزادیخواه و تحمیل شکست به حاکمیت، به تلاش جدی تشکیلاتهای مختلف حزب برای مقابله با جمهوری اسلامی و تقویت صف کارگران و مردم آزادیخواه در این مقابله پرداخته شد. اعضا پلنوم ضمن تایید گزارش به زوایای مختلف کارکرد حزب و تشکیلاتهای مختلف آن در این دوره پرداختند.

پیام پلنوم ۵۰ کمیته مرکزی حزب حکمتیست (خط رسمی) به مردم ایران!

مردم آزادیخواه و مبارز ایران!

یک دوره مبارزه بی امان شما برای آزادی و برابری و علیه جمهوری اسلامی که از دیماه ۹۶ و آبان ۹۸ به این سو ادامه داشته است، با آچمز کردن مهمترین ابزار مشروعیت این نظام تحت نام "انتخابات" و تبدیل این بالماسکه به تریبون شهروندان آزادیخواه و برابری طلب، نشان داد که عطش شما به رهایی از بختک این نظام و به سرنگونی آن، پایانی ندارد.

هیچکس و هیچ نیرویی به اندازه شما، به این واقعیت پی نبرده است که سرنگونی جمهوری اسلامی توسط مردم، اولین گام به سوی رهایی از جهنمی است که به میلیونها انسان در ایران تحمیل شده است. حتی برای خودی ترین خودی های این نظام، مسجل است که ثبات اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و تامین ابتدایی ترین نیازمندی های معیشتی و رفاهی در یک "جمهوری اسلامی" غیر ممکن است. دولت "جدید" رئیسی محصول چنین واقعیتی است. امروز از سر و کول این نظام، تشمت و اضمحلال و پس روی در مقابل مردم می بارد. بحران های لاعلاج این نظام، با حضور گسترده فاکتور "مردم شورشی و عاصی" به نقاط حساس و تعیین کننده ای رسیده اند. شما به درست اعلام کرده اید که نظامی که عاجز از تامین آب، خوراک، پوشاک، مسکن، برق و دارو و نیازمندی های شهروندان است، باید گورش را گم کند. این رژیم را باید انداخت!

امروز فضای سیاسی در ایران نه در تسخیر اصلاح طلبان حکومتی و بیرون حکومتی است، نه در تسخیر اپوزیسیون راست و پرو - ناتویی است و نه در تسخیر ناسیونالیستها و مرتجعین قومپرست است. جهان شاهد تسخیر فضای سیاسی ایران توسط اعتراضات توده ای و گسترده خود و طبقه کارگر حول خواست اساسی "رفاه، آزادی و عدالت اجتماعی" است. فضایی که با همت همه جانبه سوسیالیست ها و رهبران کارگری، مهر آلترناتیو "اداره شورایی جامعه" بر خود گرفته

است. همین آلترناتیو است که امروز به مردم جسارت و اعتماد بخود میدهد، مبارزه آنها را هدایت میکند، اختیار و قدرت سازماندهی را به خود مردم در مراکز کار و محلات برمیگرداند و جنبش انقلابی برای سرنگونی جمهوری اسلامی را متحد و متشکل میکند.

مردم، زنان و جوانان!

شما تنها نیروی واقعی و تعیین کننده در سرنگونی جمهوری اسلامی و تحقق رفاه، آزادی، برابری و همه آمال های انسانی خود هستید. در محلات کار و زیست خود متحد و متشکل شوید! پرچم "اداره شورایی جامعه" را در هر کوی و برزن به اهتزاز درآورید.

حزب حکمتیست (خط رسمی) برای سرنگونی جمهوری اسلامی توسط قیام طبقه کارگر و توده وسیع مردم آزادیخواه ایران مبارزه میکند. حزب همه شما مردم آزادیخواه را به مبارزه ای مشترک جهت کسب سنگر به سنگر پیروزی در برابر این نظام فرا میخواند. برای سرنگونی جمهوری اسلامی، برای بدست گرفتن سرنوشت خود، برای برقراری حکومت مردم بر مردم، وسیعترین آزادی ها، رفاه، برابری و امنیت، به حزب خود به پیوندید!

مرگ بر جمهوری اسلامی

زنده باد آزادی، برابری، حکومت کارگری

۱۴ ژوئیه ۲۰۲۱ (۲۴ تیر ۱۴۰۰)

«دنیا بدون فراخوان

سوسیالیسم،

بدون امید سوسیالیسم

و بدون خطر

سوسیالیسم به

چه منجلا بی بدل

میشود.»

پیام پلنوم ۵۰ کمیته مرکزی حزب حکمتیست (خط رسمی) به کارگران نفت

رفقای کارگر!

درودهای گرم و صمیمانه پلنوم ۵۰ کمیته مرکزی حزب حکمتیست (خط رسمی) را پذیرا باشید. با گذشت بیش از بیست روز از اعتصاب قدرتمند ده ها هزار نفره شما، از جنوب تا شمال ایران در ده ها گلوگاه نفتی و مراکز کلیدی صنعت نفت، تاکنون به حق همه سرها در داخل و خارج ایران را به سمت اعتصاب گسترده شما، این زمین لرزه اجتماعی در مهمترین شریان اقتصادی جامعه ایران، چرخانده است.

اعتصابات متحدانه شما در اعتراض به استثمار و بی حقوقی، به شرایط دهشتناک کار و عدم استانداردهای ایمنی کار، به عدم حق تشکل و تجمع، به سطح دستمزدهای نازل، به کوتاه کردن دست پیمانکاران و لغو قوانین برده وار در "مناطق ویژه اقتصادی"، دیوار چهار دهه اختناق و سانسور حاکمیت در ایجاد تفرقه و جداسازی سرنوشت مشترک کارگر نفت با بخشهای طبقه کارگر در ایران را فروپاشید. تا هم اکنون آغاز بیداری کارگر نفت، آغاز اعتصابات این غول صنعتی، خون تازه ای از روحیه همبستگی، اتحاد و برادری در رگهای جنبش کارگری ایران، در مبارزات بی وقفه طبقه ما از هفت تپه تا فولاد و هپکو و آذرباب، از تهران تا خوزستان و کردستان و در سراسر ایران، برای «رفاه و آزادی و عدالت اجتماعی» جاری کرده است. بازتاب اعتصاب نیرومند شما در کلیدی ترین گلوگاه اقتصادی جامعه ایران، حتی مرزهای ملی حاکمیت را در نور دیده است و همبستگی و توجه بخشهای مختلف طبقه کارگر در خاورمیانه و اروپا را با خود همراه کرده است.

ادعان دارند. فهمیده اند که تنها پاسخ به مسئله اقتصاد، رفاه و آزادی مردم ایران، در گرو اتحاد و روشن بینی شما حول اساسی ترین مطالبات رفاهی و آزادیخواهانه تان است. هیچکس به اندازه خود شما بر این امر واقف نیست که در دوره تعرض لجام گسیخته حاکمیت به سطح رفاه و معیشت طبقه کارگر، تنها و تنها به قدرت شما مهار میشود. میدانید که در مقابل حربه فقر و بیکاری و سرکوب برای ساکت و خاموش کردن طبقه ما از جانب حاکمیت و تبدیل طبقه ما به بردگان بی اراده در مقابل سرمایه و سرمایه داران، این تنها سنبه پر زور «اتحاد کارگری» طبقه ماست که میتواند از پایین، لنگری از امید به تلاش برای عقب زدن تعرض حاکمیت و در عین حال، تحمیل هر ذره بهبود و سعادت همگانی را به حاکمان تحمیل کند.

طرحها و توطئه های جمهوری اسلامی از وزارت کار تا وزیر نفت و سران هر سه قوا برای عقب زدن شما، از ترس قدرت اتحاد شماست. قدرتی که اگر به اهرم نیرومند مجامع عمومی خود در تصمیم گیری بر سر آتیه زندگی صدها هزار کارگر صنعت نفت متکی شود، گامها به پیروزی نزدیک میشود.

هراس جمهوری اسلامی و کل بورژوازی ایران از اعتصاب گسترده شما واقعی است. کیست که نداند اعتصاب کارگران نفت، بلفعل و بالقوه، بحران مشروعیت سیاسی این نظام را تشدید میکند و به شب «اداره شورایی جامعه»، به سالها تلاش پیگیر رهبران جسور کارگری برای متشکل کردن طبقه ما با اتکا به مجامع عمومی خود، حقانیت بخشیده است. کیست که نداند، اهرم قدرتمند اعتصاب نفت، امروز پژواک بلند پروازی های طبقه ما پیرامون اداره شورایی جامعه را ده ها بار به واقعیت نزدیک کرده است. کیست که نداند، جمهوری اسلامی بعنوان یک حکومت بورژوایی و نماینده سرمایه، فقط و فقط یک اپوزیسیون رادیکال، آزادیخواه و برابری طلب، ضد استبداد و ضد فقر و فساد دارد و آن هم طبقه کارگر است. امروز این حکم به دنبال اعتصابات گسترده شما،

رفقا!

امروز حتی کودن ترین و خوش خیال ترین کانون های حاکمیت در ایران، به «خطر» اعتصاب شما و تکان های جدی در صنعت نفت، آنهم بر متن بحران مشروعیت سیاسی که حاکمیت سرمایه داری با آن روبرو است،

آزادی بشر از نظر بورژوازی، در اساس، آزادی استثمار کردن و استثمار شدن است. آنجا هم که پای حقوق بشر به میان کشیده میشود در بهترین حالت حقوق سیاسی مشروط و محدودی تصویر میشود که استفاده از آن برای اکثریت کسانی هم که شامل آن شده اند ممکن نیست. آزادی و برابری با انقیاد اقتصادی متناقض است. حقوق بشر سرمایه داری با مسکوت گذاشتن این واقعیت نمیتواند پاسخگو نیاز انسان باشد. بیانیه حقوق بشر تضمین کننده آزادی و برابری انسانها نیست. ابزار جلوگیری از طغیان مردم آزادیخواه و برابری طلب است. وسیله ای برای ممانعت از جلب مردم و متفکرین و آزادیخواهان به ابعاد عمیقتر حقوق بشر و درک تناقض حقوق انسان با ماهیت نظام سرمایه داری است. حزب کمونیست کارگری - حکمتیست با انتشار بیانیه حقوق جهانشمول انسان تصویر روشنی از مبنای حقوق انسان را بدست میدهد. حزب کمونیست کارگری - حکمتیست این حقوق را حقوق همه انسانها در هر نقطه جهان میداند و برای تحقق آن میکوشد.

بیانیه حقوق جهانشمول انسان

زنده باد اعتصاب قدرتمند کارگران نفت

زنده باد اتحاد و همبستگی طبقاتی

حزب حکمتیست (خط رسمی)

۱۴ ژوئیه ۲۰۲۱ - ۲۴ تیرماه ۱۴۰۰

نشریہ ماہانہ کمونیست

نشریہ ای از مزب کمونیست کارگری - مکتبیت (فط رسمی) است
مسئولیت مقالات کمونیست با نویسندگان آن است

سر دبیر: خالد حاج محمدی
khaled.hajim@gmail.com

دستیار سر دبیر: هساره ابراهیمی
hasara.ebrahimil@gmail.com

تماس با واحدهای

تشکیلات خارج کشور

حزب حکمتیست خط رسمے

انگلستان: بختیار پیر خضری: تلفن ۰۰۴۴۷۵۷۷۹۵۲۱۱۳

pirkhezri.bakh@gmail.com

استکهلم: رعنا کریم زاده: تلفن ۰۰۴۶۷۳۹۲۸۶۸۴۲

rana.karimzadeh@ymail.com

یوتبری: سیوان رضائی: تلفن ۰۰۴۶۷۳۹۲۴۱۳۸۳

syvan_rezaei@yahoo.com

آلمان: محمد راستی: تلفن ۰۰۴۹۱۷۶۴۷۶۰۶۴۵۴

mohammedraasti@yahoo.com

دانمارک: ابراهیم هوشنگی

ebi_hoshangi@hotmail.com

نروژ: آزاد کریمی: تلفن ۰۰۴۷۴۰۱۶۱۰۴۲

azadkarimi@yahoo.com

بلژیک: پیمان حسینی: تلفن ۰۰۳۲۴۸۵۱۲۲۶۰۷

parham.poya@gmail.com

تورنتو: سهند حسین زاده

sahand.hosseinzadeh@gmail.com

ونکوور: دلشاد امین: تلفن ۰۰۱۶۰۴۷۰۰۸۵۲۲

gmail.com@shashasur1917

آمریکا: اسد کوشا

gmail.com@akosha2000

تماس با حزب

دبیر فانه حزب: هساره ابراهیمی
dabirxane@hekmatist.com

دبیر کمیته مرکزی: آذر مدرسی
azar.moda@gmail.com

دفتر کردستان: محمد راستی
mohammedraasti@gmail.com

تشکیلات خارج کشور: امان کفا
aman.kafa@gmail.com

حکمتیست هفتکے نشریہ رسمے حزب،

پنج شنبہ ہا مانتشر ہے نشود (حکمتیست را بخوانید)

www.hekmatist.com